Legal Terms

DICTIONARY

Enghlish Dari

By

Dr. M. Kacem Fazelly

مطبعهٔ پوهنتون . سنبله ١٣٥١ تعداد طبع ..٥ جلد

نشریه سلسله کتب درسی

۱ — دعصبی جهاز توصیفی تشریح تألیف پوهاند دکتور سید عبدالقادر بهاء
۲ — مصطلحات حقوقی، انگلیسی — دری تألیف دکتور محمد قاسم فاضلی
۳ — پروبلم های انکشافی پلانگذاری و رول دولت در اقتصاد افغانستان تألیف دکتور امیر یحیی ابوی

عرض مرام

تدوین مصطلحات السنه خارجی به زبان های ملی در انکشاف علم فرهنگ قدم مهمی محسوب میگردد . برای تأمین ومأمول ودرنتیجه توسعه روز افزون ساحات اختصاصی علوم هررشته وهر مبحث ایجاب تالیفات جداگانه ومستقلی را مینماید. در مجامع علمی عصر ما نه تنها تألیفات عمومی مصطلحات خارجی پایه ووسیله لازمی آشنائی باعلم وفرهنگ شناخته شده بلکه ساحات اختصاصی مانند طب فزیك، ادبیات، حقوق وغیره هر کدام ضرورت تدوین تألیفات به خصوصی را به میان آورده است .

در رشته حقوق تألیفات اختصاصی غرض معرفت بانظام های مختلف وپیشرفت حقوق مقایسوی ازدیر باینطرف رواج یافته. این نوع تألیفات ممکن است یا بعین زبان تدوین گردد یعنی اصطلاحات وعبارات حقوقی در یك لسان واحد شرح وتوضیح شود ویا اینکه در دو لسان مختلف ترتیب گردد درین صورت اشکال کار بیشتر میگردد در کشورما متاسفانه تاحال هیچ یك ازین دواقدام عملی نگردیده و در زبان انگلیسی کدام فرهنگ حقوقی وجود ندارد ، درحالیکه درلسان فرانسوی تألیفی قبلا بوجود آمده . چون خوا مخواه روزی بایست فرا می‌رسید که این کاررا نیز کسی شروع میکرد فکر کردم که اگرمن این آغاز را براه بیندازیم شاید نواقص کارم دیگران را تشویق کند تابرای ترمیم و اصلاح داخل میدان شوند . اینست دلیلی که مرا باین اندیشه و اقدام بی سابقه واداشته است .

از دوستان وهمکارانی که در تهیه وترتیب اصطلاحات انگلیسی ویاجستجوی معالی وعبارات دری باینده مساعدت کرده اند ازصمیم قلب ابراز امتنان میدارم .

هکذا از عموم کسانیکه درطبع وانتظام اوراق زحمت کشیده اندابراز شکران مینمایم .

بلاخره بریاست محترم پوهنتون کابل که زمینه طبع این تألیف را مهیا ساخته اند کمال قدردانی وسپاسگذاری خودرا اظهار میدارم .

پوهنوال دکتور محمد قاسم فاضلی
۱۳۵۱ هـ . ش ، کابل افغانستان

A

Abandon (V)	واگذار شدن ، ترك گفتن .
Abate (V)	کم کردن، پائین آوردن(قیمت) فرونشستن، تخفیف دادن،فسخ نمودن .
To abate a nuisance	رفع خطر نمودن .
Abatement	تخفیف ، رفع ، منع، استهلاك ، اسقاط ،تنزيل . ابطال امرقضا .
Abdicate (V)	کناره گیری نمودن ، استعفا کردن ، محروم ازمیراث ساختن .
Abdication	کناره گیری ، استعفی .
Abduct (V)	گریزاندن ، باخود بردن ، خطف اطفال .
Abduction	آدم دزدی ، اختطاف .
Abet (V)	تشویق کردن ،تحریك کردن ،معاونت وکمك نمودن(درارتکاب جرم) .
To aid and abet	تحریك وتشویق نمودن .
Abetment	تحریك ، تشویق ، معاونت .
Abeyance	تعطیل ، وقفه ، تعلیق .
In abeyance	درانتظار ، بی‌تکلیفی ، موقوف ، معلق .
Ab initio	از آغاز ، از بدو .
Abode	مسکن، موطن، منزل، محل اقامت .
Abolish (V)	ملغی قرار دادن ، فسخ کردن ، باطل ساختن ، نابود کردن ، محو کردن .
To abolish slavery	ازبین بردن غلامی ، ملغی قرار د دن بردگی .
Abolition	بر اندازی ، فسخ ، الغا ، ابطال ؛ نابودی .
Abort (V)	سقط جنبین کردن .
Abortion	عمل‌سقط جنبین .

Abrogate (V)	منسوخ قرار دادن ، باطل ساختن ، لغونمودن .
To abrogate a treaty	منسوخ اعلام نمودن یك معاهده .
Abrogation	فسخ ، ابطال، الغأ .
Absentee	غایب ، شخص لادرك ، شخص لا اثر، شخص غایب ، مالك غایب .
Absenteeism	غیبت از ملك ووطن ، عدم پابندی ، امتناع پذیری
Absolutism	اصول حکومت مطلقه ، اصول حکومت داری که حاکمه هیچنوع کنترولیوجودندارد. دران در برا بر قدرت
Absolving Powər	قدرت تبر ئه .
Abstain(V)	خود درای کردن ، اجتناب کردن ، پرهیز نمودن ، امتناع نمودن.
To abstain from a vote	خود داریکردن ازاظهار رای، رای ممتنع دادن .
***A**bstract (n)*	خلاصه ، مختصر ، مجمل ، غیرعملی ، گزیدهٔ ، مجرد ، صریح
Abstract of title	مختصر سند ملکیت بشمول تمام حقوق و مطالیاتی که این ملکیت تابع آنست .
Abuse	سؤ استعمال ، سؤمعامله ، مذمت ، بدی .
" of right	سؤ استفاده ارحق .
Abut (V)	منتهی شدن ، منجر شدن ، وصل شدن .
Abutment	مجاورت ، اتصال .
Accede (V)	نا یل شدن ، جلوس کردن ، رضائیت دادن ، قبول کردن .
To " to a treaty	اظهار نمودن موافقت بیك معاهده ، الحاق کردن بیك معاهده .
Acceleration Clause	قیدی که درمقاوله داخل میگردد وبموجب آناداىدین بعلت عدمرعایت شرایط مقاوله قبل از میعاد مقررهٔ صورت میگیرد
Accept (V)	قبول کردن ، راضی شدن ، به عهده گر فتن ، قانع شدن ، اعتراف نمودن ، ر سید دادن .
To " a bill Of Exchange	قبولی دادن محال علیه بیك حواله ، قبولی حواله یابرات .

To " An Offer	رضائیت نشان دادن بیك عرضه ، قبولی دادن بیك عرضه .
Acceptance	قبولی ،اجابت، رضائیت ،حواله .قبول، تحویلگیری
Offer And Acceptance	عرضه وقبولی ،عرضه وقبول .
Accepted bill	حواله قبول شده
Access	مدخل ،وسیله‌وصول ـ تقرب ، عودت(مرض)ازدیاد،
Accession	افزایش ـ جلوس ـ ضمیمه ـ دست یابی، نیل ـ موافقه
" To Property	دست یابی به ملکیت .
Accessory	لوازم ـ فرعی ـ ضمیمه ـ تابع .
Accessory To a Crime	شریك (در جرم)
" Before The Fact	شریك (از راه تحریك)
" After The Fact	شریك جرم (از طریق معاونت)
Accident	حاثه ، پیش آمد ، اتفاق ـ حادثه ناگهانی ـ واقعه.
Accidental	اتفاقی ـ ناگهانی .
Accomodation	توافق ، مساعده ـ کمك ، قرض ـ تطبیق ، توقیق وسایل آسایش ورهایش .
Accommodating party	شریك یاطرف موافق .
Accomplice	همدست ، معاون ، شریك درجرم .
Accord	موافقت‌نامه ، توافق ، اتفاق ، قبول ، حسن تفاهم ، مطابقت .
"And Satisfactions	انصراف ازدین . ابرأ
Accordingly	از ین رو ، ازین‌لحاظ ـ بناء علیه .
Account	شماره ـ حساب ـ صورت‌حساب ـ گذارش ،اهمیت اعتبار ، قضاوت ، سبب ، علت .
Accountable	جوابده ـ قابل توضیح .
Accountability	جواب دهی ـ مسئولیت .
Accountancy	محاسبه ـ شغل محاسبه ـ ترتیب دفاتر .
Accountant	دفتردار ـ محاسب .
Certified Public "	محاسبین مجاز .
Accounting	محاسبه .

Accredit(V)	اعتبار دادن ، معتبر ساختن.
To " An Ambassador	اعتبار دادن بیك سفیر ، ابراز رضایت نمودن به‌تقرر یك سفیر .
Accrual	جمع شده ، زیاده شده .
" basis Of Accounting	محاسبه شامل قلمات نقده وغیرنقده .
Accrue (V)	جمع شدن - بدست آمدن ، حاصل داشتن - زیاده شدن ، نشئات کردن ، منتج شدن .
Accumulate (V)	اندوختن -جمع نمودن- از دیاد کردن - جمع شدن ازدیاد شدن ،تراکم کردن .
Accumulation	ذخیره،اندوختگی،انباشتگی، توده-انبوه - تجمع آراکم،ازدیاد.
" Of earnings or profits	اندوخته نفع یا مفاد
Accusation	اتهام،افترأ، شکایت
Accusatorial	اتهامی،الزامی -شکایت امیز
" system	سیستم اتهامی - سیستم الزامی - سیستم اصول محاکمه که در آن خود مجنی علیه در برابر متهم اتهامات خود را ارائه میدارد .
Accuse (V)	متهم ساختن .
Accused	متهم
Acknowledgment	اقرار، اعتراف،تصدیق،قبولی سند،سپاسگذاری- تشکر
" of a deed	تصدیق یك عمل ، تصدیق یك حادثه
Acquiescence	تائید
Acquisition	اکتساب-تحصیل -تصرف- تملك- احراز
" of property	کسب ملکیت
Acquit (V)	تادیه کردن، برائت دادن، ایفأنمودن
To " a debt	پرداختن قرض
To " a defendant	تبرئه نمودن متهم
Acquittal	تبرئه، ادای قرض - برائت ذمه
Act	وثیقه ، عمل، کردار- حرکت، پرده در تیاتر حکم - لایحه

" Of Parliament	قانون
" Of sale	عمل فروش- عقد فروش
Legal "	وثیقه قانونی- وثیقه اصولی
Acting	متصدی، کفیل-نائب،قائممقام
" Chairman	رئیس موقتی
Action	عمل - کار - کردار-اقدام ، جنبش، دعوی، ا قامه دعوی،قضیه
To bring An Action (Suit)	اقامه نمودن دعوی
A Cause Of "	علت دعوی، سبب دعوی
Actionable	مستوجب اتهام،قابل دعوی
Act Of God (See Fsrce Majeure)	حالات مجبره
Actuarial	نفوس شماری- آمار گری - سرشماری
" Tables	دفتر وفیات
Actuary	مدقق حسابی در امور بیمه حیات ، محاسب و یا مستشار شرکت بیمه
Addendum	ذیل - ضمیمه - افزایش - الحاق
Addict (V)	عادت دادن ، خردادن ، تسلیم شدن،وقف‌نمودن
Drug,,	معتاد به مواد مخدره
Addiction	اعتیاد ، تمایل
Ad hoc	بهدف معین ، خاص
Ad Interim	در غیاب ، بوکالت ، موقت
An Ad Interim Report	راپورت موقتی
Adjectival	وصفی - صفتی
" Law	قانون شکلی، قانون مربوط اصول محاکمه
Adjoin (V)	متصل یاپیوست بودن،ضم شدن، چسپیدن
Adjourn (V)	به آینده موکول ساختن ،به تعویق انداختن ، به تاخیر انداختن
" A meeting	موکول ساختن جلسه -خاتمه دادن به جلسه
Adjournment	اختتام، تعطیل موقتی-تأجیل، تاخیر

Adjudge (V)	حکم کردن، حکم دادن،فتوی‌دادن، محکوم‌نمودن موافقه کردن، حکم صادر کردن
Adjudicate(V)	تضاوت کردن ـفتوی دادن، فیصله دادن ـ اعلام نمودن (افلاس)
Adjudication	قضاوت، فتوی توزیع (دیون شخصیکه افلاس نموده حکم جلسه افلاس
Adjust (V)	تعدیل نـودن ـترتیب کردن،میزان‌نمودن،اصلاح کردن ـ توافق دادن، تطبیق کردن
" An Insurance Claim	فیصله نمودن مطالبه بیمه
Administer (V)	اداره کردن، اجرا کردن (قانون)مساعدت کردن
" Justice	قضاوت نمودن
" An Oath	به شاهد سوگند دادن
Administration	اداره، وصایت، حکـمت، تصفیه
" Of Justice	پیش برد امور قضائی
" Of Government	اداره حکومت .
" Of Thc Estate Of A Deceased Person	اداره‌ء دارائی شخص متوفی
Administrative	اداری، مربوط اداره
" Law	حقوق اداره
" Remedy	تدبیر اداری ، تجویز اداری
Administrator	اداره کننده‌ـمدیر تصفیه، قیم ـ اداره کننده دارائی محجور ، وصی (قضائی)
Administratorship	اداره پیش بر دوصایت
Adminisratrix (See Administrator)	به *Administrvtor* مراجعه شود.
Admiralty	اداره قوای بحری، وزارت بحریه
Court Of Admiralty	محکمه قوای بحریه
Admissible	قابل قبول،پسندیده ،مجاز ، جائز
" Evidence	شهادت قابل قبول
" In Evidence	مجاز بادای شهادت
Admissibility	قابلیت سمع ،امکان قبول

Admission	قبول، اجازه ، دخول؛ حق ورود ، تصدیق ، اعتراف تسلیم ، رضأ
" Against Interest	اعتراف برضد خود ،اظهارات خلاف منافع شخصی
Admit (V)	قبول کردن ،اجازه ورود دادن ، اعتراف نمودن تسلیم کردن ، فرض کردن
Adopt (V)	اقتباس کردن ، اختیار کردن ،قبول نمودن به فرزندی گرفتن
To " a Law Or Regulations	اتخاذ نمودن قانون یا مقررات .
Adoption	قبول ، اختیار ، خواندن (به فرزندی)، اتخاذ .
Adult	بالغ ؛ کبیر
Adulterate	قلب ـ جعلی ، عوض شده ،زنازاده ، ، فاسد .
Aduteration	تقلب ، تحریف ، فساد ، قلب سازی .
Adultercr	زناکار ـ فاسق .
Adultery	زناء ـ فسق .
Ad Valorem	متناسب به قیمت وارزش .
" Tax Or Customs Duties	تکس یاحقوق کمرکی متنسب به بهاوارزش .
Adv ance	ترقی ـ پیشرفت ـ مساعده ـ پول پیشکی ـ قرض .
"PAYMENT	تادیهٔ پیشکی.
Adventure	ماجراء، حادثه ،سرگذشت ،مخاطره ، عملیه
Marine " Insured Against	خطرات بحری بیمه شده بمقابل . . .
Adversary	دشمن ، رقیب ،مدعی، حریف .
" Proceeding	اصول محاکمه تناقضی ، محاکمه‌حضوری،محاکمه که درآن مقهم واتهام کننده حق تـرد ید گفتار همدگر را داشته باشند .
" System	اصول محاکمه تناقضی ـ اصول محاکمه‌حضوری
Adverse	مخالف ـ مضر ـ ناسازگار منافع ، مغایر .
" PARTY	طرف مقابل .
" Possession	تصرفات طرف مقابل .

Advertise	ابلاغ کردن ، تبلیغ نمودن ، باطلاع رسانیدن ، اعلان کردن ، شایع ساختن ، اخبار نمودن اعلان کردن.
Advertisement	آگاهی ، اعلان ، تبلیغ ، نشر .
Advice	مشورت ، مصلحت ، نصیحت ، خبر ، آگاهی ، اخطار ، اشعار .
Ietter of advice	اطلا عیه ـ ابلا غیه .
Advise (V)	مشورت دادن ، آ گاهی دادن ، نصیت کرد ن ـ اخبار نمودن ، اختیار نمودن ·
Advised	به مصلحت ، به مشوره ، به
Court was advised	بعد از اطلاع محکمه .
Advisement	مشورت ، تأمل ، تفکر .
To take under ,,	در نظر داشتن .
Advisory	مشورتی ، استشاری .
" Council	مجلس مشورتی .
" Opinion	رای مشورتی .
Advocacy	وکالت دعوی، مدافعه ، پشتیبانی ،وساطت،شفاعت
Advocate (n)	مدافع ، حامی، وکیل مدافع ، شفیع .
" (V)	حمایت کردن ، دفاع کرد ن ، شفاعت نمود ن ، وساطت نمودن .
Devil! s "(eccl .)	شخصی که میخواهد از اوصاف بدیك مقدس دفاع کند ، مدافع شیطان .
Affect	تأثیروارد نمودن ، متاثر ساختن ، متاثر شدن ، تعلق گرفتن ، عاطفه راتحریك نمودن .
Affected with a pudlic interest	متعلق به امورعامه .
Affiant	شخص که تحت سوگند اظهارات می نماید ـ مقربه حلف ، اقرار به قسم ،
Affidavit	شهادت ـ شهادت خط ، تصدیق اصولی ، اقرار بقسم
Affinity	علاقه ، ارتباط ، پیوستگی ، مصاهرت ، مشابهت ، مطابقت .

Affirm	اقرار کردن ، تصدیق کردن ، اظهار کردن ، تاکید کردن ،اثبات کردن .
To "a contract	تائید نمودن یك مقاوله .
To " a judgmetn	تائید نمودن یك حکم .
Affirmation	تائید ، اقرار ، تصدیق تاکید ، تصریح ، اثبات .
Affirmative	تصدیق آمیز ، تائیدی ، اظهارمثبت ،ایجابی،اثباتی
" Vote	رای مثبت .
Affix (V)	الحاق کردن - نصب نمودن .
" A seal	نصب‌نمودن مهر، مهر کردن .
Affrnnchise (V)	آزاد کردن ، رهانمودن .
Affray	زدو کند ، جدال .
Aforethought	تفکر قبلی .
Malice "	قصد جرمی .
A fortiori	طبعاً، واضع ، به دلائل قوی تر بطریق اولی .
Agency	نمایندگی ، شعبه ، وکالت ، وسیله .
Lum Of Agency	مقرات مربرط به وکالت .
Undisclosed "	نمایندگی مخفی .
Agenda	نصاب، پروگرام ، پروگرام کار، اجنده، صورت جلسه .
Agent	وکیل ، نمایندگی ،گماشته ، نائب ، معتمد .
" With Full Powers	وکیل باصلاحیت تام .
" With Limited Powers	وکیل باصلاحیت محدود .
" Provocateur	عنصر برانگیزنده ،گماشته تحریك ، عامل محرکه ، محرك .
Aggravate (V)	شدت بخشیدن ، بدتر ساختن .
Aggravating Circumstances	احوال مشدده .
Aggregate	متراکم ، جمع شده ،بهم‌پیرسته ، مجموع ، اجمالی کلی .
In The "	بطور کلی ، رویهمرفته .

Aggression	تجاوز ، تعرض ، حمله ،اعتداء .
Aggressive	متجاسر ، تجاوز کار ، مهاجم ، اعتدائی ، د شمنانه
" War	حرب تهاجمی .
Aggressor	متهاجم، متجاوز .
Aggrieved	اذیت شده ، غمگین شده، صدمه دیدهٔ .
" Party	طرف زیان دیده .
Agree (V)	موافقت داشتن ،ساز گاری نمودن،باهم موافقت نمودن
Agreement	توافق ، پیمان ـ رضائیت ، قبولی ، موافقت ، اتفاق معاهده ، عقد .
Aid	کمك ، دستگیری ، یاری ، مساعدت ومعاونت .
Aide Memoire	کتابی که حاوی اختصار مو ضوعات درسی ا ست وفوراء حافظه خواننده را تازه میسازد .
Aim (V)	هدف قرار دادن ـ نشان گرفتن .
(N)	هدف ، نشان ، مقصد ، آرزو ،مرام ، قصد ، غرض .
*" **S** Of The CompAny*	اهداف تصدی موضوع شر کت .
Alarm	بیم ، وحشت ، هراس ، آ گاهی ازخطر ،رعب، ترس
To Raise An "	آ گاه ساختن ، اخطار دادن .
Alcohol	الکول .
Alcoholic (N)	شخص معتاد به شرب الکول .
(Adj.)	الکولی ، مربوط به الکول .
" Beverages	مشروبات الکولی .
Alcoholism	الکول نوشی ، تسمم الکولی .
Aleatory	احتمالی ، متعلق به بخت ، مربوط طالع ، تابع تقدیر معروض به مفاد ویا خساره .
" Contract	عقد یـه عملی شدن آن به اراده طرفین‌مربوط نبوده تابع بخت وطالع باشد .
Alibi	راه گریز ، دلیل برائت ،وجود متهم هنگام وقوع جرم در غیر از محل واقعه .
Alien	خارجی ، اجنبی ، بیگانه ، ناساز گار ، مخالف .

Alienable	قابل فروش ، قابل انتقال ، قابل حواله وانتقال از دست بدست دیگر .
Alienate (V)	فروختن ، انتقال دادن ،بیگانه کردن ، دور کردن طرد کردن .
To,,PROPERTY	فروش نمودن ملکیت .
Alienation	فروش ، واگذاری، انتقال ، بیگانگی، انتقال ملکیت دور کردن .
" Of Affections	از دست دادن احساسات، فقدان میل ، فقدان محبت
Alienee	انتقال گیرنده ، کسی که با و انتقال می یابد ، منقول الیه ، کسی که فروخته شده ، .
Alimony	نفقه ، خرجی ، وسیله معیشت ، نفقه مطلقه.
Aliquot Portion	جزئیکه بیك ضریب معین دریك مجموعه شامل باشد
Aliunde	از مرجع دیگر،از خارج .
Allegation	ادعی ، اظهار ، تذکر ، زعم، گمان .
Allege (V)	اظهار کردن ،ادعی کردن، تذکردادن ، تصریح کردن ، اجتماع کردن ،تاکید کردن ، اقامه دلیل کردن ، بیان نمودن ، اثبات نمودن .
Alleged	تذکر داده شده ، متذکره، ادعی‌شده ، تصدیق‌شده
Allegiance	تابعیت ، وفاداری ، امانت ، اخلاص .
Alleviate (V)	تسکین دادن ، آرام کردن ، تخفیف داد ن ، لطف کردن ، آسان نمودن .
Alleviating Circumstances	احوال مخففه .
Alliance	اتحاد ،وصلت ، اتفاق .
Holy Alliance	اتحادمقدس ، پیمان مقدس .
Allied	متفق - پیوسته - متحد ، حلیف ، هم پیمان .
Allied Powers	دول دوست،قوای متحابه، قوای متفقین
Allocable	قابل تقسیم -قابل نسبت دادن
Allocate	تخصیص دادن- تقسیم نمودن - نسبت دادن ، معین کردن،توزیع کردن
Allocation	تخصیص ،تقسیم ،تعین،جایگاه

Allot (V)	تعین کردن-تخصیص دادن-تقسیم نمودن- تحدید نمودن، توزیع کردن.
Allotment	بخش ،تقسیم،تخصیص،قسمت،حصه،سهم.
Allottee	حاصل کننده،مفاد برنده
Allow (V)	اجازة دادن،جایز شمردن،مامور کردن ؛بخشیدن
Allowance	جیره،مقرری،مستمری،اجازه،اذن.
Allowedly **(See Admitedly)**	مسلماً .
Ally (V)	متحد کردن-پیوستن،متحدشدن،هم پیمان شدن
(N)	هم پیمان،متحد،یار،صدیق،حلیف .
Alongside	درپهلو،در کنار،پهلوبه‌پهلو
Free Alongside Ship **(FAS)**	تادم کشتی مخارج پرداخته شده.
Alter (V)	عوض کردن،تغیر دادن،دست زدن. تغییریافتن، عوض شدن .
To " A Contract Or Instru ment)	سند یامقاوله ئیرا تغییردادن ،
Alteration	تغیر ، ترمیم،قلم خورده گی،تحریف،تبدیل یاتعدیل .
Altercation	مجادله؛مشاجره ،مباحثه ؛ ستیزه - مفاهمه .
Alternate (V)	بنوبت آمدن -نوبت گذاشتن -یك‌درمیان‌جاه‌دادن
(N)	متناوب -یك درمیان - بدل- عوض
" Delegate	نماینده احتیاطی .
Alternative	چاره - علاج - شق دیگر - طریق د یگر - متناوب
Pleading In The "	ارائه نمودن دلائلی که‌یکی درصورت تردیددیگر برای اثبات بکارمیرود.
Amalgamation	آمیزش - اختلاط ؛ اشتراك ؛ توحید
Ambassador	سفیر کبیر .
" Extraordinary	نماینده فوق‌العاده ؛نماینده که‌بغرض اجرای امر مشخص فرستاده می شود .
Ambiguity	ابهام ؛ مشکوکیت ؛تردید .
Ambiguous	نامعلوم ؛ مشکوك ؛ مردد ؛تاریك ؛مبهم .
Ambulance Chaser	وکیل مدافع یانماینده‌او که‌درصورت وقوع حادثات روحی بازار مجنی علیه رابه اقامه دعوی وادارمی‌سازد.

Ameliorate (V)	بهتر کردن ؛ بهبود بخشیدن ؛ اصلاح کردن ؛ اصلاح شدن .
Amelioration	اصلاح ؛ بهتری .
Amenable	مطیع ؛ پیرو ؛ مسئول .
" To Judgment	تحت قضاوت ؛ معروض به قضاوت .
Amendment	ترمیم ، تعدیل ، اصلاح .
" To A Law	تعدیل قانون .
Constitutional "	تعدیلات قانون اساسی .
Amicus Curiae	مشاور محاکم (اشخاصیکه بخواهش خود شان دریك موضوع تحت بحث درمحاکم نظریه بی طرفانه میدهند .)
" Brief	صورت دعوی که‌توسط مشاور محاکم اقامه میشود .
Amnesia	ضعف حافظ ؛ فراموشی ؛نسیان ؛ مطلق .
Amnesty	عفو عمومی . بخشش .
Amortization	استهلاك ؛ فروش(توام باشرط عد م انتقال) .
Amortize (V)	خفیف ساختن ؛ تادیه دین‌باادای‌تدریجی یك قسمت آن ؛ استهلاك نمودن ؛ بد یگری واگذار کردن انتقال دادن ؛ وقف کردن .
To " An Investment Or Debt By Means Of A Sinking Fund Or Reserve	تادیه قرض یاسرمایه بکار اندا خته شده توسطریزرف یاپس انداز .
Amount	مبغ ؛ مقدار ؛ سرجمع ؛ ارزش ؛ اهلیت .
Analogize (V)	استدلال ازطریق قیاس ؛ درك مشابهت .
Analogous	سبیهه مانند ؛نظیر؛قابل مقایسه ؛ مشابه. مماثل.
Analogy	مشابهت ؛ قابلیت مقایسه ؛ مماثلت .
Anarchist	هرج ومرج طلب ؛ شورش طلب .
Anarchy	هرج ومرج ؛ بی‌حکومتی ؛ شورش ؛طرز زندگی سیاسی واجتماعی که دران فرد تابع هیچ قید ی از طرف حکومت نباشد .
Ancestor	آباء واجداد ؛ سلف .
Ancestry	اصل ونسب ؛ اجداد ؛ نژاد ؛ اصول ؛ نیاکان ؛ اسلاف

Ancillary	شعبه ، نمایندگی ، ضمیمه ، مادون ، مفید ، مساعد، مغاون ، مربوط به مستخدم زن .
Annotate (V)	تبصره نوشتن ، حاشیه نوشتن ، تفسیر نمودن .
Annotated laws	قوانین تفسیر شده ، قوانین باتبصره .
Annotation	تبصره ، آغیر ، حاشیه ، شرح .
Announce(V)	اعلان کردن ، اطلاع دادن ، اخبار کردن ، انتشار دادن .
Annuncement	اعلان ، خبر ، آگاهی ، اخبار ، نشر .
Annual	سالیانه ، سنوی .
Annuitant	شخصی که مستمری اخذ میدارد ، صاحب معاش یامستمری سالانه .
Annuity	معاش سالانه ، مبلغ سالانه ، وجهه خدمت یکساله قسط سنوی ، اجزای دین که سالیانه بشمول مفاد تادیه میشود .
Annul(V)	باطل کردن ، منسوخ قراردادن ، لغو کردن ، فسخ کردن .
To " A Law Or A decree	منسوخ اعلان نمودن یك قانون یافرمان .
Annulment	ابطال ، فسخ ، الغاء .
Answer	رد ، جواب ، پاسخ ، دفاع .تردید. راه‌حل (یك قضیه)
" To A Complaint	دفع ادعی .
Ante - (prefix)	حرفی است که هرگاه قبل ازیك کلمه قرار گیرد معنی قبل یاپیش را افاده میکند .
Ante Mortem	قبل از فوت .
Anti - (Prefix)	حرفی است که هر گاه قبل ازیك کلمه واقع شود معارضت ومخالفت را أفاده میکند .
Antitrust	مخالف انحصار ، برضد انحصار ، مخالف تشیکل اتحادیه های بزرگ صنایع .
Apartheid	شخص بی وطن ، شخص‌بی‌ملیت .
APOSTERIORI	بعد از تجربه ، مسلم باستدلال ، از معلول بعلت .
Apparent	نمایان ، هویدا ، واضع ، آشکارا ، ظاهر .

Appeal (V)	مراجعه کردن . مرافعه خواستن ، استیناف نمودن جلب نظر کردن ، استشهاد کردن. التجاء نمودن .
" (N)	مرافعه ، استیناف .
To " From a Decision	درمقابل حکمی اعتراض نمودن .
To Take (Or Make) An "	مرافعه خواستن .
Appealable	قابل مرافعه . قابل استیناف .
Appearance	ظهور ، حضور، ظاهر، مظهر ، قیافه ، شبهه .
To Make An " In Court	در محکمه حضور یافتن .
Appellant	مستأنف، طالب استیناف، مرافعه طلب، مدعی، شاکی
Appellate	استینافی مرافعوی
" Court	محکمه مرافعه ، محکمه استیناف .
Appellee	مستأنف‌علیه، شخصی که‌علیه او استیناف خواسته‌شده
Append (V)	ضمیمه کردن ، افزودن ، آویختن ، الحاق نمودن ملحق ساختن ، پیوست کردن .
Appreciation	تقدیر تقویم ، تخمین
Apprentice	شاگرد، نوآموز ،شاگرد تحت تمرین .
Apprenticeship	شاگردی،دوره شاگردی.
Appropriate (V)	بتصرف خود آوردن ، بخود اختصاص دادن، تملك بوضع ید،ادعای استملاك یك شی را نمودن .
To " Property To One' Sown Use	ملکیت راباستفاده خود تخصیص دادن .
To " Money For Govern-Mental Expenditure	پول را به مخارج حکومتی‌تخصیص دادن.
Appropriation	تصرف،اختصاص،منظوری (بودجوی).
Congressional Bill Of Appropriation	پروژه منظوری بودجه در شوری .
Approval	تصویب، موافقت، پسند .
Approve (V)	باثبات رسانیدن،تصویب نمودن ، موافقت کردن تحسین نمودن .
Appurtenance	ضمیمه،لوازم،متعلقات ،حاشیه تابع ملحق.
A priori	قبل از تجربه،دروهله اول ،مسلم باستدلال عقلی پی‌بردن از علت به معلول بطریق استقرائی .
Arab League	لیگ عربی،جامعه عرب .

Arbiter	حکم میانجی .
Arbitrable	قابل حکمیت ، قابل داوری،تابع رای وفتوی .
Arbitrage	حکمیت . میانجی گری .
Arbitral	مربوط حکمیت
" Tribunal Or Panel	دارلافتاء . ارگان حکمیت مرجع میانجی گری .
Arbitrate (V)	حکمیت نمون،میانجی گری کردن.
To " a dispute	حکمیت نمون درباره‌ء یك مناقشه.
Arbitration	حکمیت.
" Act	قانون حکمیت .
Permanent Court Of Arbi-Tration At The Hague	محکمه دایمی‌حکمیت در هاگ(لاهه)
Arbitrator	میانجی،حکم .
Archive	محل حفظ اسناد، ارشیف، شعبه اوراق (درادارات دولتی) .
Archivist	ترتیب وحفاظت کننده اسناد واوراق ؛مؤظف حفظ اوراق .
Argue (V)	بحث کردن ،استدلال کردن ، ظاهرساختن مناقشه کردن،مباحثه علمی نمودن .
To " a case In Court	ارائه نمودن دلائل اثبات یك دعوی به محکمه.
Argument	دلیل ،برهان،مباحثه،مناقشه،مناظره .
Closing Argument To The Jury	صورت اقامه ومدافعه دعوی .
Armament	تجهیزات نیروی بحری، قدرت دریائی. قوای حربی تجهیزات حربی ،سلاح .
Arms	اسلحه،علامات ونشانه های خانوادگی، انواع اسلحه
To Bear "	مسلح شدن .
Army	اردو، جمع غفیرعسکر
Arraign (V)	اتهام نمودن، تحت محکمه قراردادن، اعتراض نمودن،استدعانمودن، حاضر شدن به محکمه جهت دفاع ، شکایت رسمی تقدیم کردن

To ,, a Prisoner	احضار محبوس به محکمه به غرض ابلاغ اتهام واستماع جواب .
Arraignment	اتهام، تعقیب ، احضاربه محگمه، ادعاء .
Arrange (V)	ترتیب نمودن،آراستن،آ مادگی گرفتن،فیصله‌نمودن تدبیر کردن،منظم ساختن .
To " Bail	ضمانت دادن.
Arrest (V)	توقیف کردن، متوقف نمودن، جلب کردن، گرفتار کردن،معطل ساختن .
Article	حرف تعریف،ماده،بند،فقره،شی،متاع ، مقاله، مجله موضوع .
An Article In The Constitution	یك ماده قانون اساسی .
Articles Of Partnership	مفاوله تأسیس شرکت، اساسنامه‌شرکت .
Articles Of Con'ederation	اساسنامه کنفدراسیون،منشور کنفدراسیون
Ascertain (V)	تثبیت نمون،اطمینان حاصل نمودن،اطلاع حاصل کردن،تحقیق کردن.
Assailant	متهاجم متعرض .
Assassin	قاتل، آدم کش.
Assassinate (V)	آدم کشتن، قتل کردن.
Assassination	قتل ،آدم کشی.
Assault (V)	هجوم بردن ، حمله کردن، حمله مسلحانه کردن تجاوز کردن (بناموس).
(N)	تشدد،ضرب وجرح،هجوم،حمله،یورش،اغوا، فریب
" And battery	تجاوز باضرب وجرح .
Assemble (V)	جمع نمودن، گرد آوردن،جمع شدن،اجتماع نمودن .
Assambly	مجمع مجلس .
General Assmbly Of The United Nations	مجمع عمومی ملل متحد .
Assambly Of Shareholders	مجمع عمومی سهم داران.
Assert (V)	اظهارداشتن، ادعی‌نمودن، مطالبه کردن، تاکید کردن اثبات کردن ،تصریح نمودن .
To " a claim	مطالبه نمودن‌حق،طلب نمودن مدعی بها.
Assertion	اظهار ادعی،طلب‌حق،تاکید، اثبات،تحقیق، تصریح اظهار نامه ،اعلامیه .

Assess (V)	تعیین نمون(مالیات) تخمین نمودن قیمت ، تثبیت نمودن محصولات .تقویم کردن .
To " Taxes	تعیین‌نمودن اندازهٔ محصولات، مالیات بستن‌بر .
Assessment	تعیین (مالیه) تقویم ، تعیین قیمت ، تعیین محصول (تکس)
Assessor	تعیین کننده(مالیه)نائب،قاضی، مساعد ـ معاون.
Asset	متصرفات .
Capital Asset	سرمایه غیرقابل استهلاك، دارائی سرمایوی .
Depreciable "	سرمایه قابل استهلاك،دارائی استهلاکی .
Assets	مایملك،دارائی،میراث مال موجودبرای‌تادیه دیون
" And Laibilities	دارائی ودیون.
Assign (V)	واگذار کردن،حواله دادن، گماشتن، نسبت دادن تخصیص دادن تعیین کردن مرور زمان قایل شدن برای .
To " Property Or Contractualrights	انتقال دادن ملکیت یا حقوق که باثر مقاوله بوجود آمده باشد .
Assignee	وکیل، گماشته ، حواله گیرنده ،قایمقام ؛ وصی، قیم وکیل ترکه حواله گیر.
Assignment	تعیین ،انتقال ،انتساب ـ تخصیص ، توکیل ، تفویض تحویل یانقل ملکیت .
" For The Benefit Of Creditors	تخصیص به نفع دائنین .
Assignor	انتقال دهنده
Assist (V)	کمك کردن ، حضور بهم رسانیدن، مساعد نمودن
Assistance	کمك ، امداد ،مساعدت ، معاونت .
Assistant	معاون ، همدست ، اسیستانت ، مساعد .
Associate (V)	شریك‌ساختن،متحدساختن ،پیوستن،معاشرت کردن مشارکت کردن ، باشرکت ورزیدن .
(N)	شریك ،همدست ،همکار، معاشر .
Association	انجمن ، به اتحادیه ، ارتباط ،رابطه نامشروع جنسی
"of Insurance Underwriters	انجمن بیمه کنندگان .
Articles Of Association (Eng.)	اساسنامهٔ انجمن .

Memorandum Of " (Eng.)	نظامنامه انجمن
Assume (V)	بخود نسبت دادن ، اختیار کردن، بعده گرفتن ،بوضع دیگری خود را ظاهر ساختن .
Assumed	تظاهری ، دروغی ، غیرحقیقی .
" Name	نام جعلی ،اسم مستعار .
Assumpsit	مقاوله، دعوی که هدف آن اجرای مقاوله یاپرداخت غرامت از ناحیه عدم اجرای مقاوله باشد.
Special "	مقاوله که صرف درصورت تائیدعاقدحتمی شناخته می شود
Indebitatus "	مقاوله دین
Assumption	صعود حضرت مریم باسمان،اتخاذ،غرور،فرضیه ادعاء
" Of The Risk	قبول خطر .
Assurance (See Insurance)	اطمینان ، دلگرمی، بیمه، تاکید .
Attach (V)	بهم پیوستن ، ضمیمه کردن، دستگیر نمودن،وصل کردن،چسپاندن .
To " A person' S Property For Payment of A Debt OrClaim	حجز ملکیت یك شخص بغرض تادیه دین یاطلب
Attache	اتاشه ، نماینده
Attachment	پیوستگی، علاقه،ضمیمه،قبض،حکم، توقیف یا ضبط بازداشت، تعلق، ارتباط، دوستی، اتصال .
" Of Property	قبض ملکیت .
Writ Of "	حکم دستگیرنمودن، حکم باز داشت .
Attainder	ضبط اموال ومحرومیت از اهلیت کشوری ومدنی
Bill of "	حکم ضبطاموال ومحرومیت ازاهلیت کشوری ومدنی
Attempt (V)	کوشیدن، قصد کردن، دست اندازی نمودن،تجاوز کردن .
Attempt (N)	تثبث، کوشش، سعی سوء قصد، تجاوز .
Attempted Murder	قتل تشبثی .
Attest (V)	تصدیق نمودن، سوگند دادن، شاهد گرفتن،اقرار کردن
Attestant	شاهد.
Attestation	شهادت،مداخله(شاهددریك قضیه)ابراز سوگند،تصدیق
Attorney	وکالت ،نمایندگی ،وکیل ،وکیل مدافع.

" At Law	مؤظفین ترتیب وتکمیل دوسیه دعاوی بغرض ارائه ودفاع به محاکم .
" Geueral (U.S.)	وزیر عدلیه دراضلاع ملل متحده،لوی څارنوال،آمر ادارهٔ مدعی العموم (در انگلستان وکیل مدافع حکومت بوده عضو کابینه و پارلمان است علاوتاً رئیس انجمن وکلای مدافع میباشد)
" S Fees	فیس وکیل مدافع ،اجرت وکیل مدافع .
Auction	لیلام ، مزایده
Auctioneer	لیلام چی،دلال درمزایدهٔ.
Audit (V)	کنترول کردن، علم آوری نمودن، چك کردن، تفتیش حسابی کردن، غورو تدقیق نمودن دفاتر یك شرکت
To " The Books of A Company	بررسی دفاتر تجارتی یك شرکت.
(N)	کنتزول، علم آوری، تحقیق، تفتیش، بازرسی.
Auditor	سامع، مفتش، محاسب .
Authentic	معتبر، مؤثق، اصلی، حقیقی، صحیح، تصدیق شده توسط اداره رسمی .
Authenticate (V)	تصدیق کردن، اعتباردادن، تحت امتحان قراردادن رسمیت بخشیدن، قانونی کردن .
Author	مؤلف مصنف انشاء کننده، مخترع ، موجد
" S rights	حقوق موالف، حقوق مصنف، حقوق مخترع ,
Authority	اجازه وکالت تفویض قانونی صلاحیت .
public Authoraties	مقامات دولتی، اول الامر .
Authorization	اجازه، اختیار، تفویض .
Authorize	اجازه دادن، اختیاردادن.
Authorized	مجاز۔ مختار
" Capital of a Company	سرمایه اعلان شده یك شرکت سرمایه مجاز ویا تصویب شده یك شرکت.
Autopsy	اتوپسی، تشریح جثه جهت معاینه.
Auxiliary	ضمیموی، امدادی، احتیاطی،اضافی .
Aver (V)	اظهارداشتن،محقق کردن،ثابت کردن.
Average	متوسط، معتدل.
General Averuge (Ins.)	حدوسطی،عادی، همیشکی.
Free of Parricular aver Age (Ins.)	باستثنای خسارات خاص .

Averment	اظهار ،تذکر ،اثبات (ادعی)تاکید.
Avow (V)	أعتراف نمودن ،با پذیرفتن اقرار کردن ، تصریح نمودن بحق دانستن تصدیق کردن .
Bail	متکفل ،ضامن،ضمانت، کفیل ' کفالت کفالت بالمال
To Post "	امرضمانت دادن .
Bailee	اجاره گیرنده .
Bailiwick	داد گاهی که تحت امر حکمرانان محل مردم را محاکمه میکردند.
Bailiff	ناظر،خبروال'مامور اجراء'قاضی' مامور تنفیذ فرستنده محکمه .
Bailment	ضمانت رهائی تحت‌ضمانت،ودیعت، مقاوله و دیعت .
Bailer	تحویل دهنده'قرض دهنده .
Bailor	تحویل گیرنده؛بودیعت گیرنده .
Bailsman	ضامن کفیل .
Balance (V)	سنجش کردن موجودی نمودن ، موازنه کردن
To " The Accounts	ترتیب نمودن حساب نفع وضرر .
(N)	موازنه توازن میزان بقیه حساب‌باقی .
Balance Of Trade	بیلانس تجارتی .
Balance Sheet	بیلانس میزانیه ورقه بیلانس .
Ballot (V)	رای دادن (مخفی)دیگران را برای دادن دعوت کردن,قرعه - قرعه کشی
To cast a "	رای دادن .
Ballot box	صندوق اراء .
Secret or Australian"	رای مخفی،رای استرلیائی .
Ban	تکفیر تحریم اعلان حرمان حرمان از حقوق مدنی
TO "A Demonstration publication	منع قرار دادن يك نشريه يايك مظارهره .
A" on trade	منع قرار دادن تجارت .
Bandit	رهزن ،قطاع الطریق،سارق خلاف‌رفتار(نزدقانون)
Banditry	رهزنی،یغماگری سرقت مسلح .
Bank (V)	در بانك گذاشتن ،به بانك سپردن .
(N)	بانك .

" Discount	تنزیل بانکی .
" Rate	بنرخ بانگی .
" Note	نوبت بانك ،پول کاغذی .
Banker	بانك دار ، صراف .
Banking	بانگداری .
Bankrupt	تاجر ور شکسته ،تاجریکه افلاس کرده ،مفلس .
Bankruptcy	افلاس،ورشکستی .
Bar (V)	بستن،مانع شدن ،ممنوع کردن .
(N)	هیئت و کلاء واتهام کنندگبن،انجمن و کلای مدافع کانون و کلاقفس اتهام غرفه متهمین درمحکمه.
Member of the "	عضو بار ،عضو انجمن و کلای مدافع .
To " A plea	مانع شدن از اقامه دعوی.
To " from practice	منع اشتغال به پیشه وکالت دفاع .
Bargain	معامله، عملیه تبادله، عقد الزام آور برای هردوطرف
To Strikea "	يك معامله را عقد نمودن .
Barkeeper	بارمن .
" S liability	مقررات تهیه مشروب در کافه .
Barratry	اعمال غمارتگری که از طرف کپتان کشتی انجام می آبد .
Barrister(Eng.)	وکیل مدافع .
Barter(V)	مبادله کردن،معاوضه نمودن .
(N)	مبادله ،معاوضه، خریدو فروش به جنس(معاوضه جنس به‌جنس)
" Trade.	تجارت معاوضوی.
Base	پایه، بنیاد، اساس، پست، فرومایه .
Tax "	اصل محصول .
Basturd	حرامزاده، فاسد، غلط .
Bastardize	اظهار نمون ولادت يك طفل حرامی،اثبات ولد زنا بودن يك طفل .
Bastardy	حرامزادگی.

Battery	ضرب وجرح .
Assault and"	تشدد- تهدید، ضرب وجرح .
Bear (V)	حمایت کردن ، طرفداری نمودن .
T"interest at a rate of 5%	مولد مفاد پنج فیصد .
Bearer	حامل ، برندة ، ناقل (نقل د هندة.)
" Share	سهم بحامل ، سهم بی‌نام .
Check payable" to bearer"	چك قابل تادیه بحامل .
Bearing	مقام ، مرکز، سلوك، علاقه ، ارتباط ، احتمال .
"Interest at a given rate	مولد مفاد معین .
Before	قبل از .
" The court	در محضر محکمه .
" The fact	قبل از عمل .
Accessory" the fact	شریك قبل از عمل .
BEHALF	نفع ، دفاع .
ON "of one' s client	ازطرف مشتری ، به حساب مشتری .
Behest	امر ، هدایت، وصیت ، اداره .
At the" Of one's SUPERIOR	بامرمافوق .
Belief	اطمینان ، اعتماد ، تصدیق ، ایمان،عقیده .
TO Testify on the basis of knowledge and "	شهادت دادن ازروی علم ویقین .
Belligerent	متخاصم، متحارب ، محا رب .
Belong(V)	تعلق داشتن .
Belongings(N)	هستی ودارائی ، مستملکات ، متعلقات ، توابع .
(adj)	متعلق به .
Bench	کرسی ، مسند .
OPinion of the full bench	قرار هئیت مکمله .
" And bar	هئیت قضائیه ، اتهام کنندگان ووکلای مدافع .
" Warrant	احضار نامه ، امر مبنی بر گرفتاری متهم و احضاراو بمحکمه
Benefcial	مفید ، سودمند ، نافع ، خیری ، احسانی .
" Owner	مقع (صاحب حق انتفاع) .
" Interest	مفادی که ازیك مقاوله یایك ملکیت بدست می‌آید
Beneficiary	نفع برنده ، مستفید ، مستحق ، بهره بردار .
": Of an insurance policy OR annuity	شخص استفاده کننده ازبیمه .

Benefit	سود ، نفع،احسان ، امداد پولی ،غرامت.
"Of clergy	امتیاز روحالیت .
Bequeath (V)	پارث گذاشتن ، وصیت کردن .
To" one,s Personalty or estate	پارث گذاشتن ویا وصیت کردن اموال منقول و یا غیر منقول .
Bequest	وصیت ، میراث ، موصی به .
Best evidence rule	قاعده شهادت مقدم .
Bestiality	حیوانیت ، جانور خوئی ، بهیمیت ، وحشت .
Bestow(V)	اعطاء کردن ، بخشیدن ، گذاشتن .
Bet (V)	شرط بستن .
(N)	شرط .
Betrothal	نامزدی .
Betterment	بهبودی ، اصلاحی که باعث از دیاد قیمت یك شی گردد
Bias	تمایل ، طرفداری ، تعصب .
Biased testimony	اظهارات مغرضانه ، اظهارات متمایل بك شخصی .
Bicameral	دو مجلسه .
" Legislature	قوه تقنینه دو مجلسه، پارلمانی .
Bid(V)	دعوت کردن ، امر کردن ، حکم نمودن ،پیش نهاد نمودن (در مزایده) .
(N)	دعوت ، داوبالائی ، عرضه (درمزایل) .
Sealed "	عرضه مخفی .
To tender a "	ارائه نمودن یك عرضه .
Competitive bidding	مزایدهٔ رقابتی .
Bigamous	دوزنه .
Bigamy	دوزن گیری ، ازدواج بادوزن دریك وقت.
Bilateral	دوجانبه .
"Contract or treaty	موافقت نامه یامعاهدهٔ دوجانبه .
Bill	صورتحساب ، بیجك، رسید ، قرارقضائی ،معروضه.
A" beCore congress	تسوید قانون شوری .
" Of complaint	معروضه ، شکایت نامه .

" Of attainder	حکم مجازات .
" Of exchange	حواله ،برات .
" Of lading	بارنامه .
" Of Rights	ده تعدیل اولی که برقانون اساسی امریکا برای تضمین حقوق فردی وارد گردید .
" Of sale	رسید ، سند فروش .
Bind(V)	بستن ، مقید نمودن ، متعهدشدن ، ضمانت کردن صحافی کردن .
To Be bound by a contract or " agreement	مکلف بودن باساس یك مقاوله یاموافقت‌نامه
Binding	حتمی ، اجباری ، ملزم .
"Contract or obligation	مقاوله الزامی یامؤظفیت اجباری .
Biological	بیولوژیك ، مربوط علم الحیات .
" Warfare	حرب یا جنگ بیولوژیك .
Bipartite	دوطرفه ، دو جانبه .
" Agreement	موافقت نامهٔ دوجانبه
Birth	ولادت ، پیدایش ، میلاد ، نسل ، اصل .
Blackmail	پول ستانی باتهدید از افتضاح ، باج .
Black-market	بازار سیاه .
Black marketeer	معامله دار بازار سیاه .
Blank	بدون ملاحظه ، سفید ، بدون اثبات ، خالی ، بدون معنی ، بی‌مقصد ،عقیم و .
" Check	چك‌سفید، چك امضاء شده‌بدون تعیین مبلغ‌قابل تادیه اختیارات عام وتام .
" Endorsement	ظهر نویس چك سفید .
To endorse a check in "	ظهر نویسی نمودن‌یك چك‌امضاء شده که‌دران‌مبلغ قابل تادیه تعیین نباشد .
Blockade	محاصره ،حصار .
Blood	خون ، نسب ، قرابت ، اهل، نسل ، ذریه .
" Feud	قصاص ،خون گیری .
" Money	خون بها .
Blue laws	قاعده نا شی از روایات دینی که بعضی حرکات قانونی رامنع قرار میدهد .
Blue sky law	قانون تنظیم سرمایه گذاری‌در یکی از ایالات اضلاع متحد امریکاء .

Board	هئیت ، مجلس .
" Of directors	هئیت مدیره .
" Of review	کمیته تدقیق .
" Of trade	وزارت تجارت .
Bodity	جسمی ، بدنی ، جسدی .
" Harm	صدمه جسمی .
" Heirs	وارثین مستقیم .
Body	بدن ، جسد ، جسم ، ماده ، جماعت، شخص ، فرد .
" Corporate	موسسهٔ، شرکت، انجمن.
" Of laws	مجموعه قوانین ، قانون نامه .
" Politic	ملت .
Bona(L.)	خوب .
Bona fide	حسن نیت ، بدون غبن ، باخلاص ، حقیقی .
Bona fide Purchaser for value	خریدار باحسن نیت .
Bond	تعهد تحریری ، وثیقه ، سند، وثیقه بدین .
Corporate "s	اسناد قرض شرکت .
Municipal"	اسناد قرض بلدیه .
Bail-bond	ضمانت خط .
Bonded warehouse	گدام رسمی دولت (گدام گمرك جهت انبا ستن مالی که محصول میشود) .
Bondsman	ضامن، کفیل .
Bonus	انعام ، مکافات، تعویض، علاوه فائده، امدادیه مالی
Book	کتاب ، دفتر، سجل (کتاب تسجیل وثبت)
" Of original entry	دفتر اساس .
" S of account	دفتر حساب .
Bookkeeping	دفتر داری.
Borrow(V)	قرض کردن ، وام گرفتن ، بعاریت گرفتن ، اقتباس کردن .

" Ed capital	سرمایه قرض گرفته شده .
Boundary	سرحد، بندر ، حد .
Bounty	سخاوت ، انعام، کرم، جود ، فضل، هبه ، عطیه ، مساعدت مالی .
boycott	قطع روابط تجارتی ، مقاطعه معاملات .
Secondary "	درخواست قطع روابط تجارتی از طرف یك گروپ یااتحادیه به‌یك گروپ به اتحادیه دیگر .
Branch	شاخه ، شعبه ، فرع .
" Of a corporation	شعبه یك شرکت ، نمایندگی یك شرکت .
Breach (V)	تجاوز کردن ، رخنه کردن ، شکستن وفا نکردن نقض عهد نمودن ، علایق دوستی را قطع نمودن .
(N)	تخلف ، نقض ، تجاوز ، نقض عهد ، عدم وفاء .
" Of contract	نقض قرارداد .
Anticipotory "	اطمینان قبلی ازعدم اجرای مقاوله
" Of the peace	صدمه بامنیت ، اخلال امنیت .
" Of duty	تخلف ازوظیفه
" Of promise of marriage	برهم زدن وعده‌ازدواج ، نقص عهد ازدواج .
" Of trust	خیانت درامانت .
" Ofwarranty	تخلف از گرانتی ، عدم رعایت تعهد .
Break(V)	تخلف کردن ، شکستن ، اصلاح کردن، جدا کردن تخفیف دادن ، پاره کردن ، فسخ نمودن ، نقض نمودن ، مخالفت نمودن .
Breaking bulk	تجزیه متاع عمده به اجزای کوچك .
Breaking And Entering	رفع موانع برای دخول .
Brevia de Cursu	صورت حال دعوی که توسط آن به محاکم شاهی انگلستان اقامه دعوی شد، می توانست .
Bribe (V)	رشوت دادن .
(N)	رشوت .
Bribery	ارتشاء ، رشوت ستانی .
Brief	خلاصه ، مختصر دوسیه دعوی .
Appellate Court "	صورت دعوی در محکمه استیناف .
Bring (V)	آوردن، رساندن، موجب شدن ،حاضر کردن ،جلب نمودن .
To " Suit	اقامه دعوی نمودن .

To" An Action	اقامه نمودن دعوی .
Broker	دلال ، وسیط .
Real Estate "	دلال عقار ، دلال اموال غیر منقول.
Stock "	صراف ، دلال اسناد بهادار .
Brokerage	دلالی .
" Contract	مقاوله دلالی .
Brought (See Bring)	آورده شده.
" To Trial	اقامه به محکمه .
Budget (V)	قید بودجه نمودن .
(N)	بودجه .
" System	سیستم بودجوی .
Buggery	بچه بازی ، لواطت .
Building	ساختمان ، عمارت ،بنأ
" Lien	حق نگهداشت ملکیت بغرض حصول دین .
" And Loan Association	انجمنی که هدف‌آن تهیه‌تسهیلات رهنی وتعمیراتی باشد .
" Permit	اجازه نامه تعمیر .
Bulk	تنه ، بار، حجم ، ضخامت،جسم، مقدار،جمله؛ کل
" Sales Act	قانون‌عمده فروشی .
Bull	فرمان .
Papal "	فرمان مقامات مسیحی .
Bulletin	بولتن ، اعلامیه ، جریده .
Bullion	طلا یا نقره که برای ضرب سکه آمادهٔ باشد .
Burden (V)	بار کردن ؛ تحمیل کردن .
" Of Proof	وظیفه‌ثبوت، باراثبات،تکلیف‌اثبات،مسئولیت‌اثبات
Bureau	دفتر ؛ اداره ؛ محل شغل .
Federal " Of Investigation	اداره فدرالی تحقیقات، اداره خفیه پولیس‌اضلاع متحدامریکا
Bureaucracy	روتین اداری ، بیوروکراسی ؛ کاغذپرانی،رعایت مبالغه امیز اجراائت اداری .
Bureaucratic	مربوط به رویتن اداری ،مربوط به بیوروکراسی .
Burglar	دزد شبینه .
Burglery	دزدی در شب توام با شکست وریخت ، دزدی درشب.

Burial Insurance	بیمهٔ تدفین .
Business	تجارت ، کار ، پیشه ، شغل ، صنعت .
To Carry on "	به شغل تجارت پرداختن .
To Engage in "	به شغل تجارت پرداختن .
" Affected With a Public Interest	تجارتی که به منافع عامه ارتباط داشته باشد .
" Corporation	تصدی تجارتی ؛ شرکت .
" Enterprise	تصدی تجارتی .
" Hours	اوقات کار .
buy (V)	خریدن ، تطمیع کردن ،
by	قبل از مدتی ، علاوه ، قریب .
" Operation Of law	بموجب مواد قانون .
" Reason Of	باثر ،بموجب .
by-Laws	نظامنامه، تعلیماتنامه ، مقررات داخلی یك موسسه.

* * * * * * * * * *

* * * * *

* * *

Cabinet	کابینه ، هئیت وزراء ، دفتر ، اطاق کار .
Cabotage	کشتی رانی در سواحل بحر .
Cadastrial	مربوط کاداستر (املاك) .
" Survey	سروی کادستر ، سروی اراضی و یا املاك ، تعین ملکیت و مساحت اراضی .
Cadastre	مجموع اسنادیکه املاك دران قیدبوده طبق آن مالیه اخذ میگردد ، کتاب ثبت املاك .
Calculate (V)	حساب کردن ، سنجش نمودن ، پیش بینی کردن، تخمین نمودن .
Calculated	طرح شده ، موافق .
" Act	عمل سنجیده ، عمل طرح شده .
Calculation	حساب ، ستجش ، برآورد ، تخمین .
Calendar	جنتری ، تقویم .
" Year	سال تقویمی .
Call (V)	صدا کردن ، فریاد زدن ، طلب نمودن ، دعوت نمودن ، استدعاء نمودن ، تقاضای تادیه نمودن .
To " for payment on shares	درخواست نمودن تادیه قیمت اسهام .
To " an election	اعلام نمودن انتخابات .
(n)	صدا ، نداء ، احضار ، دعوت ، مطالبه ، ایجاب ، استدعاً .
Callable	تادیه قبل از انقضای موعد (باثر مطالبه) .
" Debentures	اسناد قرضیکه قابل معاوضه پولی باشد .
Calumny	افتراء ، بدنامی .
Calvo Doctrine	مفکوره حقوق دان ار جنتا ینی است که میگوید حکومات مکلف نیستند خساره خارجی ها را در صورت اغتشاشات داخلی تلافی کنند ولهذا دول متعلقه آنهاحق مطالبه این چنین خسارات را ندارند .
Campaign	مبارزه ، لشکر کشی .
Election "	مبارزه انتخاباتی .
Cancel (V)	فسخ کردن ، باطل نمودن ، بامهرباطل نمودن ، الغاً نمودن .

" a Contract	منسوخ نمودن یك مقاوله .
Cancelation	الغاء ، فسخ ، ابطال.
Canceled	منسوخ ، باطل .
" Check	چکی که مبلغ آن قابل تادیه نباشد ، چك ملغی ، چك باطل شده .
Candidate	کاندید ، نامزد .
Canon (eccl.)	حکم مجمع زعمای دین (قاعده مربوط امور دینی)
" Law	اوامر ودساتیر مقامات دینی ، حقوقی که مبداء آن احکام دینی باشد .
Canvass	حساب اراء .
" Election Returns	حساب نتائج رای دهی ، نتائج تمام اراء .
Capacity	گنجایش ، استعداد ، صلاحیت ، اهلیت ، کفایت ، استطاعت .
Legal "	اهلیت قانونی .
" To sue	صلاحیت تعقیب درمحکمه.
Want Of "	ناقص الاهلیت .
In his " as Chairman Of The board	باعتبار صلاحیتش بحیث رئیس هئیت .
Capita	رأس .
Per " Income	عایدات فی نفر .
Capital	حروف بزرگ لاتین ، سرمایه ، پایتخت ، مهم .
" Assets	مایملك سرمایوی ، دارائی سرمایوی .
" Gains	مفادیکه علاوه برافزایش قیمت از فروش دارائی سرمایوی بدست می آید ، نفع سرمایه .
" Investment	سرمایه ومازادومفاد آن .
" Punishment	جزای اعدام ، مجازات اعدام .
" Surplus	مازاد سرمایه .
Capitulization	ازدیاد مفاد باصل سرمایه .
Total " Of a Cmpany	مجموع سرمایه یك شرکت .
Capitalize (V)	مفاد را باصل سرمایه افزود نمودن .
Capitulate (V)	تسلیم شدن تحت شرط ، مواد وشرایط مقاوله را مرتب نمودن .
Capitulation	تسلیم (در جنگ) ، معاهده راجع به تعین شرایط تسلیم .

The capitulaticns	امتیازات حقوقی مردم مسیحی در خاك تر کیه،معافیت مسیحیون از تطبیق قوانین داخلی ممالك مسلمان.
Caption	عنوان ، شرح ، تصویر ، حکم گرفتاری یاتوقیف.
Capture	تسخیر شکار ، غنیمت ، دستگیری .
“ A prisoner of war	اسیر نمودن محبوس جنگ .
Care	پرستاری ،توجهه ، اندیشه ، تمایل ، دل واپسی ، عنایت ، اهتمام ، انتباه ،حرص ،حمایت ، مدارا ، مواظبت .
Every “	هرنوع مواظبت .
Carnal	شهوانی ، جسمانی ، جهانی ، مادی ، حیوانی .
“ Knowledge	روابط‌جنسی‌شهوانی ، مباشرت‌جنسی ، اتصال‌جنسی جماع .
Carriage	حمل‌ونقل ، رفتار ، وضع ، گادی ، کمین گاه .
Contract of “	مقاوله حمل ونقل ، عقدترانسپورت .
“ Of goods by sea	حمل کالا از طریق بحر .
“Of goods by sea Act	قانون حمل کالا از طریق بحر .
Carrier	حامل نامه ، حمال ، ناقل .
Common “	نقلیات مورد استفاده مر د م ، و سا یل نقلیه عامه نقلیات عمومی .
Public “	نقلیات مورد استفادهٔ عامه .
“ S lien	حق نگهداری تصدی نقلیات ، حق‌حجر مواد منقوله (در مقابل دین) .
Carry (V)	حمل کردن ، بردن ، اختیار کردن ، ازبین بردن
“ Arms	حمل اسلحه .
“ Away	ربودن ، باخود بردن ، اختطاف .
“ An Election	موفق شدن در انتخابات ، رای زیاد گرفتن .
“ On trade or business	به شغل تجارت پرداختن ، به تجارت ادامه دادن
Cartel	انحصار ،موافقت نامه‌تبادله‌اسیران ،اتحادیه‌موالدین
Case (see Action Cause suit or Controversy)	دعوی ، قضیه ، مسئاله .
“ Or controversy arising Under The Constitution	دعوی ناشی ازمتون قانون اساسی ، دعاوی ناشی از تخلف مود قانون اساسی .
“ Law	مجموعه‌فیصله های محاکم که رویه قضائی را تشکیل میدهد .

Leading case	قضیه که سابقه قضائی داشته باشد ، سابقه قضائی ، مبداء قضائی (قضیه که بحیث سابقه بر و ی آن در در قضایای مماثل حکم شود).
To appeal a "	مرافعه خواهی در یك دعوی .
"System	سیستم تدریس حقوق توسط تشریح وتحلیل قضیه های محاکم (در اضلاع متحده امریکا) .
Cash	پول نقد ، نقد .
" account	حساب دخل ، حساب نقدی .
" Book	دفتر نقدی .
" Sale	فروش نقد .
" Surrender value of a life Insurance policy	
"Value	قیمت فروش نقد .
Petty"	پول جزئی ،مبالغ اندك ، پولیکه جهته مصارف جزئی سر دست گذاشته میشود .
Cashier	صاحب دخل ، تحویلدار نقدی ، خزانه دار .
" S check	چك بانک که محض ارائه قابل تادیه است .
Cashiered	منفك ، معزول ، طرد شدهٔ .
" From militarg service	منفك از خدمت نظام ، طرداز اردو بعلت سوء سلوك
Cassation	قـس ، الغاء،ابطال .
Court of " (Fr·)	محکمه تمیز، ستره محکمه .
Cast (V)	انداختن ، گذار کردن ، جمع ، زدن توزیع نمودن(نقش)، دادن رای .
" A vote	رای دادن .
Casting(or deciding) vote	رای قاطع .
Catastrophe	فاجعه ، افت ،انتهای داستان ، مصیبت .
" Reserve	ذخیره عمومی (در کمپنیهای بیمه) ،پول ذخیره برای مصیبت زدگان .
Caucus	اجتماع مقد ماتی، (کمیته انتخاباتی) کمیته انتخابات اجتماع مقد ماتی جهت انتخاب و کیل ، ا جتماع سران یك حزب .
party "	جلسه حزب .
Causa (L.)	سبب ، علت ، عوض ،هدف .

CENSUE	ـ زنش ، توبیخ .
Census	نفوس شماری .
Certain	مشخص ، معین ، مسلم ، ثابت، محقق ، بعضی
Sum "	مبلغ مشخص (معین) ، مبلغ ثابت .
CERTAINTY	یقین ، اطمینان .
Certificate	تصدیق ، سند رسمی ، شهادتنامه .
" Of Authority	سنداهلیت ، سند موثوق (معتبر) ، وثیقه ، حکم.
" Of Deposit	رسید امانت ، حجت ودیعه .
" Of Incorporation	سند تاسیس یك شرکت سهامی که دریك اداره رسمی درج شده باشد ، .
" Of Indebtedness	سند دین (مدیونیت).
Share "	سند سهم ، ورقه سهم .
Certification	عمل تصدیق .
Certified	تصدیق شده .
" by a Public notary	تصدیق شده ازطرف وثیقه نویس رسمی .
" Check	چك تصدیق شده ،چك مصدق .
" Copy	نسخه ویا نقل مصدق .
" Public Accountant	محاسب رسمی .
Certify (V)	تصدیق کردن .
Certiorari (L.)	احاله‌حکم یك محکمهٔ بالا ر به یك محکمه تحتانی بعلت اینکه ردقضاء کرده است .
Writ Of "	امر احاله .
Cession	انتقال .
Cestui Que trust	نفع برنده وقف ، دارنده حق‌انتفاع دراموال مرقوه
Cestui Que Use	نفع برنده وقف.
Chain	زنجیر ، رشته ، نسق ، تسلسل .
" Of Title	یك سلسله القاب ، تسلسل وثیقه ملکیت .
" Store	شعبه ، مغازه بزرگ ، دکان پرچون فروشی‌مربوط بیك شرکت .

Chairman	رئیس .
Challenge (V)	چلنج دادن ،دعوت به‌مسابقه نمودن ،تردید کردن
" an Election	اعتراض نمودن برنتیجه انتخابات .
" a Juror For Cause	رد عضوژوری ، ردعضو هئیات منصفه .
(N)	چلنج ، دعوت ، مسابقه ، تردید .
Peremptory "	رد عضو ژوری بدون ارائه موجب .
Chamber	مجلس ، اطاق ، حجره .
" Of Commerce	اطاق تجارت .
Judge's " s	حجره قضات .
Champerty	موافقهٔ غیر قانونی برای تقسیم مفاد دعوی.
Chancellor	چانسلر ، وزیر ، قاضی القضات ، رئیس پوهنتون ، رئیس هئیت منصفه .
Lord " (Eng.)	رئیس‌مجلس اعیان که ریاست امور قضائی را نیز (در انگستان) اجراء مینماید .
" In Equity	قاضی که باساس اصول واوامر انصاف فیصله‌صادر میکند.
"of the Exchequer (Eng.)	وزیر مالیه .
Chancery (See Equity)	شعبه‌ای از محکمه عالی(درانگلستان)،محکمه انصاف ، مقام صدارت ، مقام پوهنتون .
Change (V)	تغییر دادن ، معاوضه کردن
(N)	تغییر ، معاوضه .
" Of Beneficiary	تغییر حامل ، تغییر منفعت برندهٔ .
" of Domicile	تغیر مسکن ـ تغیر موطن .
" of Venue	تغییر محکمه .
Charge (V)	متهم ساختن ، مطالبه کردن ، جریمه نمودن ، مؤظف ساختن ، نسبت دادن ، مفوض نمودن،بحساب گذاشتن ، وصیت نمودن ، حمله کردن .
" A Jury	اظهار کردن خلاصه قضیه به هئیت منصفه ، احکام قانون را به هئیت منصفه تبلیغ نمودن .
(N)	وظیفه ، دستور ، توجهه ، اتهام، خرج ،عهده داری, مکلفیت .

Prior "	سانسور قبلی .
" on One's Property	حق مطالبه بالای ملکیت ، حق دین در یك ملکیت
A Public "	مسکین، عجزه وغیره اشخاص که تحت معا و نت دولت قرار دارند .
Charges	مخارج.
Charitable	خیریه .
"association or Corporation	انجمن یاموسسهٔ خیریه .
" trust	عمل خیریه ، امر خیریه ، وقف به امور خیریه .
Charter (V)	میثاق بستن ، تاسیس نمودن (بروبت اساسنامه) ، کرایه کردن ؛ اجاره نمودن ، حکم کردن .
" a vessel	گرایه کردن (یك کشتی) .
(N)	اساسنامهٔ ،مقاوله ، اجازه ، میثاق،جواز نامه،منشور
" party	عقد کرایه کل یاقسمی از کشتی .
Charterer	گرایه گیرندهٔ کشتی .
Chattel	منقولات مادی .
" Mortgage	تضمین اموال منقول ، گروداراٹی شخصی (منقول)
Cheasing	تقلب , گولزنی .
Check (V)	امتحان کردن ، چك کردن ، جلوگیری کردن ، منع نمودن .
(N)	چك ، تحدید، مانع .
Crossed "	چك مخطط .
Forged "	چك ساختگی ، چك جعلی .
Traveler's "	چك سفری .
Political System of "s and Balances	سیستم سیاسی که دران موازنه قواء ثلا ثه دریك دولت با کنترول همدیگر بر قرار میگردد .
Cheque (see Check)	چك .
Chief	آمر ، قاعد .
" Clerk	آمر شعبه .
" Judge	رئیس هئت قضائیه .
" Justice	رئیس عمومی محکمه .
Child	طفل .
Illegitimate "	طفل نا مشررع .
" Labor Law	قانون کاراطفال .

Chose	مال ، شی ، اسباب ، دارائی ، .
" In Action	منقولات غیر مادی ، حق‌مطالبه‌راجع به ملکیتی که در تصرف نیست .
" In Possession	اشیای تحت حیازت ، اشیای محرز .
Circa (L.)	آخمیناء ، تقریباء .
Circuit	سر کت ، حوزة ، جریان ، مسیر ، دوران ، محیط.
" Court	محکمه ولایت ، محکمه سیار .
" Court of Appeals	محکمه استیناف ، محکمه مرافعه سیار .
" Judge	قاضی سیار .
Circular Letter of Credit	لیتر آف کریدت دورانی، اجازه نامه‌تادیه ازحساب یك شخص به شخص دیگری .
Circulate (V)	انتشار دادن دایر کردن، دوران نمودن .
Circulation	دوران، جریان، گردش،انتشار .
Monney In "	پول در دوران،پول دورانی .
Circumstance	چگونگی، وضع، کیفیت، موجبات،حالت، حادثه، واقعه.
Circumstantial Evidence	دلائل غیر قاطعه،دلایل استنتاجی،وقایعی که‌بروی قرینه بان استناد شود .
Circumvent (V)	گولزدان فریب دادن .
" The Law	باخدعه ونیرنگ خود را ازامر قانون رها ساختن .
Circumvention	حیله، خدعه،نیرنگ .
Citation	تذکر، نقل قول، احضار، استشهاد.
" For Contempt of Court	احضاربه علت توهین به محکمه محاکمه نمودن به علت هتك حرمت عدم رعایت امر محکمه ویا اخلال نظم محکمه .
" of Authorities	نقل عقاید ونظریات معتبر قانونی‌بغرض تقویه ادعی
Cite (V)	ذکر کردن ، نقل کردن ، احضار کردن .
" A Case	تذکر دادن ازیك قضیه .
" For Contempt	احضار به علت توهین .
Citizen	رعیت ، تابع .
Citizenship	تابعیت .
City Council	مجلس بلدیه ، مجلس ښار والی .
Civic	مدنی ، شهری ، کشوری .
Civil	مدنی ، داخلی ، ملکی (غیر عسکری) .
" Action	دعوی حق العبد ، دعوی حقوقی .

" Law	حقوق مدنی ، قانون مدنی .
" Law System	سیستم حقوق مدنی‌مدون .
" Liability	مسئولیت مدنی،مسئولیت حق العبدی، مسئولیت حقوقی
" Servant	مامور ملکی .
" Service	خدمت ملکی ، ماموریت ملکی .
" Suit	دعوی حق‌العبد ، دعوی مدنی ، دعوی حقوقی.
Civilian	ملکی ، کشوری .
Claim (V)	مطالبه نمودن،ادعا کردن .
(N)	مطالبه‌ادعی مدعی بهه .
To Assert a "	مطالبه نمودن ، حق دعوی نمودن .
Counter "	ادعی متقابله .
Claimant	مدعی ، ادعی کننده .
Class	صنف ، دسته ، طبقه ، درجه ، طایفه ، مرتبه .
" Action	دعوی که به نمایندگی از سایر هم مسلکان اقامه میگردد .
" Of Insurance	کیتگوری های بیمه ، انواع بیمه ، اقسام بیمه .
" Of Shares	کتگور های سهم ، انواع سهم .
" Suit	دعوی به نماینده گی از یك جمعیت (دعوی دسته جمعی ویا از طرف یك نفر به نماینده گی کل) .
Classification	تصنیف، طبقه بندی .
Classified	تصنیف شده ، روند شده .
" Advertisement	اعلان قابل توجهه.
" Informatoin	اسرار عامه ، اسوار رسمی .
Classify (V)	تصنیف کردن ، طبقه بندی نمودن .
Clause	شرط ، ماده ، قید .
Clausula (L.)	جزء یافقره ، ماده قانون .
" Rebus Sic Stantibus	قید تجدید نظر درصورت تعییر شرایط عقد .
Clean (V)	پاك کردن ؛ تمیز کردن .
" Bill Of Lading	بارنامه بدون‌قیدوشرط راجع به‌حفاظت وانباشتن مال.
" Hands Doctrine	اصولی که طبق آن تخفیف جزء بعلت الودگی‌وبد اخلاقی موافقت‌نمیگردد .
Clear	روشن ، صاف ؛ واضع ؛ صریح ، خالص .
" And Convincing Proof	دلائل واضح ومقنعه .
" And Present Danger	خطر فعلی ومبرم .

" Value	قیمت خالص .
" Title	سند عاری از اعتراض .
An Action To " Title	دعوی بغرض اثبات اعتبار سند.
Last " Chance Doctrine	عقیده که بهدف حمایت از متضرر ادعا میکند که مرتکب فعل جرمی می توانست از ارتکاب جرم خودداری کند .
Clearance	تصفیه ، کلیرنس ، پابه پا کردن .
Clearing	کلیرنگ ، تسویه ، تبرئه .
" Bank	بانک کلیرنگ ، .
" House	بانک کلیرنگ ، موسسه تصفیه انتقالات بانکی .
Clearly	صریحاً ، واضحاً .
Accounting Which " Reflects Income	محاسبه که صریحاً عایدات رانشان میدهد .
" proved	ثابت به‌دلایل قاطعه .
Clergy	اهل روحانیت .
Benefit Of "	امتیاز روحانیت .
Clerical	متعلق به روحانیون ، متعلق بامور دفتری .
" error	سهوء قلم ، اشتباه در تحریر .
Clerk	مامور ، مرزا .
" Of Court	مأمور تحریرات محکمه ، محرر .
Clerkship	مرزائی ، دفترداری .
Client	مشتری .
Close (V)	خاتمه دادن ، بپایان رسانیدن .
To " An Account	قطع حساب ، بسته کردن حساب :
" The Books	ختم حساب ، قطع حساب .
" corporation (Or Closely Held Corporation)	شرکت سهامی که د را ن کمبود هئیت مدیره و کارکنان اداری از طرف هئت مدیره بدون اجازه مجلس سهمداران تعیین میگردد .
" D Season	مواسم ممنوعه .
" D Shop	شغلی که‌به‌غیر از اعضای اتحادیه‌مربوطه‌منع‌است.
Cloud on Title	سند ناقص ، سند بی اعتبار .
Club	انجمن ؛ کلوب ، حلقه .
Private "	کلوب خصوصی ، کلوب‌شخصی .
Co—Administrator	تصفیه کنندگان مشترک ، اداره کنندگان‌مشترک. اوصیای مشترک .

Co—Adventurer	هم تصدی .
Coalition	ائتلاف .
Co—Defendant	متهمین مشترك ، مدعی علیهم (دردعوی مدنی) .
Co—Owner	مالکین مشرك .
Code	قانون ، مجموعه قوانین .
Civil "	قانون نامه مدنی .
Commercial "	قانون نامه تجارتی .
Uniform Commercial " (Amer.)	رویه که‌هدف آن متحدالشکل ساختن قوانین‌تجارتی. ایالات متحده امریکاء است .
Codicil	متمم وصیت نامه .
Codification	تدوین قوانین .
Codify (V)	تدوین نمودن .
Co—equal	هم پا یه ، مساوی ؛ همرتبه ، همدوش
Coerce (V)	مجبور نمودن ، فشار وارد نمودن .
Coercion	شکنجه ، فشار .
Co —Executor	تصفیه کنندگان مشترك ، اجرا کنندگان مشترك اوصیای مشترك .
Cognizable	قابل فهم، قابل شخیص،وارد(از نگاه صلاحیت قضائی)
Cognizance	اطلاع ، درك صلاحیت ، علامه معرفت .
Cognovit (L·) (See confession Of Judgment)	اعتراف
" Note	عقیدیکه توسط آن یك شخص‌وکیل انتخاب‌نموده و اورا اجازه میدهد که مسئولیتش ا در محکمه قبول کند ، عقد توکیل .
Cohabit (V)	باهم زیستن ، یکجا زندگی کردن.
Cohabitation	هم خانگی ، زندگی زناشوئی .
Co-heir	شریك میراث ، هم میراث .
Coin (V)	ضرب سکه زدن ، ساختن ، اختراع کردن .
(N)	سکه ، مسکوك .
Coinage	ضرب سکه ، سیستم پولی (یك مملکت) ، پول .
Coinsurance	اشتراك در بیمه .
Coinsurer	بیمه کنندگان مشترك .
Cold Blood	خون سردی .
To Murder In "	قتل با فکر قبلی

collapsible corporation	شرکتی که موقع تاسیس تصفیه آن در آینده قریب در نظر باشد (بغرض رفع مالیات) .
collateral	غیر مستقیم ، موازی ، اضافی ، ملحق ، تکمیلی ، متممی .
As ,, Security For a Loan	ضمانت اضمافی دربدل یك دین .
" Attack on A Judgment	طرض اعتراض به صحت حکم بجز درفیصله های مرافعه
collect (V)	حاصل کردن ، جمع کردن ، جمع شدن .
" A Debt	حصول نمودن دین
" A Fee	اخذ نمودن حق الزحمه .
" Evidence	جمع آوری دلایل ووسایل ثبوت .
" Taxes	تحصیل نمودن مالیات .
collect on Delivery	پرداخت حین تحویل دهی ، مسئولیت تصدی حمل ونقل در استرداد جنس یا تادیه قیمت .
collectible	قابل حصول ، جمع کردنی .
collection	کلکسیون ، کلکشن ،دریافت ، جمع آوری،تحصیل، اجتماع ، مجموعه .
" Agency	تصدی که وظیفه جمع آوری دیون رابعهده دارد , دخل جمع آوری طلبات .
collective Bargaining	موافقت نامه دسته جمعی بین اتحادیه‌های کارگران و کارفرمایان .
" Agreement	موافقت نامه دسته جمعی .
Collector	تحصیلدار .
Tax "	تحصیلدار مالیه .
collide (V)	مقابل شدن (بامفکوره یك شخص) ، تصادم کردن، مصادف شدن باهم .
collision	تصادم .
Automobile "	تصادم عراده ، تصادم ترافیکی .
" Insurance	بیمه واقعات ترافیکی .
collusion	سازش ، ساخت وبافت .
collusive	سازش ، دسیسه ، توطئه .
" Action	دعوی ازروی دسیسه .
colonial	مستعمراتی .
" Office	اداره مستعمرات .
colony	مستعمره،خارجی های مقیم یك مملکت .
color	رنگ .

"Colov of Authority	تظاهر قدرت .
" of Law	تظاهر قانون .
" of office	تظاهر قدرت .
" of Title	تظاهر مالکیت .
Colorable	جعلی ، ساختگی ، ظاهری ، فریبنده .
" Transaction	معامله مورد اشتباه ، معامله جعلی .
Combat	مبارزه تن به تن .
Trial By "	محاکمه بوسیلهٔ مبارزهٔ .
Combination	سازش ، دسیسه ، اتحادیه،اجتماع ، اتفاق ، ترکیب
" In Restrain of Trade	رویه انحصاری ، همدستی بغرض تحدید تجارت ، اتحاد به تجارت انحصاری .
Comity	نزاکت ، ادب ، تعارف .
" of Nations	عرف ونزاکت بین المللی
Judicial "	کمیته امور قضائی .
Command (V)	امردادن ، حکم کردن ، تسلط داشتن .
" (N)	حکم ، فرماندهی ، تسلط .
Commander In Chief	قوماندان عمومی .
commandment	قوماندانیت ، آمریت .
Commence (V)	شروع نمودن ، آغاز کردن .
" Business	اقدام به تجارت نمودن ، شروع به کار کردن ، آغاز به حرفه نمودن .
" An action	اقامه دعوی نمودن .
Comment	تقریظ ، تبصره ، انتقاد ، شرح ، تفسیر ، تعبیر .
" on The Evidence	تبصره قاضی بردلائل نفی واثبات ، انتقاد بربینه تفسیر ادله .
Commerce	تجارت .
Domestic "	تجارت داخلی .
International "	تجارت بین المللی .
Interstate "	تجارت بین ایالات در (اظلاع متحده امریکاه).
Commercial	تجارتی .
" Agent	نماینده تجارتی .
" Code	قانون نامه تجارت .
" Court	محکمه تجارتی .

"Commevciol Custome	عرف‌وعادات تجارتی.
" Establishment	مؤسسهٔ تجارتی .
Frustration	عذر عدم اجرای عقد بنا بر ضیاع یك شی معین یایك شخص معین، حالات مجبره، موانع قانونی غیر مترقبه .
" Law	قانون تجارت .
" Letter of credit	لیتر آف کریدت تجارتی .
" Paper	اسناد تجارتی .
" Traveler	نماینده تجارتی ، نماینده سیار تجارتی .
commission	کمیشن ، حق العمل ـ هیأت .
" Agent	مؤسسه کمیشن کاری ، نماینده کمیشن کار .
" of Inquiry	کمیسیون تحقیق .
" of Review	کمیسیون باز دید .
Interstate commerce "	کمیسیون تجارت بین ایالات (اضلاع متحده امریکاه) .
Commissioner	کمیسار ، نماینده .
Commit (V)	تسلیم نمودن ، گرفتار کردن ، ارتکاب نمودن ، تعهد نمودن ، مسترد کردن .
Commitment	تعهد ، التزام ، حکم ، توقیف ، ارجاع به محاکمه .
Committee	کمیته ، قیم .
Committing Magistrate	مقام عدلی که تحقیق اولی را اجرا نموده وراجع به موجودیت وعدم موجودیت جرم تصمیم گرفته متهم را رها میسازد ویاتوقیف میکند ، قاضی‌تحقیق .
Commodities	اجناس ، امتعه ، مواد خام .
Commodity	شی ، متـاع .
Common	عمومی ، معمول ، عام ، شائع .
" Colling	خدمت عامه .
" Carrier	تصدی نقلیات عمومی ، نقلیه عام ، وسایل نقلیه‌عام.
" Knowledge	معلومات‌متعارف، اطلاع‌عامه، ثقافت عامه (عمومی)
" Law	سیستم حقوقی که از تصامیم محاکم بوجود میباید (درانگلستان وممالکی که ازان‌پیروی نموده‌اند) ، حقوق تعاملی .
" Law Action	دعوی که‌بموجب تعاملات حقوقی اقامه‌میگردد .
" Law Lien	داشتن یك‌حق‌بالای‌ملکیت‌ازرهگذردین باساس حقوق تعاملی ، .

" Common Law Marriage	زندگی‌مشترك بين زن ومرد باساس رضائيت طرفين بدون عقد ازدواج وطی شکایات ومراسم مذهبی ومدنی .
" Nuisance	ضرر عامه ، زیان عامه .
Court of " Pleas	محکمه که صلاحیت آن به مسایل مشخص محدود نیست ، محکمه ولایت .
Commons	عوام ، عامه .
House of	مجلس عوام .
Commonweal	رفاه عامه .
Commonwealth	ممالك مشترك المنافع .
Commotion	آشوب ، اغتشاش ، هیجان .
Commune (V)	مذاکره کردن ، رازدل گفتن .
Communicate (V)	ابلاغ کردن ، شایع ساختن
Communication	مخابره ، ارتباط .
Privileged "	مخابرة مقدم .
Community	اشتراك ، وحدت ، جماعت ، ملت .
" of Interests	اشتراك منافع .
" Property	ملکیت عامه .
Commutation	تخفیف .
" Of Sentence	تخفیف جزاء .
" Of Taxes	تخفیف محصول .
Compact	معاهده ، پیمان .
Company	شرکت ، شرکت سهامی .
Joint Stock "	شرکت‌سهامی،شرکت‌سهامی‌بدون مسئولیت‌محدود.
Limited Liability "	شرکت محدودالمسئولیت .
Comparative	مقایسوی .
" Law	حقوق مقایسوی .
" Negligence	مقایسهٔ خطای طرفین بنابر شدت وخفت هرکدام برای تعیین مسئولیت .
Compel (V)	مجبور کردن ، تحت اکراه قرار دادن .
" a Witness To Testify	شاهد را مجبوربه تصدیق ساختن .
Compendium	خلاصه ، اجمال.

Compensable	قابل تعویض،قابل جبران ، .
" Injury	خسارات قابل تلافی ، ضرر قابل جبران
Compensation	پاداش ، تلافی ؛ موازنه (درحساب) تعویض ، جبران مکافات ومجازات .
Workmen'S "	وجوه تلافی حادثات کار .
Competency	صلاحیت ، وظیفه ، کفایت ، وسایل معیشت،شرایط موضوعه قانون برای ادای‌شهادت .
Competent	بااهلیت ؛ باصلاحیت .
" Authority	مقام باصلاحیت .
" Court	محکمه با صلاحیت .
" Evidence	شهادت جایز، وسیله لازمه اثبات .
Court of " Jurisdiction	محمکه باصلاحیت .
Competition	رقابت ، مسابقه .
Unfair "	رقابت غیر قانونی .
Competitive	بصورت مسابقه ؛ طور رقابت .
" Bidding	مزایده رقابتی ، مزایده که دران مزایده کنندگان به شرایط مساوی داوطلب میشوند .
" Examination	کانکور ، مسابقه .
Competitor	رقیب ؛ .
Compilation	جمع آوری ، تالیف.
Compile (V)	جمع آوری نمودن، تالیف .
" D Statutes	قوانین مدون .
Complainant	مدعی .
Complaint	شکایت .
To File A "	اقامه نمودن دعوی .
Complete	کامل ، تکمیل .
" A Contract	بجانمودن تعهد ، ایفای تعهدات .
" Payment	پرداخت کلی .
Completion	انجام ، تکمیل .

Complice (See Accomplice)	همدست ، شریك .
Comply (V)	انجام دادن ، پذیرفتن ؛ موافقت نمودن .
" With a Court Order	رعایت نمودن حکم محکمه .
Composition	تصنیف ، انشاء ، ترکیب ، مصالحه .
" In Bankruptcy	قسط ومرور در افلاس ، مصالحه در افلاس .
" Of Creditors	موافقت دائنین ، مصالحه دائنین، قسط ومرور دائنین .
Compound (N)	مرکب، ترکیب .
" An Injury	افزایش خساره .
" Interest	ربح مرکب .
" Ing A Felony	چشم پوشی از تعقیب مجرم دربدل مفاد پولی .
Compromise	مصالحه .
Offer Of "	پیشنهاد مصالحه .
Comptroller	مفتش امور حسابی تحصیلداران .
Compulsion	اجبار .
compulsory	اجباری ، لازمی، حتمی. اضطراری .
" Arbitration	حکمیت اجباری،حکمیتی که دران رضایت یکی از طرفین جبراً ابراز میگردد .
" Payment	پرداخت اجباری .
" Process	امر احضار به محکمه بحیث شاهد یا به یك صفت دیگر .
" Sale	فروش به مزایده علنی، فروش اجباری باساس یك فیصله قضائی .
compurgation (Wager Of Law)	تردید مدعی علیه از طریق ارائه یك تعدادشهود صادق ومعروف .
conceal (V)	پنهان کردن .
concealed	مخفی ، نامرئی ، پوشیده .
concealment	اخفأ ، کتمان ، پوشیدگی .
concern	رابطه کار ، نگرانی ، علاقه .
Concerted action	اقدام دسته جمعی .
concession	وا گذاری ، تفویض .
conclude (V)	نتیجهٔ گرفتن ، منعقد نمودن .

" *A contract*	عقد نمودن يك مقاوله .
conclusion	نتيجه ، انعقاد ، قرار .
" *Of Fact*	قرار راجع به اصل دعوى
" *Of Law*	قرار را جع به تطبيق قانون .
conclusive	قطعى ، قاطع .
" *Evidence*	قراين قاطعه ، شواهد قاطعه .
" *Proof*	وسايل قاطعه اثبات .
concordat	موافقت نامه (بين دولت ومقامات دينى) .
concubinage	معا شرت نا مشروع ، زناشوئى بدون نكاح شرعى وقانو نى .
concubine	زوجه نامشروع
concur(V)	اشتراك مساعى نمودن ، موافقت كردن ، مخالفت نمودن .
concurring Opinion	نظر به موافق اما متكى بر دلائل مختلف .
concurrent	هم مسابقه ، موافق ، دارای قدرت مساوى .
" *Jurisdict on*	صلاحيت على السويه ، صلاحيت مشترك چند محكمه درصورتى كه انتخاب مراجعه در اختيار مدعى باشد.
" *Liens*	حق تصرف مشترك ، حق جز مشترك .
condemn (V)	محكوم كردن ، ملزم ساختن .
condemnation	محكوميت .
Condition	شرط ، قيد ، صفت ، حالت ؛ قيد يكه بدون آ ن موجوديت مقاوله از بين مى رود .
implied "	شرايط ملزوم قانونى كه در صورت سكوت متعاقدين تطبيق ميگردد .
" *Precedent*	قيد قبلى ، شروط قبلى ؛ قيدى كه عقد مقاوله را به تعويق مى اندازد .
" *Subsequent*	قيدبعدى ، شروطيكه بعد ازيك عقد به ظهور ميرسد وواجب الرعايه ميباشد .
conditional	مشروط ، مقيد .
" *Offer*	عرضه مقيد ، عرضه مشروط .
" *Sale*	فروش تحت شرط ، خيار شرط ، بيع وفا ، بيع جائزى
conditions Of Sale	شرايط فروش .

condomnium (L.)	وضعی که در آن چندین قدرت بالای یك مملکت حاکمیت داشته باشد .
condonation	عفو، بخشش ، اغماض .
condone (V)	عفوه‌نمودن ، تلافی کردن .
conduct (V)	بردن ، منتهی شدن ، ادارهٔ کردن ؛ تدبیر نمودن قیادت نمودن ، رهنمائی کردن ، وصل کردن .
(N)	رفتار ، سلوك، پیش برد، قیادت .
Estoppel By "	سلب ادعی باثر تقصیر شخصی .
Confederacy (see conspiracy)	توطئه ، دسیسه سازی دویاچند نفر برای ارتکاب یك عمل خلاف قانون .
confederation	کنفدارسیون ، اتحاد، تحالف (دول متحالف) .
Shipping "	کنفرانس ، مذاکره .
conference	اتحادیه تصدیهای نقلیات بحری .
Confess (V)	اعتراف‌نمودن .
Confession	اعتراف ، اقرار .
Involuntary "	اعتراف تحت شکنجه ، اقرار تحت اکراه .
" Of Judgment	عقد توکیل .
Confidence	اعتماد ، راز گوئی محرمانه .
" Game	دسیسه ، ساخت وبافت ، فریبکاری .
Vote Of "	رای اعتماد .
Confidential	محرمانه ، سری ، خصوصی .
" Advisor	شخص اعتمادی .
" Communication	راز محرمانه ، اسراریکه بین بعضی اشخاص وجود دارد وقانون اجازه نمیدهد که افشاء گردد .
" Relation	ارتباط صمیمی ، اعتماد ، علاقه سری .
Confinement	حبس .
Solitary "	حبس تجریدی .
Conscience	وجدان ، ضمیر .
Conscientious Objector	اعتراض کننده باساس اوامر وجدان ،
Conscription	جلب عسکر .
Consensus Ad Idem	عرضه واجابت .
Consent	اجابت ، موافقت ، قبولی ، رضاء .
Express "	رضائیت صریح ، رضائیت مشروح ، رضائیت تحریری

Implied "	رضائیت ضمنی، رضائیت ملزوم .
"decree in an antitrust suit	فیصله که برعدم اعتراض متهم علیه دعوی جزائی بنا یافته باشد (درصورت ارتکاب جرم علیه مقررات انحصاری) .
Consequence	نتیجه
Consequential Damages	خسارات غیر مستقیم .
Conservator	محافظه کار ، نگهبان .
Conserve (V)	حفظ کردن ، نگهداشتن .
" The assests of a corporation	محافظت از دارائی شرکت.
Consideration	اعتبار ، ملاحظه ، ماءمول ، عوض ، ذخیره ، رعایت ارزش ، علت ، سبب .
EXECUTURY"	تعهد یکی از طرفین عقد .
Executed "	عقد یك جانبه ، معامله ئیکه درآن تعهد هنگام عقد ایفامی شود .
Failure Of a "	ضیاع عوض ، نقصان موعود به .
Fair "	عوض کافی
past "	موعود بهائیکه توسط یکی از متعاقدین در گذ شته تهیه شده باشد .
Valuable "	عوض حایز ارزش .
Want Of "	فسقدان عوض .
Consign (V)	پردن ، امانت گذاردن
Consignee	کسی که اجناسی راتحویل می گیرد ، مرسل الیه
Consignment	ارسالی ، واگذاری .
Goods On "	واگذاری اجناس بغرض فروش یامسترد نمودن .
Consignor	امانت گذارنده، فرستندهٔ .
Consimili Casu	قضایای مشابهه .
Consolidate (V)	تحکیم بخشیدن ، تقویت نمودن .
Consolidated Laws	قوانین تدوین شده .
Conspiracy	توطئهٔ ، دسیسه .
" To Defraud	دسیسه برای گولزدن ویا کلاه برداری .
" To Fix Prices	موافقت غیر قانونی تعیین نرخ .
" In Restraint of Trade	موافقت غیر قانونی برای تحدید تجارت .
Criminal "	د سیسه جنائی .
Conspirator	دسیسه کار .

Conspire (V)	دسیسه سازی نمودن، توطئه کاری کردن .
Constable	مامور پولیس، محافظ .
Constituent	تشکیل دهنده ، عنصر تشکیل دهنده ، گماشته .
Constitution	تشکیل ، قانون اساسی .
Constitutional	مربوط به قانون اساسی .
" Monarchy	شاهی مشروطه .
" Rights	حقوق متکی برموادقانون اساسی .
Constraint	اجبار ، شکنجه، توقیف .
Construction	ساختمان ، بناء ، ترمیم ، بنباد ، ترکیب ، بناء .
" Of a Statute	تعبیر قانون ، تغسیر قانون .
Liberaj "	تعبیر وسیع قانون .
Strict "	تغبیر محدود قانون .
Constructive	مثبت ، ساختمانی، تعبیری، ضمنی، استدلالی .
" Notice	یاد داشت ضمنی ، اطلاعیه ضمنی (نظر به قانون)
Construe (V)	تحلیل کردن ، تفسیر نمودن ، تأویل کردن .
" Statutory Language	تفسیرعبارت قانون ، تأویل نص قانونی .
Consul	قونسل .
Consular	قونسلی .
Consummate	کامل ، رسیده .
Contemplation	تفکر ، قصد ، انتظار .
In " Of Death	باپیش بینی از مرگ .
Contempt	تحقیر ، اهانت .
" Of a Public Official	اهانت متصدی خدمات عامه .
" Of Court	اهانت به محکمه .
" Of Congress	اهانت به کنگرس .
Contentious	ستیزه جو ، مورد منازعه ، هرآنچه قابل فیصله قضائی باشد .
" Possession	حیازت‌غیر قابل اعتبار ، حیازت غیرمستند .
Contents	محتویات ، مندرجات .
Contest (V)	تردید کردن ، منازعه نمودن در . . .
(N)	نزاع ، جدل .
Contested	تردید شدهٔ ، مورد اعتراض .
" Election	انتخابات مورد اعتراض .

Context	آنچه قبلا یابعد (ویاتوأم) بایك عبارت استعمال شده باشد .
OUT Of "	خارج موضوع .
Contiguous	مجاور ، متصل .
Contingency	احتمالی، مخارج اتفاقی .
Contingent	حادثه احتمالی، واقعهاتفاقی عارضی .
" Fee	مصارفی که پیش بینی شده نمیتوانند ، (مصارف احتمالی) .
" FUND	وجهه مخصوص امور احتمالی ، ذخیره (صندوق) مخصوص اقمات ناگهانی ، ذخیره احتمالی .
" Liability	مسئوایت احتمالی .
" Remainder	حق مالکیت که تحقق آن مشروط بیك واقعه در آینده باشد .
Continuance	تعویق ، دوام ، ادامه ، مداومت ، استمرار ، بقأ ، لازمت .
Continuing	جاری ، مستمر .
" Nuisance	خساره جاری ، زیان مستمر .
Contra	خلاف .
"bonos Mores	خلاف آداب نیك .
Contraband	قاچاق .
Contract	عقد ، مقاوله .
Alleged "	عقدنام نهاد .
Bilateral "	عقد دوجانبه .
Binding "	عقد حقوقی ، عقد الزام آور .
Breach Of "	تخلف از مقاوله .
Executed "	عقد اجراشده ؛ عقد یك جانبه .
Executory "	عقد قابل اجرأ ، عقد دوجانبه .
Express "	مقاوله صریح ، عقد تحریری .
Contract For NECESSARIES	مقاولهبغرض تهیه ضروریات حیاتی .
CONTRACT Of PUBLIC AUTHORITIES	مقاوله اداری .
Implied "	مقاوله ضمنی .
Oral "	عقد شفاهی .

Parol "	عقد شفاهی .
quasi " (or contract implied in Law)	عقد یکه بدون موافقت قبلی طرفین باساس قانون برقرار گردد .
Root Of The "	اساسات مقاوله .
SIMPLE "	عقدغیر تحریری ، عقد زبانی .
SPECIALTY "	عقد تحریری که برای اجرای عقدهبـه استعمال می شود .
Sub — "	مقاوله فرعی .
Unilateral "	عقد یك جانبه .
Written "	عقد تحریری .
The CONTENTS of The	محتوی عقد .
Law Of Contract	حقوق وجایب .
TERMS Of the CONTRACT	مواد مقاوله .
Contractor	متصدی ، قرار دادی ، متعهد ؛ مقاوله کننده .
INDEPENDENT	متصدی مستقل، قرار دادئیکه دون هدایت و کمك طرف مقابل درتهیه وسایل کار میکند
Contractual	تعاقدی
" Obligation	الزام تعاقدی
Contradict (V)	تناقض داشتن،مخالف بودن با
Contradiction	تناقض، مغایرت
Contrary	مخالف،مغایر، ضد، مناقض،معکوس
" To the evidence	خلاف وسایل اثبات،خلاف شهود ودلایل ثبوت
" To law	مغایر قانون ومقررات
Contravention	تخلف، قباحت .
Contribute (V)	سهیم شدن،حصه گرفتن ،معاونت نمودن
Contribution	سهم،حصه،سهمیه،اعانه، معاونت ، اشتراك ، حصه نکس ،غرامت،مالیه
Capital "	سهم شراکت
Contributory	شریك مسئولیت در یك موسسه سهامی
" Ngligence	بی پروائی ، تغافل وسهل انگاری، موجبه، خطای متضرردر اتکاب جرم

Control (V)	کنترول نمودن ، نظارت کردن ، مراقبت نمودن ، اداره کردن .
(n)	کنترول ، مراقبت ، بازدید .
" of a corporation	اختیارشرکت ، ادارهٔ عملی‌شرکت، نظارت شرکت .
Controlling	صاحب اختیار ، قابل رعایت ، قابل احترام .
" Case or decision	سابقه قابل رعایت .
" Interest in a corporation	مراجع اداره کننده شرکت .
Controversey	مشاجره ، مباحثه ، مناقشه .
Case or "	منازعه ، اختلات .
Controvert (V)	مباحثه نمودن، تحت مناقشه قراردادن .
Convenicnce	آسایش ، مناسبت ، رضائیت ، موافقت ، ساز گاری .
Certificate o" and necessity	تصدیق ضرورت ومناسبت عامه .
Convention	پیمان ، میثاق، انجمن.
Constituticnal "	مجلس موسسان ، لویه جرگه ، معاهده قانونی
Conversion	تبدیل ، تغییردین .
Convert (V)	بر گرداندن ، تبدیل کردن ، به‌دین‌دیگری‌در آوردن
Convertible debenture	سند قرض قابل تبادله باسند سهم
Convey (V)	بردن ، نقل دادن ، انتقال دادن ، واگذار نمودن، انتقال عقار .
" title to Property	واگذار نمودن سند ملکیت ، انتقال‌سند ملکیت عقار
Couveyance	حمل ونقل ، انتقال ، سند انتقال ، وسیلهء انتقال، نقل ملکیت عقار
Conditional "	فروش مقید به‌شرط ، انتقال‌مقیدبه‌شرط ،تسلیم‌بشرط
FRAUDULENT "	فروش ساختگی ، فروش تقلبی
Conveyancer	وثیقه نویس اسناد انتقال ملکیت (قباله)
Conveyancing	تحریر اسناد انتقال ملکیت
INTRODUCTION to "	مبادی طرز انتقال حقوق مربوط به عقار
Convict (V)	محکوم نمودن؛مقصر دانستن .
(n)	محکوم ، محکوم علیه باعمال شاقه
Convicted	حکم قاطع محکومیت
" Of a crime	محکوم علیه به جنایت
Conviction	محکومیت ، الزام ، اعتقاد ثابت اثبات جرم

To secure a "	محکوم قراردادن، ملزم ساختن
Convincing proof	دلائل قاطعه
Co-opralive	کوپراتیف - شرکت تعاونی
" association	اتحادیه تعاونی
Consumers "	کوپراتیف مستهلکین
Credit "	کوپراتیف قرضه
Parmers "	کوپراتیف مستاجران، کوپراتیف زارعین
Producers "	کوپراتیف تولید کنندگان ، کو پراتیف مولدین
Co-ordinate	مماثل ، مساوی ، هم پایه
" branch of the Government	قدرت های مساوی دولت ، توازن قوای دولت
COURTS OF" jurisdiction	محاکم باصلاحیت مماثل ،محاکم باصلاحیت مشترك
Copariner	شریك
Copartnership	شرکت تضامنی
Copyright	حق طبع محفوظ
International Copyright Convention	میثاق بین المللی حق التالیف
(Berne Convention)	(میثاق برن)
Co-respondent	شریك زن زنا کار
Coroner	شخصی که مؤظف به تحقیق حادثات شدید و نا گهانی قتل میباشد .
Coroner's inauest	تحقیق قضائی بحضورژوری در مورد حادثات شدید وامور قتل
Corporal	جسمانی ، بدنی
" Punishment	مجازات جسمانی
Corporate	متحد ، ثبت شده ، صنفی ، دار ی شخصیت حقوقی
" body	موسسه ، شرکت
" Bonds	اسناد قرضه
" Charter	اساسنامه شرکت
" franchise	جوازنامه،اساسنامه
" name	اسم تجارتی ، عنوان تجارتی
" Objectives	اهداف شرکت ، اهداف موسسه
CorPoration	شرکت ، صنف، شخصیت حکمی
Close(or closely held) "	شرکت محدودالمسئوایت

CollaPSab'e,	شرکتی که موقع تاسیس تصفیه آن درآینده قریبی در نظر باشد (بغرض رفع مالیات)
Sole CORPORATION	شخصیت حکمی متشکلی از یك نفر
Domestic"	شرکت داخلی
Foreign "	شرکت خارجی
Parent"	موسسه مرکزی
Private "	تصدی خصوصی ، شرکت خصوصی
Public "	تصدی دولتی ، تصدی عامه
STATUTORY "	تصدی که حسب مواد قانون تاسیس یافته باشد
Subsidiary "	نمایندگی
Western Hemisphere Trading Corporations	شرکت هائیکه فعالیت اساسی آنها در حوزه های اضلاع متحد امریکاء انجام یابد .
Corpus delicti	آنچه جرم بالای آن ارتکاب یافته ، شی مورد ارتکاب جرم .
Corpus juris civtlis	مجموعه قوانین ژوستینین ، مجموعه قوانین امریکاء .
Correction	تأدیب ، تصحیح
House of "	دارالتادیب
Corroborate (V)	تائید کردن
Corroborating evidence	شواهد اثبات
Corrupt (V)	فاسد کردن ، تطمیع کردن ،رشوه دادن
(adj)	منحرف ، فاسد ، تباه
Corrupt Practices Act	قانون رشوهٔ ستانی و کج قلمی
Corruption	رشوه ، فساد .
" Of blood	سلب اهلیت وراثت بنابر فساد حقوقی رشتهخون
Corruptly	ازروی فساد .
Cost	بها ، قیمت ، ارزش .
" Plus contract	مقاوله برروی برآورد ، مقاوله مبنی بر قیمت تمام شد ، قرارد د بروی مصارف
" Price	قیمت تمام شد .
Costs	مخارج دعوی .
Co-tenancy	کرایه نشینی مشترك .
Council	انجمن ، هئیت ، مجلس .
Counsel	قصد ، مشوره ، صلاح ، وکیل ، مشاور .
Counsellor	مشاور .

Count (n)	شکایت ، ادعی .
Countenance	منظر - چهره - قیافه - مساعدت - پشتی بانی .
Counter(adj)	برخلاف ، برضد ،مخالف، ضد .
" Affidavit	شهادت طرف مخالف ، ضد شـهادت ، اظهارات طرف مقابل
Counterclaim	ادعی متقابله .
Counterfeit (V)	جعل کردن .
(n)	جعلی ، تقلب .
" Money	پول جعلی - پول تزئیف شده .
Counterfeiter	جعل کار ، متقلب .
Countermand	امرفسخ ، حکم لغو .
Countetpart	کونتر پارت ، عوض ، مثنی ، سواد .
Countersign(V)	ملا حظه شدنمودن .
Countersignature	تصديق ، امضاء .
Country	حکومت ،ولایت .
" Court	محکمه ابتدائیه باصلاحیت حقوقی محدود« در انگلستان » محکمه ابتدائیه ذیصلاح درامور کوچك حقوقی(دراضلاع متحده امریکا) .
" Line	حدود حکومتی ، حدود محلی .
Coupled with an interest	تفویض حقوق در ملکیت تحت اداره بوکیل « علاوه برامتیاز معمول وکالت.»
Agency "	وکالت توأم بامفاد در اموال تحت اداره .
Coupon	کوپون .
Course of business	جریان امور ، جریان معامله .
Course of emplcyment	حین کار ، موقع کار .
Workmen's compensation for injuries arising out of or in The COURSEof employment	تلاقی خسارات وارده موقع کار یاخارج وظیفه
Court	محکمه .
Appellate "	محکمه استیناف .محکمه مرافعه
Borough "	محکمه‌شهری
Civil "	محکمه مدنی .
" Christian	محکمه مذهبی

Federal ,,	محکمه فدرالی ، محکمه ایالتی
Manor ,,	محکمه اربابی
Moot ,,	محکمه درسی (برای تمرین)
Municipal ,,	محکمه ابتدائیه محلی .
Probate ,,	محکمه امورارث ووصیت .
Stannary ,,	محکمه که صلاحیت رسیدگی به دعاوی مربوط به راداشت .
State ,,	محکمه ایالتی (اضلاع متحد امریکاء)
Supreme ,,	محکمه عالی ، ستره محکمه .
Trial ,,	محکمه ئیکه قضیه رادرمرحله ابتدائی سمع می‌نماید .
,, *In bank(or en banq)*	هئیت کامل محکمه .
,, *House*	مقر محکه ، عمارت محکمه .
,, ***Of** appeals*	محکمه مرافعه ، استیناف .
Of competent jurisdiction	محکمه باصلاحیت .
,,*Of customs and patent appeals*	محکمه که صلاحیت سمع دعاوی رادرامور گمرکی وحقوق صناعتی دارد (درواشنگتن).
,, *Of first instance*	محکمه که قضیه رادرمرحله اول سمع میکند ، محکمه ابتدائیه .
,. *Of nisi prius*	محکمه که صلاحیت سمع اولی راداشته ودران هئیت منصفه حضور دارد .
,, *Of piepwdeu*	محکمه که صلاحیت رسیدگی رادرطول جشن هاداشت.
,, *Of record*	محکمه که دفتر ثبت رسمی داشته وصلاحیت حکم جریمه نقدی ویاجنس رادارا است .
,, *Of the staple*	محکمه که اعضای آنرا اتجار تشکیل داده ومنازعات مربوط به متاع معینی رارسیدگی مکرد .
Courtmartial	محکمه نظامی .
Covenant	پیمان ، معاهده ، عقد ، میثاق ، اتفاق وثیقه‌مبالیعه ، مقاوله که بین حکومت ومهاراجای هند راجع به حقوق شان بامضا رسیده‌است .
,, *Not to sue*	برائت درامور حقوقی .
,, *Running with the land*	حقوق ووجایبی که مختص به‌زمین‌بوده به مالیکن نسبت پیدا نمیکند ، حقوق و وجایب عینی .
Cover (V)	حمایه نمودن ازطریق بیمه .

Coverge	حمایه ، داخل ، شامل .
Insurance ,,	حمایه بیموی ، تحت بیمه ، موضوع بیمه .
Covert	مخفی ، پنهان ، زیر پرده .
Feme ,,	زن شوهردار .
Coverture	پناهگاه ، وضع تاهل .
Create(V)	خلق کردن ، بوجود آوردن ، آفریدن .
,, a corporation	تأسیس نمودن یك شرکت سهامی
Credentials	اعتبارنامه .
a mbassador , s ,,	اعتباد نامه سفراء .
Credible	قابل قبول ، پذیرفتنی .
Credibility oF a witness	قابلیت قبول شهادت .
Credit	اعتبار، کریدت ، آبرومندی ، دین ، .
Debit and ,,	جمع وخرج ، دبت و کریدت .
Letter of ,,	لیتراف کریدت ، سندی که توسط آن یك بانك تعهد میکند وجوه مربوط معامله یك شخص را تادیه نماید .
Line of ,,	اعتبار همیشگی .
To,, an account	بجمع یك حساب قید کردن ، .
Creditor	داین ، طلبگار .
Cridirors › composition	قرار داد قسط ومرور .
Judgment ,,	داین صاحب حکم تحصیل ، دائنیکه حکم محکمه را درمورد دین حاصل نموده .
Preferred ,,	داین امتیازی .
Secured ,,	داین صاحب تضمین .
Crime	جرم ، جنایت .
To commit a ,,	جرمی رامرتکب شدن .
Criminal (n)	مجرم ، جنایت کار .
(Adj)	مربوطه به جنایت ، جزائی .
,, Charge	اتهام جزائی .
,, Court	محکمه جزائی .
,, intent	قصد جرمی .
Criminology	علم تحقیق وتجسس علل مجرمیت ، کریمینولوژی .
Cross action	دعوی متقابله .
Crossclaim	دعوی متقابله .
Cross examine (V)	روبرو کردن ، مواجهٔ نمودن .
Crossexamination	مقابله ومواجهه .

Crossed check	چك مخطط .
Crown	دولت ، تخت وتاج ، سلطنت .
" Cases	قضایای جزائی در (انگلستان) .
" Land	اراضی دولتی .
" Prosecutor	مدعی العموم ، څارنوال .
Pleas of ilu "	قضایای مربوط به‌امنیت عامه .
The "servants of "	مامورین ومستخدمین سلطنت .
Cruel	بیرحم ، ظالم .
"and unusual punishment	مجازات وحشیانه وخلاف کرامت انسانی .
Cruelty	تشدد - بیرحمی (علت طلاق) .
Culpable	مقصر ، مجرم .
" Negligence	قصور جرمی ، خطای جزائی .
Cumulative	جمعی ، اضافی ، متجمع ، تراکم .
" Dividends	سود قابل جمع آوری سهام ، تجمع سود سهام .
" Evidence	شواهد اضافی .
" Voting	سیستم رای دهی که در آن هررای دهنده حق دارد مساوی‌به‌تعداد کاندید هارای دهدچه این رای راتماماً بیکی از کاندید ها بدهد یابین آنها طوریکه خواسته باشد تقسیم نماید .
Cure	شفاء ، علاج .
To " a defect in the pleadings	خلائی را در اقامه دعوی از بین بردن .
Currency	پول ، پول رایج ، جریان ، شهرت .
" Reform	ریفورم پولی .
Current	رایج ، جاری ، روان ، ، متداول ، مروج .
"Account	حساب جاری .
"Transactions	معاملات جاری .
Cursory	سریع ، شتاب زده ، سطحی .
"Examination	معاینه سطحی ، معاینه وضع ظاهری .
Curtesy	سلام زنانه .

Custody	توقیف ، نگهداری ، حبس .
,,of the law	تحت نظارت محکمه ، تحت نگهداری محکمه .
In the ,, of the police	تحت نظارت پولیس .
Custom	عرف وعادات .
Commercial ,,	عرف وعادات تجارتی .
General ,,	عرف وعادات عمومی .
Local ,,	عرف وعادات محلی .
,, duties	حقوق گمرکی ، محصول گمرك .
Customary	مرسوم — مروج — عادی — متعارف
,, Law	قانون رایج ، حقوق تعاملی، حقوقی که براساس عرف وعادات متکی باشد .
Customer	مشتری .
Customer,s man	نماینده ، دلال .
Customs	گمرك .
,, House	اداره گمرك .
Cy press doctrine	اصولیکه درامورو قف به قاضی اجازه میدهد تاارادهٔ مالك را در صورتیکه قابل تعمیل نباشد تا اندازهٔ قرین ومشابه اجرا کند .
Dacoity	سرقت مسلحانه .
Damage	ضرر ، زیان ، خساره .
General	ضرریکه معمولا از عدم اجرای مقاوله بوجودمی آید.
Special	ضرریکه حین انعقاد مقاوله پیش بین میباشند .
Damages	غرامت .
Actual ,,	زیان حقیقی ، زیان فعلی.
Liquidated ,,	غرامت معین (درحکم) ، غرامت معین (درقرارداد) غرامت پیش بینی شده .
Nominal,,	تلافی بنام ، غرامت شکلی.
Date	تاریخ .
,, of issue	تاریخ نشر، تاریخ صدور .
De facto	عملاء ، درعمل .
,, government	حکومت موقت ، حکومتی که تشکیل آن عملاضرور است ولی ازراه غیرقانونی روی کار می آید .

De jure	حقوقاً ، باقبول عواقب حقوقی .
" recognition of a government	برسمیت شناختن قطعی یك حکومت.
De minimis rule	زیان ناچیزیکه قانون بان اعتبار نمیدهد .
De novo	از نو ، مجدد .
Trial de novo	رسیدگی مجدد به یك دعوی .
Deadly	مهلك ، کشنده .
" Weapon	سلاح مهلك .
Deal (V)	معامله نمودن .
(n)	معامله .
Unfair dealing	بی قاعدگی .
Dealer	سوداگر ، تاجر ، دلال .
Securities "	دلال اسناد سهم وقرضه .
Real estate "	دلال عقار ، کسیکه معامله خرید وفروش عقار را انجام میدهد .
Death	مرگ .
" Duty	مالیات برمیراث ، محصول ترکه قابل تادیه توسط هریك ازوارثین .
Presumptive "	مرگ احتمالی .
Violent "	مرگ وحشت آور
Debenture	سند سهم .
Convertible "	سند قرض قابل تبادله باشند سهم .
Debit (n)	دبت ، خرج .
(V)	بخرج معامله کردن .
To " an account	یك حساب را دبت کردن ، بخرج یك حساب معامله نمودن .
DEBT	قرض ، دین.
Debtor	مقروض ، مدیون .
"S' prison	حبس ازدرك قرض .
Decease (V)	مردن ، فوت کردن .
Deceased	متوفی ، مرده .
Decedent	متوفی .

" S estates	دارائی متوفی .
Deceit	حیله ، فریب ، تقلب .
An action for "	اقامه دعوی متکی برتقلب طرف مقابل .
Decision	تصمیم ، عزم ، رای ، فتوی ، قرار ، حکم فیصله
" Of the court	حکم محکمه ، قرار محکمه .
"On the merits of a case	حکم براصل دعوی ، فیصله باساس اصل موضوع دعوی .
Declaration	اظهار ، اظهار نامه ، اعلان .
" Against interest	اظهارات خلاف مفاد مادی خود شخص .
" Of intention	اظهارات یك خارجی در برابر محکمه برای کسب تابعیت اضلاع متحد امریکا وترك هر نوع بستگی به یك دولت دیگر .
" Of war	اعلان جنگ ، اعلان حرب .
Dying "	اظهارات متوفی .
Self-serving "	اظهاراتی که یکی از طرفین دعوی خارج محکمه نموده باشد .
DECLARATORY	اظهاری ، توضیحی ، تثبیتی .
" Action	دعوی بغرض اظهار یك حق .
" Judgment	حکم اظهاری ، حکم تثبیتی .
Declare (V)	اظهار کردن ، اعلان نمودن ، بیان کردن.
To " a dividend	تعیین نمودن مفاد قابل توضیع به سهم داران .
Decre	فرمان ، حکم .
Consent "	حکم مصالحه .
Final "	حکم باثر شکایت .
Interlocutory "	حکم بعداز استماع ادعی ودفع ، حکم حضوری .
DECRET nisi	حکم اول دردعوی طلاق که طلاق را مقید بشرط اعلان میکنند .
Dedicate (V)	اهدآ کردن .
To " propErty to some public use	اختصاص دادن ملکیت بامور عامه.
Dedication	اهدآ .
Deductible	قابل تخفیف .

" Expense From one's income tax	مصارف قابل موضوعی از مالیات برعایدات .
Deduction	قیاس، استنتاج ، کسر، استدلال .
Deed	سند تحریری که باعث انتقال ملکیت میگردد ، سند ، حجت ، وثیقه .
Defalcation	اختلاس ، کسر
Defamation	تهمت ، افترأ ، رسوائی .
Defamatory	افترأ آمیز ، بدنام کننده .
" Statement	اظهارات افترأ آمیز .
Default	کوتاهی ، غفلت ، عدم ، غیبت .
" jugment	حکم غیابی .
Defeasance	الغأ ، بطلان .
Defeasible	قابل لغو، قابل فسخ.
" Title or interest	سند یا مفاد قابل فسخ .
Defeat (V)	شکست دادن ، لغو نمودن .
Defective	ناقص، معیوب .
" Goods	اجناس ناقص .
" specifications	خصوصیات ناقص .
" title	سند ناقص ، حجت مشبوه .
Defend (V)	حمایت کردن ، دفاع نمودن ، دفع کردن .
Defendant	مدافع ، مدعی علیه .
defense	دفاع ، عذر.
Legal "	دفاع متکی برمواد قانون .
Personal "	معاذیر شخصی (دراسناد تجارتی)
Real "	عذریکه درمقابل همه اشخاص ذیعلاقه استعمال شده میتواند (در موضوع صدور اسناد تجارتی) .
Self "	دفاع مشروع .
Defer (V)	بتعویق انداختن ، تأخیر کردن .
To ,, payment	تادیات را بتأخیر انداختن.
Deferred	معوق ، به تأخیر انداخته شده .
" Payments	تادیات معوق .
" Sentence	حکم معوق .
Deficiency	نقص ، کمبود ، کسر ، عدم .

Tax "	محصول قابل تادیه .
Deficit	کسر .
Budget "	کسر بود جه .
Define (V)	تعریف کردن ، محدود کردن ، تصریح کردن .
Definition	تعریف ، تحدید ، صراحت .
Defraud (V)	فریب دادن .
Degree	درجه .
" *Of care*	پیمانه احتیاط ، درجه احتیاط ، درجه اهتمام .
" *Of kinship*	درجه قرابت .
Dehors	خارج .
" *The record*	خارج دوسیه ، خارج قضیه .
Del credere agent	وکیل تادیه ، ضامن تادیه پول به بائع .
Delegate	نمایندة .
Delete (V)	محو کردن ، حذف کردن .
Deliberate (V)	رای دادن ، مشورت کردن ، مذاکره کردن .
(adj)	دانسته ، عمدی ، بدون عجله وشتاب .
Deliberately	بامشورت ، سرفرصت ، قصداً ، دانسته .
Deliberation	مشورت ، سنجش .
" *Of a jury*	مشوره هیئت منصفه .
Delict	جرم.
Ex delicto	خارج ازناحیه جرمی .
Delimit(V)	تعیین حدود نمودن .
Delimitation	تعیین حدود .
Delinquency	مجرمیت .
Delinquent	مجرم .
Juvenile "	مجرمیت طفل .
" *Taxes*	مالیات پرداخته نشده .
Delirium	هذیان .
" *Tremens*	جنون اشخاص دایم الخمر .
Delivery	تحویل ، تسلیم ، توزیع ، ایراد ، رسانیدن وضع حمل .

Conditional "	**تحویلدهی که مشروط به یك واقعه خارجی باشد ، تحویلدهی مشروط**
Constructive "	تحویلدهی نمونه اموال حجیم، تسلیمی خانه باسپردن کلید آن .
To take "	تسلیم شدن .
Demand (V)	مطالبه کردن ، سوال نمودن ، احتیاج داشتن ، ایجاب نمودن .
(n)	درخواست ، مطالبه ، تقاضا .
" Deposits	امانت عندالرویه ، امانت رویتی .
" Note	ورقه مالیات .
Legal "	درخواست مطابق به اجراآت قانون ، مطالبه قانونی .
Demeanor	سلوك ، رفتار .
" Of a witness	پیش آمد شاهد ، رفتار شاهد ، سیرت شهود .
Demise (V)	باجاره دادن ، واگذار نمودن (تخت وتاج) ، واگذار کردن (باوصیت) .
(n)	اجاره ، انتقال ، مرگ .
Democracy	دیمو کراسی .
Democratic	دیمو کراتیك .
Demur (V)	اعتراض کردن ، مشکل تراشی نمودن .
Demurrage	دمرج ، کرایه معطلی ، حقوق انبار داری .
Demurrer	دفع بعدم سمع ، دفع به بطلان اقامه دعوی ، معترض .
Denial	رد ، تکذیب .
Deny(V)	رد نمودن ، تکذیب کردن .
Department	حوزه ، وزارت ، شعبه .
Departure	حرکت ، عزیمت ، انحراف ، رحلت ، میلان .
" From the pleadings	تغییر زمینه دفاع ، انحراف از موضوع دفاع .
Dependent (n)	واجب نفقه .
(adj)	تابع ، مربوط ، متعلق به .
Deplete (V)	تخلیه کردن .
Depletion	تخلیه .
" allowance	تخفیف محصول برای منابع تمام شدنی .
Deponent	شاهد .
Deportation	تبعید .

Deposit(V)	امانت گذاشتن ، سپردن .
(n)	امانت ، ودیعه .
Demand " s	امانت رویتی ، امانت اندرطلب(عندالمطالبه)
Time " s	امانت بانکی که عندالمطالبه بازیافت شده نمی تواند .
" Slip	رسید امانت ، فورمه امانت ، ورقه ودیعه .
Depositary	امانت دار .
Deposition	خلع ، عزل ، تودیع ، شهادت .
Depositor	امانت گذار .
Depository	دیپو ، مغازه ، گدام .
Depreciate (V)	ازقیمت کاستن ، حقیر شمردن .
Depreciation	تنزیل قیمت ، حقیر شماری ، تنزیل قیمت بسبب استهلاك (استعمال) .
" Reserve	وجهه احتیاطی .
Deprivation	محروم سازی ، محرومیت ، فقدان ، عزل .
"Of one' s constitutional Rights	محرومیت از حقوق اساسی .
Deprive(V)	محروم کردن ، عزل نمودن .
" Someone of his Property Withoot due process of law	قبض ملکیت بدون رعایت اجراءات قانونی.
Deputize(V)	وکالت نمودن .
Deputy	وکیل ، معاون .
Deprivative	مشتق .
Shareholder' s' suit	دعوی سهم داران (یکنفر سهمدار بنمایندهگی کل ویابصورت دسته جمعی) علیه شرکت .
Derogation	تخلف ، صدمه ، تنزیل درشان ،
Descendant	زاده ، ولد .
Descent	فرود ، نشیب ، حمله ، نزول ، نسل ، سقوط .
Desert (V)	گریختن ، ترك وظیفه نمودن .
Desertion	گریز ، ترك خدمت .
Design	طرح ، پلان ، مودل ، ترسیم ، دیزاین ، نیت ، قصد.
" patent	امتیاز اختراع ، حق انحصاری طرح مودلها
Destination	مرجع .

Port of "	بندر مرجع .
Destitute	عاری ، بینوا ، تهیدست ، متروك .
Deetain (V)	معطل کردن ، نگهداشتن ، گرفتار نمودن ، توقیف نمودن .
Detainment	گرفتاری ، تصرف (پول) .
Detction	کشف ، تفتیش ، بازرسی .
Detctive	جاسوس ، کاشف ، پولیس مخفی ، مخبر
Privatet "	پولیس خصوصی ، محقق جنائی خصوصی ، مفتش جنائی خصوصی .
Detctor	کشف کننده ، یابنده .
Lie " test	طریقه تشخیص دروغ .
Detention	توقیف ، گرفتاری ، نگهداری .
Deter (V)	مانع شدن ، ترسانیدن .
Detemination	تصمیم ، حکم ، انجام .
Determine (V)	تعین کردن ، معلوم کردن ، خاتمه دادن ، قطع کردن ، تصمیم گرفتن ، حکم دادن منتهی شدن .
Detinue	دعوی استرداد اشیاء ؛
Action of detinue	دعوی استرداد .
Deviation	انحراف .
Device	وسیله ، اسباب ، طرح ، شکل آدبیر .
gambling "	وسیله بازی ، آلات وافزار قمار ، اسباب قمار .
Devise	وصیت نامه عقار ، میراث (عقار) .
Devisee	میراث خور .
Devisor	وصیت کننده .
Devolution	انتقال ازطریق توارث ، انتقال سند از شخصی به شخص دیگری .

Devolve	محول ساختن ، محول شدن .
Dicta	قرار قاضی .
Dictum	اظهار ، مقوله ، رای قاضی.
Obiter "	قرارقاضی راجع به موضوعات فرعی
Digest	خلاصه ، اجمال ،مجموعه (قوانین) .
Dilatory	کند ، بطی ، مؤجل ، .
" Defense	دفع تاخیری ، ارائه‌دفاع صرف‌برای‌بتاخیر انداختن موضوع .
" Plea	مدافعه‌متکی‌بر وقایع که‌بااصل قضیه‌دعوی‌ارتباط‌ندارد.
Diligence	توجهه ، سعی ، احضار نامه .
Due "	توجهه مساعد ، سعی بجاء ، سعی واهتمامی که از یك شخص باتدبیر توقع می رود .
Diplomacy	دیپلوماسی ، سیاستمداری .
Diplomat	دیپلومات ، سیاست مدار .
Direct	مستقیم .
" Examination	سمع شهادت(بخواهش مدعی العموم‌یامجنی علیه)، استنطاق مستقیم .
" Tax	مالیه مستقیم .
Director	مدیر .
Board of " s	هئیت مدیره .
Disability	ناتوانی ، عدم صلاحیت .
Temporary "	عطالت موقتی .
Total "	عطالت کلی .
Dis affirm (V)	رد کردن ، نقض کردن .
Disaffirmance	فسخ ، نقض .
Disapprove (V)	رد کردن ، تقبیح کردن
Disbursement	پرداخت مخارج.
Discharge	آزادی ، تبرئه ، پرداخت ، تصفیه ،انجام ،تخلیه، فیر .
" a debt	پرداخت قرض .
" a jury	ترخیص هئیت منصفه .
" Of contract	انجام مقاوله .
" Of agreement	ختم مقاوله باثر موافقیت طرفین .
" By operation of the law	ختم مقاوله بموجب حکم قانون .

Disclaimer	انصراف از حق ، منکر .
Disclose (V)	فاش کردن.
Disclosure	اشکاراء ، افشاء سازی .
Discontinuance	ترك ، وقفه .
Discount (V)	تنزیل دادن ، تخفیف دادن .
"Ing of notes and bills	تخفیف اسناد تجارتی .
(n)	تخفیف ، تنزیل ، تنزیل در قیمت ، تخفیف درقیمت.
Discover (V)	کشف کردن ، افشاء نمودن ، اطلاع یافتن .
Newly " ed evidence	شواهد جدید ، .
Discovery	کشف ، اطلاع ، .
Bill of "	اجازه محکمه بغرض کشف حقایق .
Discretion	بصیرت ، نظر ، صلاحدید ،احتیاط ،قضاوت ،دلخواه.
" Of the court	صوابدید قضائی ، حق‌اختیاری محکمه .
Judicial "	صوابدید قضائی ، حق‌الختیاری محکمه .
Discretionary	اختیاری ، مطلقه .
Discrimination	تمیز ، فرق ، تبعیض .
Disfranchise (V)	محروم ساختن ز حق رای دادن ، محروم ساختن از حقوق مدنی .
Disfranchisement	حرمان از حق‌رای دهی ، حرمان مدنی .
Dishonour (V)	قبولی ندادن ،حواله پولی را رد نمودن ، اهانت‌نمودن هتك حرمت نمودن ، رسواء کردن .
" A bill of exchange	نکول حواله .
(n)	نکول ، بی حرمتی ، رسوائی .
Notice of "	اعتراض نامه عدم قبولی ، اعتراض کتبی مبنی بر رد حواله .
Disinherit (V)	از میراث محروم ساختن .
Disinheritance	محرومیت از میراث .
Disinterested	بیطرف ، بیغرض ، بی طمع .
" Party	ثالث ، بالخیر ، شخص‌بیطرف
" Witness	شاهد بیطرف
Dismiss (V)	مرخص نمودن ، راندن ، ترك کردن ، سمع نمودن عزل نمودن .
" An appeal	اعتراض را سمع نکردن ، رد استیناف خواهی کردن
" FOR want of jurisdiction	ردقضاء بنابر عدم‌صلاحیت ،رد بنابر عدم اختصاص
Dismissal	اخراج ، مرخص ، عدم سمع

" Without prejudice	ردقضاً بنابر علتی که مانع اقامه مجددآن نمیگردد
Disorderly	بینظیم، بیترتیب ' ناامن
" Conduct	رفتار ناپسند
Disposal	اختیار،فروش، تحوایدهی،ترتیب
Dispose of (V)	انتقال ملکیت ازطریق توارث
" Goods	استعمال اجناس وفروش اموال، ازدست دادن اجناس
" a case	رسیدگی بیك قضیه (بغرض تائید یا تردید) فیصله ویا اختتام یك دعوی
Disposition	نظم، ترتیب، طبیعت، میل، تدبیر
" Of a case	فیصله قضائی
Dispossess (V)	بی بهره کردن، ازتصرف خارج ساختن، رهانمودن دور کردن .
Dispossession	رهائی اخراج، سلب، تصرف
Disprove (V)	رد کردن، نپذیرفتن
Disputable	مورد بحث، قابل تردید
Dispute	بحث ' تردید، منازعه
Facts in "	وقایع مورد مناقشه،وقایع متنازع فیه
Matter in"	موضوع قابل بحث
Disqualification	سلب اهلیت.
" Of a juror	سلب اهلیت عضو هئیت منصفه
Disqualify (V)	سلب اهلیت نمودن.
Disregard	بی‌اعتنائی، عدم رعایت .
Dissent	اختلاف عقیده
Dissenting opinion	نظریه مخالف
Dissolution	انحلال ، تصفیه
" Of a corporation	انحلال یك شرکت
" Of parliament	انحلال پارلمان
Dissolve (V)	حل کردن، فسخ کردن، تجزیه کردن.
Distinguish (V)	فرق قایل شدن،درك کردن ،مشهورساختن توضیح دادن .
" A case	تفریق نمودن سوابق از قضیه مورد رسیدگی.
Distrain (V)	قبض کردن، حجز نمودن .
Distraint	حجز جهت استحصال دین .
Distress	پریشانی،مضیقه، خطر ' خستگی زیاد

Distribute (V)	تقسیم نمودن، توزیع کردن.
Distributee	گیرنده،وارث
Distribution	تقسیم،توزیع تفریق
Distributive share	حصه‌وارث،حق میراث.
District	ناحیهٔ،منطقه.
" Attorney	څارنوال ولایت .
" Court	محکمه ابتدائیه فدرالی .
" Of Columbia	شهر واشنگتن .
Disturbance	خلل،اغتشاش ،سروصدا،ناراحتی،اضطراب
Public "	اختلال عامه.
" Of the Peace	اخلال آرامش، اخلال امنیت.
Diversity	تنوع، اختلاف، تعدد، فرق،مغایرت.
" Of citizenship	اختلافات ملیت بین دوطرف دعوی که موجب صلاحیت محکمه فدرالی در اضلاع متحده امریکا میگردد.
" Jurisdiction	محکمه ذیصلاح درصورت وقوع منازعه بین دونفر باشنده ولایات مختلف(دراضلاع متحدهٔ امریکا)
Divest (V)	عاری ساختن ، برون کردن .
Dividend	حصه ، مفاد، سهم .
Declare a "	اعلامیه توزیع مفاد ، تعیین مفاد .
Ex "	بعد از تادیه مفاد .
Liquidation "	حصه هریك از شرکاء بعداز تصفیه .
Preferred "	مفاد اسهام مقدم .
Stock "	نشر اسهام جدید دربدل مفاد قابل توزیع .
Divisible	قابل تقسیم .
" Contract	مقاوله قابل تجزیه .
Division	تقسیمات ملکی کوچك ، انفصال ، اختلاف .
" Of a company	تجزیه یك شرکت .
" Of opinion	اختلاف نظر .
Divorce	طلاق ، تعلیق .
" a mensa et thoro	انفصال جسمی ، تفریق .
" a vinculo matrimonii	طلاق .
Divulge (V)	افشا کردن .

Dock — قفس اتهام (قفس مجرمين درتالار محكمه) ، غرفه متهمين.
Docket — دفتر ثبت دعاوى حقوقى ، رسيد گمرك ، ورقه روى جلد ، خلاصه اوراق دعوى .
Court " — دفتر دعاوى .
Trial " — دفتر ثبت دعاوى قابل رسيدگى ، تقويم ، نوبت دعاوى .
Doctrine — دكتورين ، عقيده علماء .
Document — مدرك ، سند .
" Of title — سند ملكيت .
Public " — اوراق رسمى ، اسناديكه هرشخص ذيعلاقه آنرا ملاحظه كرده ميتواند .
Sealed " — مدارك ممهور .
Documentary — مستند .
" Evidence — شهادت تحريرى ، شهادت مستند .
Doing business — اجراى معاملات .
Domain — ملكيت ، قلمرو ، ساحه نفوذ ، مالك .
Eminent " Proceeding — استملاك .
Domestic — خانگى ، اهلى ، داخلى .
" Bill of exchange — حواله داخلى .
" Corporation — شركت داخلى .
" Relations — حقوق روابط فاميلى .
Domicile — مسكن ، موطن .
" Of a corporation — مركز يك شركت .
Matrimonial " — مسكن زناشوهرى .
Domiciled — مسكونه ، ساكن .
Dominion — دومينيون ، تسلط ، مستملكه ، ملكيت .
Doninium (L) — حق مالكيت .
Donatio (L) — بخشش ، انعام ، اعانه .
" INTER vivos — بخشش درهنگام زنده گى ، هبه درزمان حيات .
" Mortis causa — بخشش بعد از فوت ، هبه كه بعد از فوت قابل اجرا باشد .
Donation — بخشش ، انعام ، اعانه .
Donee — گيرنده بخشش .
Donor — بخشش دهنده .
Dormant — راكد ، مسكوت .
" Claim — مطالبه مسكوت .
" Partne — شريك راكد ، شريك غايب ويا غير فعال .
Dossie — دوسيه ، مجموعه اوراق .

Double	مضاعف ، دوچند ، مثنی ، .
" Insurance	بیمه از دومرجع ، بیمه‌مضاعف ، بیمه خطرات معین به نفع شخص معین ازطرف مراجع متعدد .
" Jeopardy	عدم امکان اتهام یك شخص دریك موضوع برای باردوم.
" Taxation	مالیه مضاعف ، اخذ مالیه به دوعنوان مختلف .
Treaty for the avoidance Of " taxation	معاهده بغرض جلوگیری ازمالیه مضاعف .
Doubt	شك ـ تردید .
Beyond a reasonable "	بدون هیچ گونه تردید، بدون شبهه .
Doubtful title	حقوق مشکوك ، حق (ملکیت) مشبوه .
Dower	حق میراث زن .
Dowry	جهیز ، مال ویا پولی که زن باخود بخانه شوهر می‌آورد)
Draconian laws	قوانین شدید ، قوانین سنگین .
Draft	حواله ، مسوده، طرح، تسوید .
Draftsman	تسوید کنندهٔ ، رسام ، نقشه کش ، پیاده (شطرنج)
Draw (V)	به قرعه کشیدن ، حواله دادن .
" a bill efexchange	اصدار حواله .
" a jury	هئیت منصفه رابه قرعه کشیدن .
" money from a bank account	پول ازحساب بانکی کشیدن .
Drawback	زیان ؛ کسر .
Drawee	شخص که علیه او حواله صادر میشود، محال‌علیه
Drawer	حواله دهنده ، صادر کننده حواله .
Drug	دارو ؛ سم ، مخدرات، زهر .
Pure Food and " Act	قانون مربوط اغذیه، ودارو (در اضلاع متحده امریکاء) .
Drunk	مست ؛ نشه .
" En driving	رانندهگی درحالت سکر .
Drunkenness	مستی .
Dry trust	امانت بدون تولید مکلفیت نزد امین .
Dry weight	وزن کلی .

Dual citizenship	دارای دو تابعیت ،مطالبه دودولت از نگاه تابعیت راجع به شخص معین .
duces tecum (L)	حضور معه اسناد ، احضار با اسناد لازمه .
due	پرداختنی ، حق ، درخور ، درست ، مقرر ، مربوط .
" Care	توجه لازم ، اهتمام مقررة .
" Compensation	تلافی درست .
" date	بتاریخ مقرره .
" Process of law	شکلیاهت اصولی قانون .
Holder in " course	شخصیکه یك سند قابل انتقال باسم اوظهرنویس میشود .
duelling	دوئل ،مبارزه تن بتن .
dues	عوارض ، حقوق.
duly	اصولاء ، بطور مناسب ، بوقت موعود .
" Qualified	صاحب اهلیت اصولی .
dummy	آدم برفی ، غلط .
" coporation	شرکت سهامی موهومی .
" director	مدیر ظاهری ، مدیرساختگی ، شخص که باسم اویك قطعه سهم جهت تفویض اختیاردرامورشرکت قید میگردد .
dumping	فروش بضرر .
duplicate	مثنی .
duration	میعاد ، دوام .
duress	اکراه ، تشدد .
duties	حقوق گمرکی .
duty	اطاعت، وظیفه ، خدمت ، حقوق ، مجری ، محصول .
duty - free	معاف از حقوق وعوارض .
" of carc	وجیبه صرف هتمام مقرره ، وجیبه بذل‌توجه لازمه .
" of performance	وجیبه اجرای تعهد .
" of reslitation	وجیبه مسترد ساختن آنچه به ناحق اخذ شده .
" to mitigate damages suffered	وجیبه تحدید خساره .
dwelling	اصرار، مسکن، ماواء منزل .
" house	محل رهایش .

E

Education	تعلیم وتربیه .
Educational	تربیوی ، تربیتی
" *institution*	مؤسسهٔ تربیوی .
Effect (V)	انجام دادن .
(n)	نتیجه ، معنی .
Effects	اسباب ، لوازم .
Personal "	لوازم شخصی .
Egress	خروج ، حق خروج .
Ejection	شراره ، دفع ، تخلیه ، عزل ، اخراج ، رد .
Ejectment	دعوی اعاده تصرف زمین توام باسترداد خسارات ، دعوی مطالبه ملکیت .
Elect (V)	انتخاب کردن .
Elected	منتخب .
Electiou	انتخابات .
Elective	انتخابی .
" *office*	کرسی انتخابی ، وظیفه انتخابی ، منصب (ماموریت) انتخابی .
Elector	رای دهنده ، انتخاب کننده .
Registered "	رای دهنده ثبت شده .
Electoral	مربوط به انتخابات .
" *College*	طبقه رای دهنده .
Electorate	حوزه رای گیری ، حق رای‌دهی ، رای‌دهندگان .
Electrocute (V)	اعدام نمودن توسط جریان برق .
Electrocution	اعدام بوسیله جریان برقی .
Eleemosynary	خیراتی ، مجانی ، خیرات‌خور .
" *institution*	موسسه خیریه .
Elements	عناصر ، ارگان ، اجزاء .
Damage by the "	خسارات وارده از اثر حوادث سماوی .
Eligibility	قابلیت انتخاب .
Eligible	قابل انتخاب .
Emancipation	ازادی ، رهائی (از قیود) .
" *of minor child*	رهائی طفل صغیر .

Embargo	قبض ، قید ، توقیف ، تلاشی کشتی .
Embassy	سفارت .
Embezzlement	اختلاس (پول) .
Emblements	محصولات زمینی .
Embracery	تطمیع (عضو ژوری) .
Emend (V)	تقبیح کردن .
Emergency	موقع بحرانی ، اضطرار .
State of "	حالت اضطرار .
Emigrant	مهاجر .
Emigration	مهاجرت .
Eminent domain	حق دولت برای استملاك ملکیت های خصوصی بنفع امور عامه .
Emit (V)	منتشر کردن . انتشار نمودن .
Emolument	عایدات ، درآمد ، معاش .
Employee	کارگر .
Employer	کار فرما .
" S liability acts	لایحه تعیین مسؤلیت کار فرما یان در صورت حادثات کار
Employment	کار ، شغل
En bang	هئیت مکلمه .
En ventre sa mere	دربطن مادر .
Enable(V)	قادر ساختن ، میسرنمودن .
Enabling act	قانون تفویض صلاحیت .
Enact (V)	حکم کردن ، بازی کردن (یك صحنه) .
" a law	تصویب نمودن یك قانون ، قانونی راصادرنمودن ، یك قانون را وضع کردن .
Encroach (V)	تجاوز نمودن ، تخطی کردن .
" upon someone.s rights	برحقوق شخصی تجاوز کردن .
Encroachment	تخطی ، تعدی ، تجاوز .
Encumbe (see incumber) (V)	سبب زحمت شدن ، مزاحم شدن .
Endorse(see indorse)(V)	ظهر نویسی نمودن .
Endow (V)	اعطاء کردن ، وقف کردن .
Endowment	بخشش ، اعطا ، وقف ، موهبت (الهی) ادای مهر

" Policy	بیمه حیات که درصورت رسیدن شخص بیك سن معین تادیه می‌شود .
Enemy	دشمن ' مربوط به دشمن ' خصم .
" Property custodian	کسی که‌مسئول قبض ملکیت های دشمن است قم یاولی بلکت های خصم .
Enfeoff (V)	بکسی واگذار نمودن حق ملکیت .
Enfeoffment	تیول ' عمل واگذاری زمین .
Enforce (V)	مجبورکردن' اجرا کردن ' تحمیل کردن ' نافذ ساختن .
" A judgment	تنفیض نمودن حکم .
Enforceable	قابل اجراء ،قابل نفاذ '.
Enforcement	اجراء ' تعمیل '.
Enfranchise	رهانمودن 'موافقه نمودن حق رای.
Enfranchisement	رهائی ' قبولی ' رای دهی .
Engage (V)	متعهد شدن ' حمله کردن ' استخدام نمودن ' بکار گماشتن ' جلب کردن ' نامزد شدن ' متکفل کردن .
To " in business	تجارت نمودن ' بشغل تجارت پرداختن .
Enagement	شغل ' گرفتاری ' تعهد ' نامزدی ' قول ' زد وخورد ' دعوی .
Enjoin (V)	امر کردن ' هدایت دادن' منع کردن .
To" a person to aet or to refrain from acting	بکس بغرض اجراء یاخود داری‌ازاجرای کاری امرنمودن .
Enjoy (V)	لذت بردن ' حظ بردن .
Enjoyment	انتفاع ، برخور داری ' لذت.
Enroll(V)	چهره نمودن (عسکر) ' استخدام نمودن (کارگر) ' ثبت‌نام نمودن (متعلمین) ' بثبت رسانیدن .
Enrollment	اخذعسکری ' استخدام ' ثبت اسناد .

Enter (V)	داخل شدن ، شامل شدن ، ثبت کردن اسم (درلیست) .
To break AND ''	از بین بردن موانع وداخل شدن .
'' A judgment	حکمی راثبت نمودن.
Enrerprise	اقدام مهلك ، تهور .
Entice(V)	تطمیع کردن ، بدام انداختن .
Entire	کامل ، یکپارچه ، یکدست.
Entirety	تمامیت ، مجموع .
Entitle (V)	اسم گذاشتن ، لقب دادن ، اجازه دادن .
Entity	ماهیت ، واحد .
Legal ''	شخصیت حقوقی ، واحد حقوقی .
Entrap(V)	به تلك گرفتن ، بدام انداختن .
Entrapment	گول زنی بوسیلهء نامشروع .
Entrepot	انبار ، گدام .
Entry	ورود ، دخول ، مدخل ، تصرف ، ثبت .
Forcible ''	دخول باتشدد ، دخول بقوه .
Enure(V)	نافذ شدن ، مرعی الاجراء قرار گرفتن .
To '' to the benefit of creditors	بنفع دائنین اجراات واداره نمودن .
Envoy	نماینده ، گماشته .
Equal	برابری ، مساوی .
'' Protection of the laws	حمایه مساوی قوانین.
'' Protection clause	ماده ۱٤ قانون اساسی اضلاع متحده امریکاء راجع به حمایه مساوی .
Equality	مساوات ، معادلت ، مشابهت .
'' Before the law	مساوات دربرابر قانون .
Equalization	تساوی ، تلافی ، موازنه .
'' Tax	محصول اضافی ، محصول تلافی ، متوازن ، محصول جهت برابر سازی ، محصول تساوی .

Equalize (V)	مساوی ساختن ، متعادل شدن .
Equitable	منصفانه ، عادلانه .
" Assignment	انتقال ملکیت مطابق اصول انصاف باآنکه ازنگاه قانون اعتبار نداشته باشد .
" Defense	دفاع منصفانه (عادلانه) .
" Estoppel	علل عدم سمع متکی بر انصاف ، ممانعت عادلانه
" Lien	حق نگهداری متکی برانصاف ، حجز عادلانه .
" Resccission	ابطال متکی برانصاف ، فسخ عادلانه .
" Separate property	دارائی اختصاصی زن که به هبه گرفته است .
Equity	انصاف ، عدالت .
Courts of "	محاکم انصاف .
" Of redemption	حق خریداری مجدد ملکیت تحت رهن توسط مالك اصلی بعد از آنکه ملکیت بعلت عدم تادیه دین به رهن گیرنده انتقال می آید ، دارائی قابل توزیع بین سهمداران .
Equivalent	معادل ، هم قیمت ، عوض .
" Value	معادل ، قیمت مشابه .
Erasure	تراشیدگی ، پاك شدگی .
Erroneous	غلط ، غیر صحیح ، اشتباه آمیز .
" Judgment	حکم متکی براشتباه ، حکم غلط .
Error	اشتباه ، سهو ، خطاء ، غلطی .
Assignment of "	تذکر مرافعه طلب راجع بهاشتباه محکمه تحتانی.
Clerical "	سهوء اداری ، سهودفتر ، سهو درتحریر .
Harmless "	سهوء جزئی ،سهو که قابل مواخذه نباشد .
Refersible "	سهوء کلی ، سهو مهم که باعث ردحکم محکمه تحتانی ازطرف محکمه مرافعه شود .
Writ of "	قرار محکمه مرافعه دربرابر محکمه ابتدائیه غرض ارسال اوراق نسبتی بعلت اینکه اشتباهی بملاحظه رسیده است که امکان دارد باعث رد حکم ابتدائیه شود .

" In fact	اشتباه درعمل .
" In law	اشتباه درقانون .
Escalator clause	ماده مقاوله که شرایط آن رابه یك عامل دیگر (صعود نرخها) مرتبط میسازد ؛بشرط ازدیاد ، شرط افزایش .
Escape (V)	فرار کردن .
" Clause	راه گریز ، ماده دفاع درمقاوله ، شرط رهائی.
Escheat	بی وارثی ، دارائی بیوارث .
' Of property to the state	انتقال دارائی بیوارث بدولت .
Escrow	تعهد تحریری عرفی که به شخص ثالث سپرده شده تاموقع حلول شرایط معینی به نفع شخص ذیعلاقه (مستحق) اجراء شود .
Money deposited in"	پولی که باثر تعهد تحریری عرفی به شخص ثالثی سپرده شده تا موقع حلول شرایط معین به شخصش ذیلاقه (مستحق) داده شود .
Essoin	عذرخواهی ازعدم حضور به محکمه .
Estadlish (V)	تاءسیس نمودن، استوار ساختن، ثابت ساختن .
Establishment	فرمان ، تعین مهربه .
estate	وضع ، رتبه ، طبقه ، ملکیت ، دارائی عقار.
" In fee simple	مالکیت مطلق .
" Tax	محصول انتقال ملکیت هنگام فوت، محصول عقاردر مورد ترکه .
Real "	عقار ، ملکیت غیر منقول .
Estimate (V)	تخمین نمودن , برآورد کردن .
(n)	تخمین ، برآورد .
Estop (V)	منع کردن ، مسدود کردن .
Estoppel	علل عدم سمع .
Et al.	وغیره ، ویکی دیگر .
Et cetera	وغیره .

Ethics	علم الاخلاق ، فلسفه ادبی.
Legal ''	ایجا بات اخلا قی یك پیشه ، اوامرر و ظیفوی (وجایب و کلای مدافع) .
Evade (V)	رد کردن، بدست ندادن (پولیس)،اجتناب نمون کناره کشیدن از .
'' *The question*	درجواب سوالی حاشیه رفتن ، اجتناب از جواب گفتن .
Evasion	وسیله فرار، وسیله رد ، راه گریز ، بهانه ، تجاهل ، حیله .
Evasive	حیله آمیز ، تجاهل کننده ، لشم ، بهاله آمیز.
'' *Answer*	تجاهل عارفانه .
Evict (V)	قانوناً درتصرف خود درآوردن ، خلع یدکردن، را ندن .
'' *A tenant*	کرایه نشین‌را خارج ساختن .
Eviction	اخراج ، استرداد قانونی .
Evidence	دلیل ، ادله ، بینه ، حجت ، شهادت .
Best '' *rule*	قاعده شهادت مقدم ، قاعده رجحان بینه .
Circumstantial ''	دلایل غیرقاطعه ، قراین وامارات .
Competent ''	دلایل قابل قبول .
Documentary ''	اسناد تحریری .
Expert ''	شهادت اهل خبره .
Hearsay ''	افواه ، شایعات .
Newly discovered ''	شواهد تازه .
Parole ''	شهادت ، شهادت زبانی .
Preponderance of the ''	ثقلت ادله (دردعاوی حقوقی) ، رجحان بینه .
Prima facie ''	امارات وقراین ، قراین ودلایل کافی .
Scintilla of ''	دلایل خفیف ، کوچکترین دایل .
State's ''	تعهدیکه اشخاص تحت اشتباه میدهند وبموجب‌آن اشخاص مذکور اسم متهمین راافش نموده و از مجازات برائت حاصل میکنند.

" *Of debt*	سند دین .
" *Of title*	عمل یااسنادیکه حق ملکیت را ثابت میسازد ، (خصوصاً ملکیت غیرمنقول) .
" *To support the verdict*	دلایل موجب حکم محکومیت ، دلائل الزام .
Evident	معلوم ، آشکار ، واضح ، روشن .
Self "	طبیعی ، واضح .
Evidentiary facts	اعمالی که بحیث شهادت ارائه شده بتواند .
Ex (L)	از ،در ، بی ، بدون ، سابق ، معزول .
" *FACTORY*	قیمتی که حین تحویل گرفتن درفابریکه قابل تادیه است .
" *GRATIA*	بدون الزام ، به دلخواه.
" *Officio*	اختیارات ناشی از کرسی ، امتیازات ناشی ازوظیفه ،به موجب منصب .
" *Parts proceeding*	دعوی که باموجودیت یکی از طرفین جویان داشته باشد ، دعوی غیابی .
" *Post facto law*	قانون قابل رجعت به گذشت .
" *TemPore*	بدون آمادگی .
Examination	امتحان ، معاینه ، رسیدگی ، استنطاق .
" *Of awitness*	سمع شهود .
" *Of title*	ملاحظه سند، ملاحظه عنوان، ملاحظه سندملکیت
Civil service "	امتحان شمولیت به ماموریت ملکی .
Examine (V)	امتحان کردن ، بازرسی کردن، استنطاق کردن رسیدگی کردن .
Examiner	ممتحن ، مستنطق ، معاینه کننده .
Patent "	شخصی که راجع به درخواستهای حق الاختراع غور وملاحظه می نماید .
Except (V)	مستثنی ساختن ، اعتراض کردن .
(adj)	بجز ، به استثنای .
" *As provided by law*	مگرطوریکه درقانون تصریح شده باشد .

Exception	استثناء .
Excess	افزون ' تجاوز ' افراط .
"Insurance	بیمه حدود اضافی ' بیمه زائد .
" Of jurisdiction	تجاوز از صلاحیت .
" Value reinsurance treaty	مقاوله بیمه راجع به‌مقدار اضافی .
Exeessive	از اندازه زیاده‌تر ' بحدافراط .
" Bail	ضمانت بیش‌ازاندازه .
" Damages	غرامت بیش از حد .
Exchange (V)	مبادله کردن ' معاوضه کردن .
(n)	مبادله ' عوض ' اسعار .
Stock "	بورس معاملات اسعاری.
Excise	اداره مالیات غیر مستقیم .
" Tax	مالیات غیر مستقیم .
Exclusive	انحصاری .
" Agency	نماینده انحصاری .
" License	لایسنس انحصاری .
" Remedy	تدبیر واحد.
Exculpate	تبرئه کردن .
Exculpatory	تبرئه کننده .
" Clause	ماده برائت دهنده .
Excusable	قابل عفوه .
Homicide	قتل غیر ارادی .
Excuse (V)	بخشیدن' معاف کردن '. مرخص کردن ، صرف نظر نمودن ، اغماض نمودن .
(n)	معذرت ' عذر خواهی ، بهانه .
Execute (V)	انجام‌دادن ، ساختن ' اعدام کردن ، زدن ' نواختن، اعتبار دادن .
" A deed	سندی راقابل اعتبار ساختن .
Executed	صادر شده ' اجراء شده ، تادیه شده .

" *Contract*	مقاوله اجراء شده ، مقاوله اکمال شده .
Execution	اجراء ، اعدام ، حجز ، تنفیذ ، کشتار .
" *OF a sentence of capital punishment*	تنفیذ حکم اعدام .
" *OF a judgment or decree*	تنفیذ حکم یافرمان .
" *Sale*	قبض وفروش جبری ملکیت بغرض تادیه دین .
Executioner	جلاد .
Executive	اجرائیه ، تنفیذی ، اداری .
" *Agreement*	معاهدهٔ یکه ازطرف رئیس جمهوراضلاغ متحدهٔ امریکاء امضاء شدهٔ وایجاب تصویب کنگرس را نمیکند .
" *Authority*	قوه اجرائیه .
" *Order*	فرمان تقنینی .
Executor	اجراء کننده ، خلف (در اجرای وراثت) تصفیه کننده .
" *Of a decedent's estate*	اجراء کننده وصیت (وراثت)
Executory	قابل اجراء .
" *Contract*	عقدیکه بموجب آن باید طرفین قبل از تبادله سند وجنس عملی را اجراء کنند .
Executrix	اجراء کننده وصیت (برای زن استعمال میگردد).
Exemplary damages	غرامت هنگفت ، غرامت خارق العاده .
Exempt (V)	معاف نمودن (ازمالیه ، ازخدمت عسکری) .
(n)	معاف .
Exemption	معافیت .
" *Clause*	قید عدم مسئولیت .
Tax "	معافیت از مالیه .
Exereise (V)	ورزش دادن ، مشق دادن ، انجام دادن ، استفاده کردن از ، رنج دادن .
" *An option*	استفاده نمودن از حق انتخابات .
(n)	ورزش ، تمرین ، اجراء .

" Of judicial discretion	استفاده ازصلاحیت قضائی .
Exhaust (V)	خالی نمودن ، برون کشیدن ، صرف‌نمودن ، تمام کردن ، تحلیل وتجزیه نمودن .
" Local remedies	بکار بردل وسایل وتدابیر داخلی .
Exhaustion	تخلیه ، اتمام ، تحلیل رفتگی ، تحلیل .
" Of administrative remedies	استعمال طریقه هاووسایل اداری ، استناد برمراتب اداری دربرابر محکمه .
Exhibit (V)	نشان دادن ، نمایشن دادن ، ارائه کردن ، اقامه نمودن (اسناد) تجویز کردن .
(n)	سند اثبات که درجریان محاکمه ارائه‌میگردد .
Existing	حقیقی ، حاضره ، موجود ، باقی.
" Right	حقوق ثابت .
Exonerate (V)	تبرئه کردن ، معاف کردن .
Exoneration	تبرئه ، معافیت ، مرخصی .
Expatriation	تبعید ، ترک‌تابعیت .
Expectancy	انتظار ، امید واری، توقع ،رجا .
Insurance tables of life "	احصائیه طول حیات ، جدول‌بیمه دوام حیات .
Expel (V)	برون کردن ،خارج کردن .
Expend (V)	باتمام رسانیدن ، بمصرف رسانیدن .
Expenditure	مصرف ، خرج .
Expense	خرج ، مصرف ، دخل ، بار .
Business "	مخارج متعلق بامور تجارت ، مصارف تجارتی .
Deductible "	مخارج قابل کسر ، مصارف قابل مجرائی .
" S ofadministration	مصارف امور اداری .
Expert	متخصص ، ماهر ، اهل خبره .
" Testimony	شهادت اهل خبره .
" Witness	شهادت اهل خبره .
Expiration	اخراج ، انقضاء .
" Of a lease	ختم اجاره .
Expire	منقضی شدن ، نفس کشیدن، مردن ، خاموش‌شدن .
Explicit	صریح ، واضح .

ExPloitation	بهره برداری ، استثمار ، استخراج .
Exploration	اکتشاف ، جستجو ، معاینه .
Export (V)	صادر کردن .
(n)	صدور .
" Rebate	تخفیف در قسمت صادرات .
Exportation	صدور .
Exposure	نمایش ،واگذاری ، بی‌پرده سازی ،سمت .
Indecent "	اهانت به عفت عام .
Express (V)	فشردن ، بیان کردن ، اظهار کردن .
" Consent	رضائیت صریح .
" Warranty	ضمانت صریح ، ضمانت واضح ، کفالت خاص .
Expressly	صریحاً ، واضحاً .
Expropriation	استملاك .
Extend (V)	امتداد دادن ، ادامه دادن ، توسعه بخشیدن ،پهن ساختن ، قیمت کردن .
" A lease	اجاره راتمدید نمودن .
Extension	امتداد ، توسعه ،انبساط ،وسعت ، الحاقیه ، مهلت .
" Of time fcr payment	تمدید مدت تادیه .
Extenuating circumstances	احوال مخففه ، اسباب مخففه جرم .
Exterritoriality	مصئونیت خارجی‌ها از صلاحیت محاکم داخلی .
Extinguish (V)	خاموش کردن ،فرونشاندن ، ملغی نمودن .
Extinguishment	اطفاء ، حذف ، فسخ .
" Of a debt	پرداخت دین .
Extort	گرفتن امضاء به‌جبر ، حاصل کردن‌اعتراف‌باکراه.
Extortion	به جبر وزور ستائی .
Extra (L)	اضافی ، زاید ، عالی .
" Judicial	غیرقضائی ، غیر قانونی .
Extract (n)	عصاره . خلاصه ، منتخب ، اقتباس .

Legal "	خلاصه قانونی ، اقتباس قانونی .
Extradition	اعادهٔ مجرمین.
Extraordinary remedy	علاج خارق‌العاده، تجویز خارق العاده.
Extraterritoriality	مصئونیت خارجی‌ها از صلاحیت محاکم داخلی .
Extreme	نهائی، افراطی ، سخت ، منتهای‌شدت ، خیلی مهم.
" *And repeated cruelty*	تشدد مکررومفرط .
" *Care*	توجهه نهائی ، توجه خیلی جدی .
Eyewitness	شاهدی که به چشم خود دیده است .

F

Fabricate	ساختن (مال التجاره) ، روی کار نمودن (یك سیتسم) ساختن (یك خبر جعلی .)
" d evidence	شهادت جعلی .
Face	رخ ، صورت ، ظاهر ، روی (سکه) ،
" Amount of an instrument	مبلغ روی یك سند ، مبلغ مندرجه وثیقه .
" Of the record	خلال دوسیه ، مطالب شامل دوسیه ، محتوی اسناد
" Value	قیمت مندرجه ، قیمت روی .
Fact	واقعه ، امر مسلم ، حقیقت ، واقعی .
Material "	وقایع متعلقه ، وقایع ناشی .
Question of "	مسئاله مادی ، کیفیت عملی ، مسئله مربوط به وقوع ویا موجودیت یك عمل .
Factor	عامل ، حق العمل کار ، دلال کالا ، مقسوم علیه.
Factoring	دلالی ، وساطت در معاملات .
Factory	فابریکه ، کارخانه .
Ex" price	قیمت موقع تحویلدهی درفابریکه .
Facultative reinsurance	موافقت بیمه مجدد که حسب آن بیمه کننده مجدد حق دارد قسمتی از بیمه اولی راقبول کند ، تجدید اختیاری بیمه .
Fail (V)	ناکام شدن، افلاس کردن ، زوال یافتن، ضعیف شدن.
" To comply	عدم اجابت ، عدم موافقت .
Failure	قصور ، ناتوانی ، شکست ، زوال ، ناکافی ، ضعف ، عجز ، نقص، عیب ، افلاس .

" Of consideration	ضیاع عوض ،سقوط عوض .
" To make delivery	قصور در تحویلدهی .
Fair	زیباء ، صاف ،معلوم ، بی‌ساخت ؛ عادلانه ، مساعد ، بی‌عیب ، کافی ، حق بجانب .
" Hearing	محاکمه عادلانه، رسیدگی مناسب ومقرون انصاف.
" Market value	نرخ منصفانه بازار ، ارزش مناسب مارکیت .
" Trial	قضاوت عادلانه ، محاکمه مناسب .
Faith	عقیده ، ایمان، عقیده ، دین ،مذهب،عهد،وفاداری.
FULL" and credit clause	اصولیکه درقانون اساسی اضلاع متحده امریکاءدرج بوده و حسب آن هر یك از حکومات فدرالی مؤظف است قوانین وفیصله های قضائی محاکم‌سایر اضلاع رارعایت واحترام نماید . (مادهٔ وکلای دعوی نیز گفته میشود) .
Good" purchaser for value	بایع باحسن نیت .
Faithful	باوفاء ، صادق ، وفاکارانه ، صحیح .
"Discharge of one's duties	اجرای صادقانه وظیفه .
Faithfully	صادقانه ، ازروی وفاداری ، باخلوص نیت.
False	دروغی ، غلط ، خود ساخته ، غیر قانونی ، تقلبی، اشتباهی ، بیجهت .
" Arrest	گرفتاری خلاف قانون ، توقیف غیرقانونی .
" Entry	دخول خلاف قانون .
Under" pretenses	تحت تظاهر دروغی .
" Representation	اظهارت تقلبی .
Falsely	دروغی ، کذبی ، خائنانه .
Falsification	جعل (حسابات) ، جعل (تحریر) دست بازی، تزویر .
Falsify(V)	جعل نمودن ، دست زدن (در یك بیلانس) تکذیب کردن ، تزویر نمودن .
" A record	جعل کردن ، دست زدن دریك دفتر .
Family	فامیل ، خانواده ، عایله ، طایفه .
" Law	قانون احوال شخصی ، حقوق احوال شخصی .
Head of the "	رئیس فامیل .

Fatal	کشنده ' مخرب , مهلك
" Injury	جرح مهلك .
"Variance in the pleading"	اختلافی که بین اصل ادعی وصورت اقامه دعوی موجود بوده وباعث میگردد که محکمه بروی آن به برائت مدعی علیه حکم کند.
Father	پدر ، لیا ' کشیش ، مرشد ، پیشوا ، مؤسس .
Father - in - law	خسر ' پدر همسر .
Fault	تقصیر ، گناه، خطاء .
Fealty	وفاداری ، حق شناسی ، بیعت .
Feasance	انجام ، اجراء ایفاء .
FEASIBLE	امکان پذیر ، عملی ، میسر .
"METHOD of liquidation"	راه معقول تصفیه ،طریق ممکنهتصفیهطریق' عملی تصفیه .
Federal	فدرالی .
" Courts	محاکم فدرالی .
" Government	حکومت فدرالی .
" Jurisdiction	صلاحیت فدرالی (حکومت مرکزی) .
"QUESTION	موضوع فدرالی ، قضیه فدرالی، قضیه مربوط به دولت مرکزی (دریك فدراسیون) .
" Trade Commission	کمیسیون فدرالی تجارت (مربوط مسایل وتدابیر علیه اقدامات انحصاری) .
Federation	فدراسیون .
Fee	ملك' موروثه ،فیس' حق الزحمه ، مزد ، ملك.
Fixed " contract	مقاوله دربدل حق الزحمه معین .
Schedule of " s	فهرست نرخها ، جدول حق الزحمه .
" Simple	مالکیت مطلق ، دارائی که مختص بیك شخص وورثه اوبطور مطلق باشد .
" Tail	حق وارثت مخصوص بازمانده گان مستقیم .
Fellow servant rule	اصول عدم مسئولیت کارفرما ازناحیه خسارات ناشی از افعال کارگران (درصورتی که کارفرما تدابیر لازم اتخاذ کرده باشد.)
Felon	جانی ' جنایت کار) .
Felonious	جنایت کارانه ' خیانت آمیز ' جنائی .
" Assault	حمله تبه کارانه .

" Homicide	قتل (جنائی) ، قتل عمدی.
" Intent	قصد جنائی.
Feloniously	جنایت کارانه .
Felony	جنایت ، تبه کاری ، شرارت .
COMPOUNDING A "	چشم پوشی از یك جنایت .
Female	ماده، مؤنث، زنانه .
Feme	زن .
" Sole	زن بی شوهر ، بیوه ، زن مطلقه .
FEOFFEE	انتقال گیرنده زمین.
Feoffment	انتقال زمین باادای تشریفات معین .
Feoffor	انتقال دهنده (زمین).
Ferue naturae (L)	حیوان وحشی .
Fiction	افسانه، قصه ، خیالی، جعل ، وهم ، خیال .
Legal "	حیله شرعی ، تصور حقوقی .
Fictitious	وهمی ، خیالی ، اختراعی ، تقلبی .
" Name	اسم مستعار .
" Payee	مخاطب خیالی ، مؤدی الیه خیالی .
" Plaintiff	مدعی خیالی ، مدعي غیرواقعی ، مدعی تصنعی .
Fidelity bond	تعهد، درستکاری ، تضمین ، راستکاری .
Ftdelity insurance	بیمه که باساس آن مؤسسه بیمه خسارات ناشی از عدم صداقت کارمند یانماینده شخص تحت بیمه را ضمانت میکند .
Fides (L)	اعتماد ، صداقت .
Bona "	حسن نیت .
Mala "	سوء نیت .
Uberrima "	حسن نیت ثابت ، کمال حسن نیت .
Fiduciary	امانت دار ، امانتی ، اعتباری .
" Capacity	اهلیت امانت داری، کفایت شخص که یك معامله را به نفع وضرر شخصی دیگری اجرأ میکند ودر بین آنها کمال اعتماد وراستکاری وجود دارد .

File (V)	تصنیف نمودن ، درپروگرام جاه دادن، درردیف گرفتن ، ثبت کردن .
" Suit	اقامه نمودن دعوی .
" An appeal	درخواست مرافعه طلبی‌دادن،مرافعه طلبی‌زودن مرافعه خواهی کردن .
Filiation	اصل، نسبت فرزندی .
" Proceeding	دعوی ولدیت ، دعوی نسبت .
Final	آخری ، نهائی ،قطعی .
" Disposition	فیصله نهائی .
" Jubgment	حکم نهائی .
FINALIS CONCORDIA	حریف ، طرف .
FINANCES	مالیه ، دارائی .
Public "	مالیه دولتی .
Financial	مالی ، مربوط به دارائی ، مربوط بامورمالی .
" Responsibility	مسئولیت مالی .
" Worth	وضع مالی ، وضع دارائی .
Find (V)	پیدا کردن ،یافتن ،متوجهه شدن ،تشخیص‌دادن .
" For the defendant	فیصله به نفع مدعی علیه .
Finder	یابنده ، متجسس .
" S FEE	اجرتی که بانکدارباشخاصی‌میدهد که‌مشتری برایش پیدامیکنند .
Finding	در یافت، کشف، قرار (محکمه) .
" Of fact	فیصله درباره اصل موضوع .
Fine (V)	جریمه کردن ، تاوان گرفتن .
(n)	جریمه ، تاوان .
Fire insurance	بیمه حریق .
Firearm	اسلحه آتشی ، سلاح ناریه .
Firm (n)	اداره ، تجارتخانه .
Law "	دارالوکاله حقوقی .
(Adj)	ثابت ، راسخ ، عزم قوی ، متین .
" Offer	عرضه بادوام ، عرضه ثابت .
" Name	اسم تجارتی ، عنوان تجاتی .
" FISCAL	مالیاتی ، مختص بمالیه حکومت .

'' *Agent*	نماینده امور مالی .
'' *Policy*	سیاست مالی .
''*YEAR*	سال مالی .
FIT	مناسب ، شایسته، صلاحیت دار، مقتضی، سالم، برابر
Fitness	شایستگی ، لیاقت ، ظرفیت .
Certificate of ''	تصدیق اهلیت ، تصدیق کفایت .
Fix(V)	تعیین نمودن ، برقرار کردن ، نصب کردن ، متمرکز ساختن .
'' *Rates*	وضع نمودن نرخ ، تثبیت نرخ ، تعین نرخ .
Fixed	معین ، مقرر ، ثابت ، محکم .
'' *Assets*	دارائی‌مشخص دارائی ، ثابت .
'' *Liabilities*	دادنی معین، دین ثابت (ازنگاه مبلغ ومیعاد) .
'' *Prices*	قیم معین ، قیم ثابت .
Fixing	انتصاب .
'' *Bail*	تعین نمودن ضمانت .
Price ''	تعین غیرقانونی نرخ (درقوانین انحصاری اضلاع متحده امریکا منع قرار داده شده) .
Fixture	اشیای عقاری بموجب اتصال ، اشیای منقول متصل بر عقار که غیر قابل نقل باشد .
Flag	پرچم، بیرق ، علم .
Law of the ''	قانون پرچم (در کشتی) .
Flagrant	مشهود ، آشکاراً .
'' *Violation*	تخلف واضح ، تجاوز مشهواد، جرم‌مشهود .
Flee(V)	فرار کردن ، گریختن ، مخفی شدن .
'' *From justice*	فرارنمودن ازعدالت .
'' *To the wall*	اتخاذ آخرین تدبیر بغرض رفع حمله قبل ازآنکه به عمل دفاع مشروع پرداخته شود .
Float (V)	شناور بودن (درهوایاآب) ، معلق‌بودن، بجریان افتیدن ، دایر کردن ، انتشاردادن .
'' *A company*	تاسییس‌نمود یك شرکت .
'' *A loan*	انتشار دادن یك قرضه .
Floating	شناور ، متحرك، غیرثابت ، سیال .
'' *Capital*	سرمایه دورانی ، سرمایه آزاد بقصد امورجاریه .
'' *Charge*	تضمین عمومی .
'' *Policy*	بیمه ملکیت هائی که اغلباً تغیر قیمت یاتغیرجاه میدهد .

Foetus	جنین درماهای اخیر قبل ازولادت .
Follow (V)	تعقیب نمود ن ، خدمت کردن ، پیروی نمودن ، ایفانمودن.
" A precedent	ازیك سابقه پیروی نمودن ، پیروی ازسلف .
For	برای ، درمدت ، درعوض ، زیرا .
Challenge a juror " cause	رداصولی عضو هیئت منصفه .
" Collection	بغرض تادیه ، بمنظور جمع آوری .
" Value received	دربدل تادیه .
Forbear (V)	صرف نظر نمردن ، امتناع نمودن ، حوصله بخرج دادن .
Farbearance	بردباری ، حوصله ،اغماض گذشت ، امتناع ،جبر .
Force	قوت ، قدرت ،جبر، اهمیت، نفوذ ، جریان .
" Majeure	آفات سماوی ، حالات مجبره ، قوه مجبره .
Unreasonable "	تعرض اغراق آمیز .
Forced sale	فروش جبری ، فروش تحمیلی .
Forcible detainer	تصرف غیر قانونی که باتشدد صورت گرفته باشد.
Forcible entry	تصرف اجباری .
Foreclose (V)	محروم کردن , سلت کردن .
" A mortgage	قبض رهن عقاری ، قبض عقارتحت رهن بغرض حصول دین .
Foreclosure	سقوط حق اقامه دعوی (نسبت به مرورمیعاد)، قبض
" Sale	فروش ملکیت تحت رهن برای حصول دین .
Foreign	خارجی ، اجنبی .
" Bill of exchange	سند تبادله قابل تحصیل در خارج مملکت .
" Corporation	شرکت سهامی خارجی .
" Divorce	طلاقی که در خارج مملکت حاصل میشود .
" Domicile	محل سکونت یك شخص در خارج مملکت .
" Judgment	حکم محکمه مملکت خارجی .
" Exchange	پول خارجی .
" trade	تجارت خارجی .
Foreigner	شخص خارجی .
Foreman of a jury	رئیس هئیت منصفه .
Forensic	عدلی ، محکمه ای .

" Medicine	طب عدلی .
Foreseeable	عواقب .
Forfeit	تاوان ' جریمه ' مصادره ' ضبط ازطرف حکومت ججر وحرمان .
" Bail	تاوان ' ضمانت .
" A bond	فقدان ضمانت 'عدم تعمیل تعهدات .
Frfeiture	حرمان از حق' حرمان از(ملکیت)باثرضبط 'حرمان.
Forge (V)	جعل نمودن .
" D Check	چك جعلی .
" D signature	امضای ساختگی . مضای جعلی .
Forgery	سند یا امضای جعلی ' جعل در (اسناد یا امضاء)
Form	شکل ' طرز ' صورت ' نوع ' ترتیب ' ورق ' طبقه ' نمونه .
" S of action	شکلیات دعوی ' شکل دعوی .
Legal " s	فورمه قانونی .
Formality	شکلیات ' فورمالیته .
Formula	نسخه ، فورمول ، فورمه .
Fornication	ارتباط جنسی ، زنا .
Forswear (V)	انکار کردن ترك کردن ' (یك عقیده یامسلك) .
Forthwith	دفعتاً ' فوراً .
Fortuitious event	واقعهء غیر مترقبه .
Forum	محکمه یامحل اجتماع خلق برای مباحثه دراطراف امور مملکتی (در روم) .
Law of the "	قانون محل محکمه ' قانون محل اجرای قضاء.
Docrine " non conveniens	اصولی که حسب آن یك محکمه بعلت نفع طرفین یا شاهد رد قضاء میکند .
Forwarding agent	نماینده حمل ونقل .
Found (V)	تاءسیس کردن ' بنیاد گذاشتن .
" A corporation	تاءسیس نمودن یك شرکت سهمی .
Foundation	سرمایه که حسب وصیت بیك امرخیریه اختصاص داده میشود ' وقف' بنیاد، بنیاد گذاری 'موسسه خیریه.
Founded on	بتاسی از .
Founder	مؤسس .

" S shares	سهم الشراکه موسسین ، اسهام موسسین .
Four corners of a document	اصل مندرجات سند .
FOUR CORNERSRULE	قاعده که طبق آن تنها خسارات پیش بینی شده درعقد قابل جبران می باشد .
Fourteenth Amendment	تعدیل شماره ۱٤ قانوناساسی اضلاع متحده امریکاء .
Fractional	کسرات ، کسری ، جزئی .
" Shares	قسمتی ازسهم الشراکه ، قسمتی یاجزئی از اسهام
Franchise	امتیاز ، معافیت ، اجازه نامه .
Exclusive "	امتیاز انحصاری .
" Tax	محصولیکه از درك تأسیس یك شرکت تادیه میشود (مطابق بسرمایه شرکت) ، مالیات برامتیازشرکت .
Franking privilege	معافیت ازمحصول پستی .
Fraternal	برادرانه .
" Benefit association	انجمنی که بغرض تأمین منافع اعضأ تأسیس میگردد
" Insurance	بیمه متقابله .
Fraud	حیله ، تقلب .
Statute of " s	قانونی که برای انعقاد بعضی معاملات مقاوله تحریری را حکم میکند
Fraudulent	حیله کارانه , تقلب کارانه ، متقلب ، شیاد .
Concealment	اخفای حیله آمیز ، اختفای حیله آمیز .
" Conveyance	انتقال متقلبانه (بغرض خساره مند ساختن داین) .
Free	جایز ، معاف ، آزاد ، مجانی ، عاری .
Freedom	آزادی ،استقلال .
" Of speech	آزادی گفتار .
Freehold	مالکیت مطلق .
Freeholder	مالك مطلق .
Freight	کرایه حمل ونقل ، محموله کشتی .
Cost' insurance and " (CIF)	سیف ، سی . ای . اف فروش مال باز دیاد مصرف بیمه وحمل ونقل .
Fresh pursuit	تعقیب بلا فاصله .
Friend of the caurt (see AMICUS curiae)	مشاورمحاکم (انجمن هائی که دریك موضوع تحت بحث درمحاکم نظریه بی طرفانه میدهند) .
Frivolous pleading	صورت حال مضحك ، دفاع مضحك ، مدافعه بی اساس .

Frontage	مظهر ، روی ، نمای عمارت ، روبرو ، مواجهه .
Fronting on	روبرو
Fructus (L)	افزایش (حاصلات) ، مثمر .
" Industriales	محصول کار شخصی ، ثمر کار شخصی .
" Naturales	ثمر طبیعی .
Fruits	ثمر ، میوه ، حاصلات .
" Of a crime	اشیای حاصله جرم .
" Of the land	حاصلات زمین .
Frustration	محرومیت ، عجز ، بطلان .
" Of contract	فسخ معامله بنابرعدم امکان اجرای آن .
Fugitive	فراری .
" From justice	فراری عدل .
Full	مملو ، کامل ، تمام .
" Court	جلسه عمومی محکمه .
" Faith and credit clause	مادهٔ قانون اساسی که باساس آن هریك از دول اضلاع متحده امریکا به قوانین ومحاکم سایردول اعتبار میدهد .
Function	عهد, وظیفه .
Functionary	مامور ، وظیفه دار .
Fund (V)	تدارك نمودن پول.
(n)	وجهه ، صندوق ، پشتی وانه ، ذخیره ، سرمایه ، مبلغ معینی بیك منظور خاص .
Revolving "	وجوه قابل تجدید .
Sinking "	وجوه استهلاکی ، پس اندازی که از مفاد آن دیون مؤسسه تادیه میشود .
FUNDAMENTALBREACH	تخلف ازاهم مقاوله .
Fungible	قابل معاوضه .
" Goods	اجناسی که عوض دارد .
Furnish (V)	تهیه نمودن .
Furtherance	پیشرفت .
Future	مستقبل ، آینده .
" Interests	مفاد حصول شدنی آینده (درملکیت غیرمنقول) .
Futures	عقدیکه دران مدعی‌بهابه آینده وعده داده میشود، خرید وفروش اسناد تجاریه طبق‌نرخی که درآینده پیش بینی میشود .

G

Gain	مفاد ' منفعت · افزایش , ازدیاد .
Gainful	مثمر , پرمنفعت .
'' Occupation	شغل با منفعت .
Gallows	چوبه دار ' رواق .
Gamble	قمار .
Gambling	قمار بازی ' قمار
Game	بازی ' سرگرمی ' شکار ' حیوانات شکار شده .
'' Code	قانون نامه شکار .
'' KEEPER	محافظ شکار' محافظ شکار گاه .
'' Laws	قوانین شکار .
'' Of chance	بازی طالع .
Gaming	قمار بازی .
'' Contract	شرط بستن .
'' AND WAGERING CONTRACT	مقاوله‌شرط وقمار .
Garnish (V)	اخطار دادن ' ابلاغ نمودن .
Garnishe	ثالث دستگیر شده ' شخصی که علیه‌او حکم‌احضار صادر شده ' شخصی که ملکیت یاپول‌مدعی علیه در تصرف اوست .
Garnishment	احضار غیربه محکمه ' احضارنامه به شخصی که ملکیت غیر درتصرف اوست .
Gazettee	جریده .
Official ''	جریده رسمی .
General	عمومی ' کلی ' جامع .
'' Assembly	اسامبله عمومی .
'' Average contribution	سهم گیری مساویانه(در خطرات ناشی‌از نقلیات بحری).
GENTLEMENT AGREEMENT.	عقدمتکی برحسن‌نیت 'عقدعاری از الزام‌قضائی.
Genuine	اصلی ' حقیقی .

QENUS(V)	نوع ٬ جنس .
Gerrymander	تفسيم حوزة های رای گیری بهدف سیاسی .
Gestation	حاملکی ٬ بار داری .
Gestio (V)	رفتار ، رویه ٬ اداره .
Negotiorum ''	شخصی که به میل خود بدون موافقت یا تقاضای شخص دیگر امورش را اداره کند .
GIft	بخشش ٬ هدیه ٬ تعارف ٬ تحفه .
'' *Causa Mortis*	بخشش بعد ازمرگ .
'' *Inter VIVOS*	بخشش در موقع حیات .
Gilt edged	رویه طلاء ٬ ارزش درجه اول .
Gist	علت اساسی ٬ جان مطلب ٬ نکته اساسی .
'' *Of an action*	علت اساسی یك عمل .
Give (V)	دادن ٬ بخشیدن ٬ فرض کردن ٬ معین کردن٬ فروختن ٬ بازشدن .
'' *An bequeath*	بنام ارث دادن ٬ میراث بوردن بوصیت ٬ وصیت کردن به .
'' *Judgment*	قضاوت نمودن .
'' *Notice*	ابلاغ کردن ٬ اخطار دادن .
Glossator	تفسیر نویس .
Go without day	بدون حساب روز زندگی کردن .
Going	روان ٬ رایج ٬ حرکت ٬ رفتار ٬ .
'' *Concern*	شغل فعال ٬ تجارت جاری .
'' *Concern value*	ارزش تجارت جاری .
'' *PPRICE*	قیمت معمولی .
Good	خوب ٬ نیك ٬ نافع ٬ شایسته ٬ ارزنده ٬ کافی .
'' *Cause*	علت مقنعه ٬ موجبه کافی ٬ علت موجبه .
'' *Consideration*	عوض دارای ارزش ٬ عشق وعلاقه طبیعی .
'' *Faith*	حسن نیت .
'' *Title*	سند اصولی .
'' *Will*	شهرت تجارتی ٬ شهرت نیك یك شغل (درامور حسابی) ٬ حسن نیت .

Suspended sentence during " behavior	حکم مؤ جل (درصورت رفتار نیك)٠
Goods	کالا ، جنس ،دارائی منقول
Govern (V)	زمامداری نمودن، حکومت کردن، اداره کردن تسلطیا فتن ، به نظم دراوردن .
Government	حکومت،دولت،حکمرانی٠هئیت اداري.
Fderal "	حکومت فدرالی .
Local "	حکومت‌محلی،اداره‌محلی.
State "	حکومت‌محلی، اداره محلی،حکومت ایالتی‌ه
Governmental	حکومتـــی .
" Agency	نماینده گی دولتی، آژانس حکومتی .
Acting in a " capacity	اجرا آت بسمت ارکان دولتی .
" EFFECTIVENESS	اصول‌موثریت‌اداره .
Governor	والی،حاکم، رئیس(بانك) .
Grace	لطف، مرحمت، بخشایش، دعای قبل از غذا، جناب (دو کهاو کشیشهای بزرك) ، جمال ، ظرافت زیرکی .،
" Period	موعد اضافی برای‌پرداخت .
Days of "	تعداد ایامی که در طول ان امکان پردا خت موجود است،مهلت قانونی،ایام شامل مهلت .
Grude	رتبه،درجه .
Civil service "	رتبه ماموریت ملکی .
Graft	پیوند .
Grand	کبیر، بزرگ ، عمده ، عظیم، اعلی
" Jury	هیئتی که راجع به اتهام یك نفر به مید ، هیأت منصفه تحقیق .
" Larceny	اختلاس ، سرقت .
Grandfather clause	مقررات تبعیضی علیه سیاه پوستان‌درقوانین اساسی ایالات جنوب اضلاع متحده امریکاه .
Grant (V)	بخشش دادن ، برآوردن(خواهش) تصدیق کردن قبول کردن اجازه دادن ، تعهد کردن .
(n)	امداد، بخشش، امتیاز، اعطا ، اعطا .

Grantee	امتیاز گیرند ' بخشش گیرنده .
Grantor	امتیاز دهندهٔ ' بخشش دهنده ' واگذار کننده .
Gratuitous	مجانی ' را یگان ' بی موجب ' بدون عوض .
" Bailment	امانت مجانی .
Grantuity	پاداش ' انعام ' رایگانی' لطف .
Gravamen	شکایت اصلی' اساس (یك اتهام) .
" Of a charge	موضوع یك جرم .
Grievance	شکایت ' تظلم .
Grog ship	کافی (برای مشروبخواری) .
" Act	قانون مراکز تهیه مشروب .
Gross	مطلق ' عمومی' کلی .
" Income	عایدات مجموعی .
" NEGLIGENCE	خطای سنگین .
" Weight	وزن مجموعی .
Group insurance	بیمه دسته جمعی ' بیمه یك گروپ اشخاص .
Guarantee	ضمانت ' تعهد ' تعهدله .
Guarantor	متعهد ' ضامن .
Guaranty (V)	ضمانت کردن ' تعهد کردن .
(n)	ضمانت ' تعهد .
Cuardian	محافظ ' وصی' قیم ' مامور (معاونت اجتماعی) ولی .
" Ad litem	قیم جریان دعوی .
Legal "	قیم که طبق قانون مؤظف باشد .
Guardianship	محافظت ' قیمومت ' وصایت .
Guilt	تقصیر 'جرم .
Guilty	مجرم ' مقصر .
Enter a plea of guilty	اعتراف نمودن به جرم 'اقرار به مجرمیت .

H

Habeas corpus	هبیاس کورپس، تضمین قانون در برا بر توقیف و حبس اختیاری .
Writ of "	امراحضار شخص توقیف شده به محکمه .
Habitation	سکونت ، اقامت ، مسکن ،منزل .
Habitual	معمولی ، هیشگی ، عادی ، اعتیادی .
" Criminal	مجرم اعتیادی .
Hague	هاگ ، لاهه (پایتخت هالیند) .
Hang(V)	آویختن ، بدارزدن ، آویزان شدن ، پهن شدن بدون هدف معین گشتن، افتیدن .
Hangman	جلاد .
Harbor (n)	پناهگاه ، بندر ، رهایش گاه .
Harbor(V)	پنهان کردن ، مخفی نگهداشتن .
" A CRIMINAL	اختفای مجرم .
Harmonize (V)	هم هنگ ساختن ، مرتب نمودن .
Harmoney	هم آهنگ ، انسجام ، توافق، یکدلی .
In " with	موافق با .
Hatch Act	قانونیکه فعالیت سیاسی کارمندان دولتی‌را محدود میسازد .
Have (V)	داشتن ، مالك بودن ، بدست آوردن ، صرف کردن مصاب بودن ، ادعی کردن ، خواهش داشتن . مجبور کردن ، بهتر دانستن.
" And hold	گرفتن ، صاحب شدن .
Haven	بندر ،پناهگاه .
Tax "	مملکتی که‌مقررات آن را جع به محصول تصدی های خارجی خیلی مناسب است .
Hazard	بخت ، تصادف،خطر .
Hazardous	مخاطره آمیز ،احتمالی .
Head	سر ،راس،عدد،جلو،دماغه،آمر،عنوان،موضوع .

HEAD NOTE	خلاصه،اجمال .
" Of a family	رئیس فامیل ،
" Office	مرکز اصلی .
Health	صحت،حال،سلامتی .
"Officer	مامور امورصحیه .
Board of "	هیئت صحیه .
Deaprtment of " Education and welfare	وزارت امورصحی ومعارف .
Hearing	سمع،رسیدگی،محکمه،حس سامعه،مژده .
Fair "	محاکمه عادلانه،رسیدگی مناسب و مقرون انصاف
Preliminary "	استنطاق قبلی .
"De novo	رسیدگی مجدد .
Hearsay	شایعات،افواه .
" Evidence	شهادت نقل قول .
" Rule	قاعده که حسب آن شهادت به نقل قول قبول میشود .
Heat of passion	شدت شوق ، شدت هیجان .
Hedge (V)	محصور کردن ، جلوگیری نمودن ، پنهان شدن، خود را حفظ کردن .
Hegemony	تفوق ، استیلاء ، برتری ، سیادت .
Heir	وارث (برای مرداستعمال می‌شود) .
" Apparent	وارثی که حق وراثت اوباتولد طفل دیگری ازبین نمی رود .
" At law	وارث قانونی .
Heiress	وارثه ، میراث برنده زن .
Hereafter	زین بعد ، آینده ، آخرت ، عقبی .
" Cited as	که درذیل مسمی است ، به قرار ذیل .
Hereditaments	ارث ، مایملك (زمین واموال غیر منقول) ، ملك عقاری ، ارث عقار .
Hereditary	موروثی ، آبائی .
" Succession	وراثت قانونی ، حق میراث بازندگان .
Heretofore	سابقاً ، قبلا .
Heritable	قابل توارث .
High Court	محکمه ابتدائیه برای مسایل عمده (درانگلستان) .
Hi - jack	حمله راهزنان برقاچاق بران مشروبات الکولی .

Hire	اجاره ، اجرت ، کرایه ، مزد .
Hire purchase (Eng)	خرید به قسط ، عقد اجاره خرید (عقدیکه در آن یك مؤسسه تمویلی بین‌بایع ومشتری مداخله کرده شی را از بایع می‌خرد وسپس به مشتری اجاره داده درعین‌حال اختیار خرید را نیز باو میدهد .
Hiring	اجاره ، کرایه .
His Exceltency	جلالتماب .
His Honor	ذات اشرف محترم .
Hold(V)	دردست داشتن ، محکم گرفتن ، دربرداشتن ، منعقد نمودن ، نگهداشتن ، صاحب بودن .
Holder	دارنده ، نگهدارنده ، حامل ، مالك .
" In due course	حامل باحسن نیت (دراسناد تجارتی) .
Holding company	شرکت هالدنگ ،شرکت بزرگی که منافع آن در سایر شرکت ها باندازهٔ زیاد است که میتواندرویه آنهارا ازطریق رای دهی تعیین کند .
Homage	تعظیم ، احترام ، امتنان، اکرام .
Home	خانه ، منزل، وطن .
" Office	وزارت داخله (درانگستان) .
" Rule	حکومت محلی مستقل .
Homestead	مال ومتاع فارم (باملحقات آن) ، خانه بامرافق و مبانی ملحق بان .
" Act	قانون توزیع اراضی .
Homicidal	مربوط به آدم کشی، مربوط به قتل .
Homicide	قاتل ،قتل ، ادم کش.
Excusable "	قتل غیر ارادی .
Felonious "	قتل با احوال مشدده .
Justifiable "	قتل بادفاع مشروع .
Negligent "	قتل خطاء .
Honor (V)	احترام کردن ،نشان اعطاء نمودن ، قبولی دادن حواله ،
" A bill of excnange or check	قبولی دادن یك حواله یا چك .
Honorable	محترم ، عزتمند ، .
Horn book	کتاب قواعد ابتدائی ، .
Hors	برون ، خارج .
Hostage	گرو ، غنیمت .

Hostile	مخالف ، دشمن ، خصم .
« *witness*	شهادت خصومت آمیز .
Hostility	خصومت ، دشمنی ، مخالفت .
Hour	ساعت ، وقت .
DURING business "s	دراوقات کار
House	خانه ، منزل ،مجلس ،اطاق .
" *Of commons*	مجلس عوام .
" *Of correction*	دارالتادیب .
Of lords	مجلس اعیان ، سنا ، مشرانو جرگه .
" *Of representatives*	مجلس نمایندگان ، ولسی جرگه .
Housebreaking	سرقت باشکست درودیوار ،اخلال مسکن ، تخریب
Household	اهل خانه ، خانواده ، خدمه .
Hue and cry	هیاهو ، غریو ، داد وفریاد.
Hung jury	هیئت منصفه که بهتوافق اراء نایل شده نمیتواند
Hunting	شکار .
" *License*	اجازة نامه شکار .
HURT	جرح .
CRIEUONS «	جرح کاری .
Husband	شوهر .
" *And wife*	زن و شوهر .
Hypothecation	رهن گذاری (اموال غیرمنقول)،رهن عقار .
Hypothesis	فرضیه ، نظریه .
Hypothetical question	سوال فرضی.

I

Identification	تشخیص هویت ، تحقیق شخصیت ، اثبات هویت ، تعین هویت .
Identify (V)	یکی دانستن ، تشخیص دادن، هویت‌شخصی راتثبیت نمودن .
Identity	شخصیت مدلی ، هویت ، مماثلت ، مطابقت .
" Of invention	شباهت واختراع به‌طریقه ای که‌مقررات موضوعه زیرپاه شده باشد .
Ignorance	جهل ، بی‌خبری ، عدم معرفت ، عدم اطلاع .
" Of fact	عدم اطلاع ازوقایع ، بی خبری ازیك‌واقعه ،جهل نسبت به حقیقت امر .
" Of the law	عدم اطلاع از قانون ، جهل قانون ، جهل نسبت به قانون .
Culpable	خطای جزائی ، قصور جرمی .
Ignore(V)	چشم پوشیدن ، رعایت نکردن ، انکار نمودن .
" A BILL of indictment	صادر نمودن حکم عدم سمع ، رد کردن ادعانامه.
Illegal	نامشروع ، خلاف قانون ، حرام .
Illegality	بی قانونی ، نامشروع ، غیرقانون .
Illegitimacy	نامشروعی، حرامزدگی .
Illegitimate	نامشروع , حرازده ، ناجایز .
Illicit	مخالف قانون ، مخالف شرع .
Illusory	واهی ،خیالی ، گمراه کننده .
" Contract	مقاوله غیرواقعی ، قرار داد ساختگی .
Imitation	تقلید ، ساختگی ، قلب .
" Of a trade mark	تقلید مارك تجارتی .
Immaterial	معنوی ، بی‌تفاوت . بی اهمیت .
" Fact	واقعه غیر مؤثر در ماهیت دعوی .
" Issue	استنتاج از مطالبی که‌براصل موضوع تاثیرنداشته باشد.

To object to an offer of proof as "	اعتراض گرفتن علیه ادعای اثبات بعلت اینکه باصل موضوع ربطی ندارد .
Immediate	فوری ، مستقیم ، راساء .
" BENEFIT	مفادیکه حین عقد معامله بدست می آید .
" Cause	علت مستقیم .
" Notice	یاداشت فوری ، اطلاع فوری .
Immediately	فوراء ، بلاوقفه ، مستقیماء ، راساء .
Immigration	مهاجرت .
Imminent	نزدیك ، قریب الوقوع .
"Danger such as justifies self defense	خطر فعلی که مستوجب دفاع مشروع گردد .
Immoral	خلاف اخلاق .
" Consideration	تعهد خلاف اخلاق ، عوض خلاف اخلاق .
" Contract	عقدی که موضوع آن مخالف اخلاق باشد .
Immovable	غیر قابل انتقال ، ثابت .
" Property	ملکیت غیر منقول ، عقار .
Immovables	اموال غیر منقول .
Impair (V)	تخریب کردن ، متزلزل ساختن ، ضعیف نمودن .
IMPANEL (V)	ترتیب نمودن .
" A jury	لیست هیئیت منصفه راترتیب نمودن .
Impartial	بی طرف .
" jury	هئیت منصفه بی طرف .
" Witness	شاهد بی طرف .
Impeach (V)	انتقاد کردن ، متهم نمودن به جنایت ، تقدیم اعتراض توسط متهم به پارلمان .
" A Judgment	بریك فیصله ایراد گرفتن ، به یك فیصله اعتراض نمودن
" Public official	تعقیب جزائی علیه مامور دولت ، اتهام مامور دولت بجنایت ، اعلام جرم علیه مامور دولت .
" A witness	ردنمودن یك شاهد ، جرح شهود کردن .
Impeachment	تردید اتهام .
Articles of "	اتهام تحریری علیه مامور دولت .
" Of a witness	تردید یك شاهد .

Impediment	مانع ، مشکل ، سد .
Imperfect	ناقص ، ناتمام .
" *Title*	سند ، ناقص .
Implead (V)	شامل ساختن به دعوی .
" *A third party*	پاه شخص ثالثی را شامل ساختن ، شخص ثالثی راملزم ساختن .
Implication	اشاره ،دلالت،مفهوم(ضمنی) .
Implied	ضمنی،مضمر تذکرضمنی .
CONDITION	قید ضمنی.
" *BY CONDUCT*	ملزوم دررویه.
" *Contract*	مقاوله ضمنی.
" *Easement*	حق ارتفاق ضمنی .
" *Notice*	یادداشت ضمنی، اطلاع ضمنی .
" *Powers*	قدرت ضمنی .
" *TERMS*	مواد ملزوم .
" *Warranty*	تعهداتی که درمقاوله مضمر باشد
Import (V)	وارد نمودن .
Importation	واردات .
Imported	وارد شده .
" *Goods*	اجناس وارد شده .
Imports	اقلام وارداتی، امتعه وارداتی.
Impose (V)	تحمیل کردن وضع کردن .
" *A duty*	گذاشتن یك وظیفه بعهده یك شخص .
" *A tax*	وضع نمودن محصول .
Imposition	تحمیل ،وضع ، عوارض .
Impossibility	عدم امکان ، ناممکنیت .
" *Of performance of a contract*	عدم امکان ایفای یك عقد.
Initial IMPOSSIBILITE	ناممکنیت اجرای مقاوله ازروز عقدآن .
SUBSEQUENT "	نا ممکنیت اجرای یك مقاوله بعلت بروز یك حادثه بعدی .

SUPERVENING "	نا ممکنیت اجرای یك مقاوله بعلت بروز یك حادثه بعدی .
Impossible	ناممکن .
" CONTRACT	شرط ناممکن .
" Contrct	عقد ناممکن .
Impost	مالیات، محصول، حق الامتیاز ، حق الورود .
Impotence	ضعف ، ناتوانی .
" As ground FOR divorce	ناتوانی که علت طلب طلاق شود .
Impound (V)	توقیف نمودن، ضبط کردن .
Imprimatur (L)	منظوری، اجازه طبع .
Imprison (V)	حبس نمودن .
Imprisonment	حبس .
False "	توقیف اختیاری .
ILLEGAL "	توقیف غیر قانونی .
" IN THE FIRST NOISIVID	حبس پولسین عادی.
" IN THE SECOND DIVISION	حبس اصلاحی .
Improbable	غیر محتمل ، بعید .
Improper	نامساعد، نادرست، نامناسب، بی محل .
" Pleading	صورت حال نادرست، صورت دعوای غلط .
" Venue	محلیکه انجا اقامه دعوی ممکن نباشد، اقامه دعوی به محکمه که صلاحیت رسیدگی را نداشته باشد .
Improve (V)	اصلاح نمودن ، بهبود بخشیدن.
Improvement	بهبود ، اصلاح ، ترقی .
Impute (V)	نسبت دادن ، سهیم کردن ، بحساب آوردن .
" D knowledge	اطلاع ضمنی، معلومات ضمنی ، معلومات مضمر .
" D negligence	خطای معنوی ، قصور مضمر (دراطفال) .
" Notice	ورقه اتهام ، ورقه احضار .
In	در، به ، درظرف ، به موقع .
Endorsement " blank	ظهر نویسی به حامل ، ظهر نویسی سفید .
" Bonis	درجمله ملکیت ، به تصرف .
" Bulk	به مقدار هنگفت .
" Camera	در جلسه سری .
" Common	طور مشترك .

" Consideration for	به علت ، دربدل .
Action " equity	دعوی برویت انصاف .
ESSE	موجود ' درحالت وجود .
Facts " evidence	وقایع مورد بحث .
" Extremis	در اخرین دقایق .
" FACT	حقیقتا .
Payment " Full	تادیه کلی .
" PAYMENT " FUTURE	تادیه آینده .
" Haec verba	باوجود عین این کلمات .
Payment " kind	برداخت باجنس .
Contribution "kind	اشتراك باجنس .
LOCO parentis	بعوض والدین .
" Pari delicto	به تصاوی قصور .
" Perpetuity	برای ابد .
Judgment " personam	حکم مربوط به شخص .
Judgment " rem	حکم مربوط به اشیا .
" Posse	امکان .
Quasi" rem	شبهه اشیا .
" Stirpes	از اصول (والدین) بارث بردن .
" Transitu	در حالت ترانزیت .
" Witness whereof	بحیث شاهد .
Inadequate	کم ' ناشایسته .
" Consideration	عدم کفایت عوض ' تعویض نامناسب وغیر کافی
" Damages	عدم کفاهت جبران .
" Remedy at law	راه حلی که باقانون موافق نباشد .
Inadmissable	غیر قابل قبول .
" Evidence	دلیل غیر قابل سمع .
Inalienable	انتقال ناپذیر .
Incapacity	ناتوانی ، عدم صلاحیت .
Legal "	عدم اهلیت قانونی .
Inception	آغاز ' شروع.
Incest	ارتکاب عمل جنسی بانامحارم.

Inchoate	ناقص، ابتدائی، بدوی ، تازه شرع شده .
" Dower	مفادزن به ملکیت شوهر که درصورت فوت او قابل اخذ میگردد .
" Lien	ادعادربرابرملکیت که هنوز تحقق نیافته باشد . سقوط حق حجز، حق حجز ناقص ، اجرا آت حجز که ناقص یاناتمام باشد .
" Right	حقی که هنوز قابل استفاده نیست .
Incidental	اتفاقی، فرعی، جزئی .
POWERS of a corporation	صلاحیت فرعی یك شرکت .
Incite(V)	تحریك نمودن ، انگیختن .
" Another to commit a crime	تحریك نمودن شخص دیگری بارتکاب یك جرم .
Inclose(V)	درجوف جاه دادن وارسال کردن ، احاطه کردن
Inclosure	احاطه ، ضمیمه .
Include(V)	شامل بودن ، گنجاندن .
Income	عاید .
Gross "	سرجمع عاید .
Net "	عاید خالص .
" Tax	مالیات برعایدات .
Incompatiblity	عدم توافق ، عدم تناسب .
" As ground for divorce	عدم سازش منحیث علت طلاق .
Incompatible	ناساز، ناموافق .
Incompetency	عدم لیاقت ، عدم صلاحیت .
Inconpetent	فاقد صلاحیت ، محجور، فاقد اهلیت ، بی کفایت .
" Evidence	دلا یلی که طرف سمع محکمه واقع نشود ، ادله ناقص یاناتمام .
Inconsistent	بی تناسب ، مغایر .
" Pleading	صورت حال بی ربط وتناسب .
Incorporate (V)	آمیختن ، متحدکردن ، صورت قانونی دادن ، تأسیس کردن .
Incorporated	یکجا .
Iucorporation	شرکت ، اتحاد ، انضمام ، الحاق ، شخص حقوقی ، تشکیل .
Articles of "	اساس نامه شرکت .

Incorporeal	غیرمادی ، معنوی .
" Property	ملکیت غیرمادی .
Increase(V)	اضافه نمودن .
" Basic capital	اضافه نمودن سرمایه ابتدائی .
Increment	افزایش ، مفاد .
Incriminate (V)	متهم ساختن .
Incriminating	اثبات کننده اتهام ، اتهام آمیز .
" Statement	گفتار اتهام آمیز .
Incumbent	متکفل ، مفاد برنده ، متصدی ، لازم .
Incumber (V)	تحت ضمانت گذاشتن .
Incumbrance	مانع ، قید ، گرو عقار ، حق رهن درعقار .
Incur(V)	بردوش گرفتن ، سبب‌شدن
" A liability	مسئولیتی را بردوش گرفتن .
Indebtedness	دین ، مرهونیت ، مدیونیت ، قرضداری .
Indecent	زشت ، وقیح ، معیوب ، غیرلائق
" Exposure	اهانت به عفت عام .
Indefeasible	فسخ ناپذیر .
" Right	حقوق غیر قابل فسخ ، حقوق ثابت .
Indefinite	نامعلوم ، نامحدود ، نامعین .
Indemnify(V)	تضمین کردن ، جبران نمودن ، تلافی کردن .
"Ing bond	بیمه تلافی ، تضمین به مقابل خسارات احتمالی ، بیمه زیان .
Indemnitee	کسی که حقش تلافی می‌شود .
Indemnitor	جبران کننده .
Indemnity	بیمه ، غرامت ، تلافی ، تعویض ، امان ، عفو عام مصئوایت ازجزا
" Insurance as a contract of "	بیمه که دربدل تعویضی از ضرر عقدمی‌شود .
" Bond	بیمه تلافی ، بیمه زیان .
" Policy	بیمه تلافی ، بیمه تعویض .
Indenture	عقد دوجانبه ، تعهد دوطرفه .
Independence	آزادی ، استقلال .
Independent	مستقل ، آزاد .
" Auditor	محاسب آزاد .

" Contractor	قراردادی مستقل ، تیکه دار آزاد .
Indeterminate	نامعلوم ، مبهم ، غیرمحدود ، غیرمعین .
" Sentence	حکم مجازات برای مدت نامعین حکم ، مجهول .
Indicia	علامت ، اشارت .
" Of ownership	قرینه مالکیت .
Indict(V)	اتهام کردن ، متهم ساختن به ، ادعا کردن علیه شکایت نمودن علیه .
Indictable	قابل اتهام ، قابل تعقیب ، قابل اعتراض .
" Offensec	صفحه (INDICTMNT) جرمی که از طریق اجراء ات اقامه می‌شود که ، جرمی که جزای آن تر ذیلی باشد .
Indictment	اتهام ، سنداتهام ، اتهام تحریری توسط هیئت تحقیق که‌درمحضر محکمه سوگند خورده وادعی میکند که‌متهم مرتکب‌عملی گردیده که‌قابل مجازات می باشد (درانگلستا) .
Indigent	محتاج ، بینوا .
Indirect	غیر مستقیم .
" Evidence	ادله استنتاجی ، شهادتی که‌از صورت‌اثبات چند واقعه بوجودمی‌آید .
" Tax	مالیه غیرمستقیم .
Indispensiable	حتمی،واجب،ضروری،لازمی،لابدی .
" Party to a suit	طرفی که‌وجود اودردعوی لازمی است طرف اساسی دعوی .
Individually	فرد فرد ، منفردا،شخصاً .
" Liable	مسئول شخصی .
Indivisible	غیر قابل تقسیم ، غیرقابل تجزیه.
" Contract	عقد غیر قابل تجزیه .
Indorse (V)	ظهر نویسی نمودن .
" A check	ظهرنویسی نمودن یك چك .
" A promissory note	ظهرنویسی حجت .
" A BILL of LADING	ظهرنویسی بارنامه .
Indorsee	ظهرنویس شده ، کسی که عمل ظهر نویسی به‌نفع او صورت گرفته.
Indorsement	ظهر نویسی .
Accommodation "	ظهر نویسی بدون عوض به نفع عامل .

Blank "	ظهر نویسی کامل، ظهر نویسی بدون قید اسم ظهر نویسی شده که به موجب آن هر حامل می‌تواند از سند استفاده کند .
Cnditional "	ظهر نویسی مقید به شرط.
Full "	ظهر نویسی اسمی.
restrictive "	ظهر نویسی که معاملات اینده سند را متو قف میسازد .
Speciai "	ظهر نویسی که به اسم شخص معینی اجراء میشود.
Indorser	ظهر نویسی.
Indubitable	بی شبهه، بی چون و چرا ، بی تردید .
Induce (V)	وادار ساختن، موجب شدن، نایل شدن، رغبت کردن، استنتاج نمودن ، استخراج کردن.
Inducement	موثر، موجب ، باعث.
Industrial	صنا عتی .
" *Life Insurance*	بیمه حیات ، متکی بر عقدی که باساس ان موسسه بیمه مرتبا به شخص . تحت بیمه مراجعه کرده وسهم بیمه را اخذ میدارد .
INDUSTRY	صنعت .
Ineligibility	عدم اهلیت برای انتخاب ، شدن عدم اهلیت برای کاندید شدن .
Ineligible	غیر قابل انتخاب .
INEXPEDIENT	نامرغوب .
Infancy	طفولیت، صغر.
Infant	طفل، صغیر .
Infectious	ساری، مکروبی .
" *DISEASE*	مرض مکروبی ، مرض ساری.
Inference	استنباط، نتیجه ، حاصل، استدلال، استنتاج.
Inferior	تحتانی .
" *Court*	محکمه ماتحت .
Influence	نفوذ ، تأثیر .
Undue "	بچه ترسانی ، نفوذ غیرقانونی .
Informal	خارج قاعده ، بی تشریفات ، غیررسمی ، خصوصی .
Information	اتهام ، اطلاع ، خبر ، اعلامیه ، تبلیغ ، پیشنهاد ، استعلام
Criminal "	تعقیب جزائی ، اتهام از طرف عضو خارنوالی تحقیقات جزائی .

Informer	مخبر ' جاسوس .
Infraction	تخلف ' نقض .
Infringement	تجاوز ' تخلف ' شکست ، تخطی .
" Of a patent	تخلف ازحق الاختراع .
" Of a trademark	استعمال غیرقانونی علامه تجارتی متعلق به غیر .
Infringer	جعل کننده ' متخلف .
Ingress	دخول ' اجازه دخول ' مدخل
" Egress and regress	حق عبور ومرور ازملکیت غیر .
Ingrossing	تهیه نقل مطابق اصل .
Inhabit (V)	اقامت نمودن ' سکونت گزیدن .
Inhabitant	ساکن' مقیم .
Inherent	جزءلا ینفک ذاتی.
" Power	قدرت متعلق به ، قدرت ذاتی.
Inherit (V)	بارث بردن .
Inheritance	میراث ، دارائی .
" Tax	محصول تره که .
Initiate (V)	آغاز کردن' آشناساختن .
Initiation	آغاز کردن' آشناسازی .
" Fee	مبلغی که ابتداء بحیث حق الشمول پرداخته میشود
Initiative	ابتکار .
Injunction	حکم محکمه مبنی برمنع قراردن بعضی اعمال مدعی علیه ، نهی .
Interlocutory	حکم موقتی و تقسیم قضایی موقتی .
Perpetual "	حکم قاطع .
Preliminary "	حکم مقدماتی .
Injure (V)	آسیب رساندن .
Injury	آسیب، صدمه ' خساره، خطا واشتباهی که قابل دعواست.
Irreparable "	آسیب علاج ناپزیر .
Personal "	صدمه جانی' صدمه شخصی .
Injustice	بیعدالتی خبط ، محکمه.
Inland	داخلی .
" Bill of exchange	حواله که داخل مملکت قابل حصول باشد .
" Navigation	کشتی رانی داخلی .
" Waters	آبهای داخلی .

Inn	مسافرخانه ' سرای .
Innkeeper	صاحب مسافرخانه .
Innocence	بی گناهی .
Innocent	بی گناه ، بی تقصیر' باحسن نیت .
" Until proven guilty	: شخص بی گناه تازمانیکه قصورش ثابت شود .
" Purchaser	خریدار باحسن نیت .
" Trespass	دخول بی غرضانه درملکیت غیر .
Inns of court	چهارمدرسه حقوق درانگلستان که امتیاز دادن دیپلوم وثبت درجدول وکلای مدافع رادارند .
Innuendo (V)	اشاره کردن .
Inquest	تحقیق .
Coroner's "	تحقیقات قضائی که در صورت قتل شدهد بحضور هیئت منصفه صورت میگیرد .
Inquiry	سوال،تحقیق .
Inquisition	تحقیق ، تفتیش .
Inquisitory system	اصول تحقیقاتی .
INSANE	دیوانه .
Insanity	علالت عقلی .
Insolvency	ناداری ، بی‌بضاعتی .
Insolvent	بی بضاعت ' نادار .
Inspect (V)	وارسی وتفتیش کردن .
Inspection	تفتیش 'وارسی'مراقبت .
Inspector	مفتش .
Installment	قسط .
" Buying	خرید بهاقساط .
Instance	وهله 'مورد' مثال ، دعوی ' التماس صمیمانه
Court of first "	محکمه ریسدگی ابتدائی'محکمه ابتدائیه .
Instigate (V)	برانگیختن ، تحریك نمودن .
Instigation	تحریك .
Institute (V)	دایر کردن .
" An action	دایر نمودن یك دعوی .
(n)	مؤسسه ،انجمن' شخصی که میراث دروهله اول برایش میرسد و مکلف است آنرا بهشخص دیگی برساند.

Institutes of Justinian	(بحث اجمالی دراطراف) قوانینی که تحت فرمانروائی امپراطورژوستینین تهیه شده است .
Instiution	مؤسسه ، موازین حقوقی ، تاسیس ، تعین وارث اصول ورواج معمول .
Public "	مؤسسه عامه .
Instruct (V)	تشریح نمودن ، امر کردن ، اعطای تعلیمات ، رهنمائی کردن دستور دادن .
" *A jury*	شرح مواد قانونی توسط قاضی برای هیئت منصفه به هیئت منصفه محول ساختن .
Instruction	تشریح ، تعلیم دستور تهذیب ، امر ، وصیت ، نصیحت استنطاق ازمتهم ، دستور .
Instrument	سند ، وثیقه ، وسیله .
Law of negotiable " *s*	قانون اسناد تجارتی .
Insubordination	نافرمانی ، عدم اطاعت .
Insufficient	کم ، غیر مکفی ، فقدان .
" *Evidence to support the verdict*	فقدان دلایلی که بتواند اثبات حکم نماید .
Insurable	بیمه شدنی .
INTEREST	مصالح ومنافعی (مربوط ملکیت بایك شخص) که قابلیت بیمه شدن را داشته باشد .
Insurance	بیمه .
Accident "	بیمه حوادث ووقائع ، بیمه مصائب .
Automobile "	بیمه حوادث ترافیکی .
Burglary "	بیمه سرقت .
Casualty "	بیمه حوادث ، بیمه صدمه ملکیت باثر حوادث .
Classes of "	انواع بیمه ، مسایل قابل بیمه .
Employer's liability "	بیمه کار گران ومستخدمین واجیران ازوقائع وخطرات ناشی از کار .
Fidelity "	بیمه امانت داری وصداقت اعمال خادم .
Fire "	
Indemnity "	بیمه تلافی ، بیمه جبران خساره ، بیمه تعویضی .
Liability "	بیمه علیه مسئولیت احتمالی ، بیمه ازخطرات .
Life "	بیمه حیات
Marine "	بیمه وسائط نقلیه بحری ، بیمه باروسائط نقلیه بحری
Motor vehicle "	بیمه ترمیم عراده جات .

Mutual "	بیمه متقابله .
" Adjuster	تسویه کننده بیمه ، اصلاح کنندهٔ بیمه ، تصفیه کننده بیمه .
" Agent	نمایندگی بیمه .
" Broker	دلال بیمه .
" Commissioner	کمیسار بیمه ، ناظر بیمه .
" Company	شرکت بیمه .
" Policy	عقد بیمه ، قرارداد بیمه .
" Premium	سهمیه بیمه ، قسط بیمه .
Insure (V)	بیمه کردن ، ضمانت کردن .
Insured	بیمه شده ، تحت بیمه .
Insurer	بیمه کننده .
Insurrection	شورش ، بغاوت .
Intangible	نامحسوس ، غیر قابل احساس ، غیرمادی .
" Property	ملکیت غیرمادی (حجت ، سندقرضه ...)
Integrated	توأم ، متحد ، مکمل .
" Bar	انجمن وکلای مدافع که عضویتش اجباری است.
" Writings	توحید وثیقه .
Integration	انضمام ، کامل سازی .
Integrity	تمامیت ، درستکاری .
Intelligibility	وضوح ، قابلیت فهم ، صراحت .
Intend (V)	درنظرداشتن ، قصدکردم ، عزم نمودن ، اراده کردن .
Intendment	اراده حقیقی ، روحیه (یك عبارت برخلاف نص آن)
Intent	قصد ، هدف ، عزم ، نیت ، اراده .
Intention	نیت ، منظور ، مرام ، غرض ، قصد .
STATEMENT OF "	اظهار قصد .
Intentional	ارادی ، عمدی ، قصدی .
Inter	بین ، درجمله .
" Alia	ضمن اشیای دیگر ، درزمره دیگراشخاص .
" PRAESENTES	بین اشخاص حاضر .
" VIVOS	بین اشخاص زنده ، ازیك شخص زنده به شخص زنده دیگر .
Intercourse	مراوده ، ارتباط

Sexual "	مراوده جنسی.
Interdict (V)	منع کردن، نهی کردن .
Interdiction	نهی ، منع ، تحریم .
Interest	ربح ، سود ، مفاد ، علاقه ، مصلحت ، باعث ، سهم
" In property	مفاد درملکیت .
Absolute "	مفاد غیر مشروط ، مفاد مطلق .
Conditional "	منفعتی که مقید بیك شرط باشد .
Compound "	ربح مرکب ، ربحی که از اصل دین وربح آن حاصل میشود .
Joint "	مفاد مشترك .
Simple "	ربح ساده ، ربح اصل سرمایه یادین .
Intrested party	شخص ذیعلاقه .
Interference	مداخله .
Interim	موقت ، درغیاب .
" Order	امر موقت .
Interlocutory	موقتی .
" Order or decree	حکم یافرمان موقتی .
Intermediary	وسیط
Intermediate (V)	وساطت کردن .
Internal	داخلی .
" Revenue Service	شعبه عواید داخلی .
International	بین المللی .
" Court of Justice	محکمه بین المللی عدالت
" Law	حقوق بین الدول .
Private " law	حقوق بین الدول خصوصی .
Public " law	حقوق بین الدل عمومی .
Interpleader	حکمی که درضمن دعوی راجع به ملکیت یك شی که از طرف چندین نفر مطالبه میگردد . صادر میشود .
Interposition	اصولی که حسب آن دریك فدراسیون یکی از یالات می تواند امر حکومت مرکزی را بحیث تجاوز ازقانون اساسی رد کند .
Intepret(V)	ترجمه کرن ، تفسیر نمودن .
Interpretation	تفسیر ، ترجمه .

Interrogatories	استنطاق .
Interruption	قطع ، انقطاع ، وقفه .
Intersection	محل تقاطع ، نقطه مشترك .
Interstate	بین ایالات (دراضلاع متحده امریکا) .
" *Commerce*	تجارت بین ایالات (دراضلاع متحده امریکا) .
" *Commerce Commission*	کمیسیون تجارت بین ایالات (در اضلاع متحدة امریکا) .
Intervening	دخیل ، دخالت، واسطه
" *Act*	فعل دخیل ، عمل دخیل .
" *Agency*	عامل دخالت کننده ، نماینده میانجی گری
" *Cause*	سبب دخیل .
" *Force*	قدرت دخیل .
INTERVENOR	مداخلت کننده دردعوی .
Intervention	مداخله ، ورود شخص ثالث در دعوی
Intestacy	عدم وصیت ، فوت بی وصیت نامه .
Intestate	بی وصیت .
" *Laws*	مقرراتی که درصورت عدم وصیت نامه بالای میراث تطبیق میگردد .
" *Succession*	توارث بی وصیت .
Intimidation	تخویف ، بچه ترسانی ، ترساندن ، دربیم افگندن
Intoxicated	مست ، نشه.
Intoxicating	سکرآور ، مست کننده .
Intoxication	مستی بی خودی .
Intrastate	داخل ایالت .
" *Commerce*	تجارت داخلی یکی از ایالات اضلاع متحده امریکا تجارت ایالتی
Intrinsic	ذاتی ، درونی ، جوهری ، حقیقی ، در حد ذات خود ،
Intruder	مزاحم ، مخل .
Intrusion	دخول ، غضب تجاوز .
Inure (V)	افزودن .
" *To the benefit of creditors*	افزودن به نفع دائنین .
Invalid	عاطل ، بی اعتبار .
Invasion	هجوم ، تعرض ، تخطی .

" Of privacy	تعرض به خلوت یك شخص .
Invent	اختراع کردن ، بافتن(دروغ)
Invention	اختراع .
Iventor	مخترع .
Inventory	فهر ست موجودی .
Invest (V)	سرمایه گذاری کردن .
Investigation	تحقیق .
Investiture	مراسمی که درجمعیت های ملوك الطوایفی توأم باانتقال ملکیت زمین اجرأ میشود .
Investment	سرمایه گذاری .
Inviolability	مصئونت .
Inviolable	مصئون .
Invitation	دعوت ، تقاضا .
Invitee	مدعو .
Invoice (V)	صورت حساب دادن ، ترتیب دادن صورت حساب ، ترتیب کردن بیلجك .
(n)	صورت حساب ، فهرست حساب ، لست حساب ، بیجك .
Commercial "	صورت حساب تجارتی.
" Price	قیمت محل فروش .
Involuntary	غیر ارادی ، بدون خواهش .
" Bankruptcy	افلاس بخطا ، افلاس غیر ارادی .
" Discontinuance	وقفه غیر ارادی .
" Manslaughter	قتل غیر ارادی ، قتل غیر عمدی .
" Servitude	وضعی که یك شخص را بدون رضایتش مجبور میسازد برای شخص دیگری کار کند.
IOTA	یك ناخن(پیمانه) ، ذره.
" Of evidence	یك ذره دلیل .
Ipso facto	باتکاء به خودواقعه .
Ipso jure	باتکاء برمطلب قانون ، باثرقانون .
Irregular	بی نظم ، بی قاعده.
" Endorsement	ظهرنویسی خلاف اصول.
Irregularity	بی نظمی ، بی قاعدگی.
Irrelevancy	عدم ارتباط .
Irrelevant	بیجاه ، بی ربط ، بدون ارتباط ، غیر مقبول .
" Answer	جواب بی ربط ، جواب خارج ازموضوع .

Evidence	ادله غیرمقبول ' شهادت غیروارد به دعوی .
Irreparable	جبران ناپذیر .
" *Injury*	خساره جبران ناپذیر ' ضرر غیرقابل تعویض .
Irrepleviable	غیرقابل رهائی درقید ضمانت .
Irresistible	غیرقابل مقاومت .
" *FORCE*	قدرت مقاومت ناپذیر .
" *Impulse*	تحریك غیرقابل مقاومت ' جنبش مقاومت ناپذیر .
Irrevocable	فسخ ناپذیر .
" *Letter of credit*	لیتراف کریدت که قابل فسخ نباشد ، اعتبار نامه فسخ ناپذیر .
Issue (V)	انتشار دادن ' صادر نمودن .
(N)	انتشار ' نتیجه .
Item	فقره ' قلم .
Itemize (V)	جزء دادن (یك حساب) .

J

JAIL	زندان ، محبس .
jailer	زندانبان ، نگهبان محبس .
Jeopardy	معروض به محاکمه ، خطر ، مخاطره ، محکوم کردن .
Double "	اصولیکه مانع محاکمه مجدد یك شخص برای عین جرم میگردد ، اصولیکه طبق آن هیچکس نباید بعلت یك جرم دوبار محکوم به حبس گردد .
Jettison	بدریا ریختن ، بدریا ریختن قسمتی از بار کشتی برای نجات از غرق شدن
Jobber	دلال ، باالمقطع کار ، دلال اسناد بهادار .
John Doe	اسم فرضی (احمد ، زید) .
join (V)	ملحق شدن ، شرکت کردن .
Joinder	اشتراك ، اتحاد ، پیوستن به شخص دیگری درجریان دعوی ، تقارن .
" Of actions	اقامه چندین درخواست دریك دعوی ، گنجاندن چندموضوع دریك دعوی .
" OF parties	اختلاط چند شخص بصفت مدعی یامدعی علیه .
Joint	مشترك .
" And sevral liability	مسئولیت فردی و دسته جمعی ، مسئولیت مشترك ومنفرد .
" Bank account	حساب بانکی مشترك .
" Enterprise	عمل مشترك ، تصدی مشترك .
" Interest	منفعت مشترك .
" Stock company	شرکت سهامی .
" Venture	تصدی مشترك ، همکاری وسرمایه گزاری مشترك
Jointly	مشترکاً .
" and severally liable	مشترکاً ومنفرداً مسئول .
Journal	ژورنال ، روزنامچه .
" Entry rule	اصولیکه بر طبق آن میتواند دفاتر شوری رابغرض آنکه ایایك قانون اصولاتصویب یافته ملاحظه نمود.
Judge	قاضی ، داور .
" Advocate	مدعی العموم درمحکمه نظامی ، مفتی محکمه نظامی قاضی محکمه عسکری .

" Made iaw	قواعد حقوقی که باثر فیصله های محاکم تشبیت یافته است ' سیستم حقوقی که درآن نظریات وتصمیمات قضات که بصورت سابقه قضائی درآمده حکم قانون را پیدا می کند .
Judgment	فیصله ' قضاوت ، حکم ' محاکمه ' رای ' فکر .
Consent "	فیصله که موجب رضاء طرفین واقع میگردد (مخصوصا درقوانین ضد انحصاری امریکا) .
***Def**ault "*	فیصله غیابی ، حکم غیابی .
Final "	فیصله قطعی ' حکم نهائی .
*For**e**ign "*	فیصله محکمه خارجی .
Interlocutory "	حکم مؤقت ' فیصلی موقت (در امور قضای مستعجله)
*" **Cre**ditor*	دائینی که فیصله محکمه رادردست دارد ' داین قانونی.
" Debtor	مدیونی که حکم محکمه علیه اوصادرشده باشد .
" In pesronam	فیصله علیه شخص معین .
" In rem	فیصله علیه ملکیت خاص .
" On the merits	فیصله براصل دعوی ' حکم صادر برموضوع دعوی
*Judi**ca**ture*	قوه قضائیه ' مامورین قضائی ' قضاء .
Judicial	قضائی ، مختص به محاکم .
*" Branch of the **g**overnment*	قوه قضائی دولت ' رکن قضا .
*" **Discretion***	استقلال قضائی .
" Notice	قدرت قاضی درپذیرفتن بعضی وقایع بدون آنکه ادله اثبات اقامه شده باشد ،قرارقاضی درپذیرفتن مسایل ودلایلی که معمولا تردید نمیگردد .
" Power	قوه قضائیه .
*" Pr**oceed**ing*	دعوی قضائی ، اجراات قضائی .
" QUESTION	منازعه قضائی ' مسئله تحت صلاحیت قضا .
" Remedy	تدبیر قضائی ' تجویز قضائی .
Judiciary	قوه قضائیه ، قضائی ' مربوط به محاکم .
Jump bail	ضمانت را رعایت نکردن ' فرارکردن شخصی در حالیکه ضامن یا کفیل داده
Jura (L)	حقوق .
Jural	حقوقی .
Jurdical	قضائی ، محاکموی .

Jurisconsult	حقوق دان ، فقیه، قانون دان .
Jurisdicion	صلاحیت قضائی ، حوزه صلاحیت ، حق رسید گی ، قلمرو قضائی .
Concurrent "	صلاحیت قضائی که متعلق به دو مرجع باشد، صلاحیت قضائی مشترك وموافق .
Excess of "	تجاوز از صلاحیت .
Exclusive "	صلاحیت خاص، صلاحیت قضائی منحصر به رسید گی از نوعی قضایا .
Foreign "	صلاحیت محکمه خارجی .
Limited "	صلاحیت محدود .
" ON HIGH SEAS	محاکم امور بحری .
Jurisdictional	مربوط به امور قضاعی.
" plea	دفع شکلی (مبنی بر عدم صلاحیت محکمه برسید گی دعوی)
Jurisprudence	رویه قضائی، علم تفسیر قانون، مجموعه تصمیات قضائی محاکم .
Jurist	عالم حقوق ، فقیه ، متخصص حقوق مدنی یا حقوق بین الدول خصوصی .
Juristic	حقوقی.
" Act	عملی که عواقب حقوقی دارد، عمل قانونی، عمل حقوقی.
Juror	عضو هیئت منصفه .
Jury	هئیت منصفه یك گروب اشخصاصی که بعد از سمع جریان وروید اد قضیه در محکمه راجع به الزام وعدم الزام متهم رای مید هند.
Grand "	هیتی که راجع به اتهام یك شخص نظریه مید هد هیئت منصفه تحقیق.
Hung "	هیئت منصفه که قادر به اخذ تصمیم راجع به الزام متهم نبوده انتخاب هعیت جدیدرا ایجاب میکند .
Petit "	هیئت منصفه که در محکمه حضور داشته وموقع رسید کی قضایای مدنی وجزائی اظهار نظر میکند.
Commissioner	مامو دولت که مؤظف ترتیب جدول اسماء هیئت منصفه میباشد .
Impanel a "	لیست هعتت منصفه را ترتیب دادن.
Jus (L)	حقوق، قانون ، حق.
" Ad bellum	حق اعلام جنگ .

" Gentium	حقوق بین‌الدول .
" IN BELLO	قوانین بین‌الدول حرب .
" Soli	مقررات حقوقی محل واقعه ، اصل حقوقی قانون عرفی انگلیس (کامن لاو) که مطابق آن تابعیت طفل روی محل تولداوتعیین می شود .
Just	درست، عادلانه .
Justice	عدالت .
" Of the peace	محکمه صلحیه .
Justiciable	قابل محکمه ، مورد محکمه .
" Controversy	منازعه که ازطریق قضائی قابل فیصله باشد ، قضیه قابل محاکمه .
Justifiable	موجه ، قابل دفاع ، قابل قبول .
" Cause	موجبه معقول، علت معقول، علت مشروع، عذر قانونی .
" Homicide	قتلی که قانون جواز میدهد ، قتل درحالت دفاع مشروع ، قتل مجاز .
Justification	دلیل تبرئه ، حقانیت، تزکیه .
Justified	متکی برحق ، با اساس.
Justness	صحت ، عدالت ، حقانیت ، حق .
Juvenile	خورد سال .
" Courts	محکمه اطفال وخورد سالان .
" DELINQUENT	مجرمیت طفل وخورد سالان .
Juxtaposition	پهلوی هم گذاری .

K

Kazy	قاضی .
Keep (V)	حفظ کردن ، رعایت کردن ، برگذارنمودن، برقرارداشتن .
" Proper records	یك جریان راطور مرتب ومنظم ثبت کردن .
Keeper	نگهبان ، پرستار .
Keeping	رعایت ، حفاظت .
" A gambling house	اداره محل تفریح وبازی (قمار) .
" Books	وجیبه ترتیب حساب ودیوان ، دفترداری اصولی.
" The peace	حفاظت صلح .
Key (adj .)	کلید .
Kidnap (V)	ربودن اطفال ، اختطاف .
Kidnmapping	بچه دزدی ، ربودن (اطفال زنان ومردان) .
Kill (V)	به قتل رساندن .
Killed	مقتول .
Kin	نژاد ، فامیل ، اقارب .
Kindred	اقربا ، اهل ، خویشاوندی ، متشابه .
King	پادشاه .
Kingdom	سلطنت ، پادشاهی ، مملکت ، قلمروسلطنت .
King 's evidence	اطلاع دادن ازشرکای جرم باثروعهده معافیت ، عذر قانونی تبرئه کننده .
Kleptomania	وسواس دزدی ، جنون سرقت .
Knock down	ضربه چکشی مزایده کننده که معنی اعلام فروش را یکی از داوطلبان دارد .
Know (V)	دانستن ، فهمیدن .
" ALL men by these presents	جمله مقدموی که درتحریرمقاولات انتقالی کهنه معمول است .
Knowingly	عمداً ، باعلم به موضوع ، عنفاً .
" And wilfully	عمداً وارادتا ، عالماً وعامداً .
Knowledge	اطلاع ، فهم ، دانش ، علم ، معرفت ، جزت .
Kuown	معلوم ، معروف ، مشهور .
Koran	قرآن مجید ، مصحف شریف ، فرقان .

L

Labor	کار ، زحمت ، کارگر .
" Dispute	منازعات بین کارگر و کارفرما .
" Union	اتحادیه کارگران .
Laborer	کارگر ، عمله .
Laches	اهمال ، قصور ، سهل انگاری ، میعاد .
Estoppel by "	فقدان حق اقامه دعوی باثر اهمال .
Lack	فقدان ، کمبود ، عدم ، احتیاج .
" Of jurisdiction	عدم صلاحیت .
Lacuna	خلا .
" In the law	خلای قانونی ، خالیگاه قانونی .
Lading	بار کردن ، حمل کردن .
Bill of "	بارنامه .
Lame duck president	رئیس دولت که امتیازات او بعلت تعین عوضش کاسته شده است ، رئیس جمهور که دورهٔ انتخابش بپایان رسیده .
Land	سرزمین ، خاك ، ملك .
" Grant	اعطای زمین دولتی .
" Tax	مالیات زمین .
Landlocked	محاط به خشکه .
Right of transit for " countries	حق ترانزیت ممالك محاط به خشکه .
Landlord	مالك (زمین) ، مؤجر ، صاحب مهمانخانه .
" And tenant	مالك ومستاجر ، موجرومستاجر .
Lands	املاك ، اموال موروثی .
" Tenements and hereditaments	زمین و کلیه حقوقی که به آن ملحق است .

Language	لسان ، زبان ، کلام ، عبارت ، اسلوب ،
Narrowly construe the " of a statute	تفسیر محدود مطالب قانون .
Lapse (V)	سقوط کردن، سلب شدن ، سپری شدن، از دست رفتن.
(n)	خطا ، اشتباه ، سقوط ، مرور (زمان) ، سقوط حق بمرور زمان .
Lapsed	معزول ، از اعتبار افتاده .
" Insurance policy	عقد بیمه باطل .
Larcenous	دزد ، فعلی که سرقت محسوب شود .
" Intent	قصد سرقت .
Larceny	دزدی ، سرقت .
Grand "	سرقت مبالغ هنگفت .
Petit "	سرقت مبلغ کوچك ، سرقت ناچیز .
Lascivious	شهوانی ، شهوت انگیز .
Last	آخرین .
" Clear chance doctrine	اصولی که مسئولیت را بردوش شخصی میگذارد که میتوانست مانع بروز یك حادثه گردد .
" Will and testament	آخرین وصیت (راجع به دارائی عقار) ، وصیت آخرین دروقت موت .
Court of " resort	محکمه صاحب صلاحیت قاطع ، محکمه نهائی (محکمهٔ که آخرین مرجع استدعا در قضیه مورد نظر باشد) .
Latent	پنهان ، خاموش .
" Defect	نقص مخفی .
Law	حقوق ، قانون ، عدل .
Adjetive "	مقررات اصول محاکمه .
Administrative "	حقوق اداره (درانگلستان شامل احکام اداری و کنترول قضائی اداره میباشد) .
Admiralty "	حقوق بحر ، قانون بحریه .
Bankruptcy "	قانون افلاس .
Canon "	قوانین دینی .

Case "	رویه قضائی .
Civil "	حقوق مدنی .
Commercial "	حقوق تجارت .
Common "	حقوقی که ازفیصله های محاکم بوجود آمده است.
Constitutional "	قانون اساسی ، حقوق اساسی .
Criminal "	حقوق جزاء .
Customary "	حقوقی که متکی‌برسم ورواج باشد، حقوق‌تعاملی.
International "	حقوق بین الدول .
Martial "	حالت اضطرار .
Mercantile "	قانون تجاری ، حقوق تجارت .
Military "	قوانین اردو .
Municipal "	حقوق داخلی .
Natural "	قوانین طبیعی .
Penal "	حقوق جزاء .
Personal "	حقوق احوال شخصی .
Positive "	قوانین وضعی ، حقوق وضعی .
Private "	حقوق خصوصی .
Probate "	حقوق وراثت .
Public "	حقوق عامه .
Unwritten "	حقوق غیر مدون ، حقوق غیرمکتوب .
" *Merchant*	قانون تجارت ، حقوق تجارت .
" *Of EVIDENCE*	مقررات مربوط بوسایل اثبات .
" *Of the flag*	قوانین پرچم .
" *Of the land*	قوانین داخلی ، قانون مملکت .
" *Of PROPERTY*	حقوق عینی .
" *Of TORTS*	حقوق مسئولیت های مدنی .
" *Reporis*	رویداد فیصله های محاکم .
Lawful	مشروع ، قانونی .
" *Age*	سن قانونی .
" *Entry*	دخول مشروع .
Lawless	بی قاعده ، بی قانون .

Laws	قوانین .
'' Of the several states	قوانین هریك از ایالات اضلاع متحده امریکا .
'' Of war	قوانین بین الدول حرب .
Lawsuit	اقامه دعوی ' دعوی ' قضیه .
Lawyer	قانون دان .
Luyman	امی'عامی، خارج از حرفه یامسلکی .
Leading	عمده، رهنماء ،اساسی .
'' Case	قضیه وضع کننده قاعده حقوقی .
''Question	سئوالی که به شاهد طوری متوجهه ساخته میشود که جوابش به اسانی داده شده بتواند .
Learned	عالم،دانشمد،علمی .
'' In the law	متبحر در مسایل قانونی' عالم‌قانونی .
Learning	علم،دانش'معرفت'درس .
Lease (V)	اجاره دادن'اجاره گرفتن.
(n)	اجاره' عقداجاره'مدت اجاره .
Leasehold	اجاره داری ' موجر ، مستاجر ' عین مستاجره (زمین که به اجاره‌داده‌شده) .
Leave (V)	ترك‌نمودن، رها گردن ،دست کشیدن از ،عازم شدن
(n)	اجازه ' رخصت ، اذن ،استیذان .
'' Of absence	اجازه‌مرخصی ، اجازه‌غیبت .
'' Of court	اجازه‌محکمه .
Ledger	دفتر کبیر' دفتر گل
Legacy	میراث' ارث'ترکه .
General ''	میراثی که مستحقین آن‌بصورت عمومی تعین شده باشد
Residuary ''	باقیمانده میراث که بعد ازتوزیع به سایر میراث خوران باقی می‌ماند .
Specific ''	میراثی که‌درآن‌سهم‌هریك‌از مستحقین آن‌تعین شده باشد .
Legal	قانونی'مشروع.
'' Age	سن‌قانونی.
'' Consideration	تعویض قانونی'علت یاسبب قانونی'باعث یاموجبه قانونی.
'' Incapacity	عدم اهلیت قانونی .

" *Remedy*	علاج قانونی ' تدبیر قانونی .
" *Tender*	پول بااعتبار ' پول قانونی .
" *ENTITY*	شخصیت حکمی .
" *Ethics*	دساتیر اخلاقی (برای وکلای مدافع) .
" *Insanity*	علالت عقی مطابق مقررات قانونی .
" *Interest*	مفاد قانونی .
" *Liabilty*	مسئولیت قانوتی .
" *notice*	یادداشت قانونی ، اعلان قانونی .
" *Presumption*	قرینه قانونی .
" *Proceeding*	دعوی حقوقی ، اجراءات محکمه بغرض تثبیت حق یاتعین تأمینات
" *RELATIONSHIP*	ارتباط حقوقی .
" *Rpresentative*	وکیل قانونی ' نماینده قانونی .
" *Reserves*	ذخایر قانونی (ذخایر بانکی) .
" *Residence*	مسکن قانونی ، اقامتگاه قانونی .
Legalization	تصدیق امضاء .
Legalize (*V*)	تصدیق‌نمودن‌یک‌سند' به‌یك سنداعتبارقانونی‌دادن '
Legally	قانونا ، شرعا .
" *Adopted*	امریکه قانونا منظور شده باشد.
" *Competent*	صلاحیت متکی برقانون .
" *constituted*	آنچه قانونا مرتب شده باشد .
" *Liable*	قانونامسئول .
Legatee	میراث خوربوصیت ' موصی‌له .
Residuary "	عصبه ، وارثی که بقیهٔ ترکه را (بعدفرض‌ذوی النروض) اخذ کند .
Legation	سفارت خانه ، نمایندگی .
Legator	وصیت کننده ' موصی .
Legislate (*V*)	قانون گذاری نمودن .
Legislation	قوانین ومقررات ' تقنین ، قانونگذاری .
Legislative	تقنینیه قوهٔ مقننه ، قانونی .
" *Act*	قانون .
" *Branch of the goyernment*	قوه تقنینیهٔ دولت ، رکن تقنینیهٔ دولت .
" *Power*	قوهٔ مقننه .
Legislator	مقنن ، قانون گذار .

Legislature	هئیت مقننه ، مجلس قانون گذاری .
Legitimacy	حقانیت ، مشروعیت ، صحت ، قانونیت ، ولدنسبی .
Legtimate (V)	مجاز قرار دادن ، مشروع اعلام نمودن ، قانونی ساختن ، حلال گردانیدن.
(adj)	مشروع ، قانونی ، حلال زاده .
Legitimation	قانونی کردن یك طفل نا مشروع بوسیله ازدواج رسمی والدین او ، تصدیق شرعی یاقانونی .
Lend (V)	قرض دادن ، اعانت کردن ، تن دادن .
Lender	قرض دهنده .
Lessee	مستئاجر ، اجاره دار .
Lssor	اجاره دهنده ، موجر .
Let (V)	اجاره دادن ، بـه کـرایه دادن ، واگذاشتـن ترك دادن
" Bids	اعلان داوطلبی نمودن .
" A CONTRACT	پذیرفتن یك عرضه .
Lethal	کشنده ، مهلك .
" Weapon	سلاح مهلك .
Letter	نامه ، مکتوب .
" Of credence	اعتبار نامه .
" Of credit	لتراف کریدت .
Letters rogatory	درخواست یك محکمه به محکمه دیگریکه درخارج حوزه آن مملکت قرار دارد بغرض سمع مجدد اقوال شهود اززبان خود شان .
Letters testamentary	اجازه نامه یك محکمه مبنی برتعین یك شخص برای انجام دادن امور وصایت شخص متوفی کرایـه .
Letting	دهی ، اجاره دهی .
Leviable	قابل مالیه بندی ، قابل وضع مالیه .
Levy (V)	اخذ عسکر ، جمع آوری نمودن عساکر ، تحصیل نمودن مالیات .
(n)	تحصیل مالیه ، اخذ عسکر ، وضع مالیه .
Lewd	بی حیا ، فرو مایه ، شهوت پرست ، عامی ، بیسواد
Lewdness	بی عفتی ، شهوت رانی ، فجور ، فساد ، فسق .
Lex (L)	قانون .
" Fori	قانون مملکت مربوط محکمه .

" Loci	قانون محل ارتکاب ، قانون عرفی محلی .
" Talionis	قانون تالیون ، قصاص .
Liability	مسئولیت .
Absolute "	مسئولیت مطلق .
JOINT "	مسئولیت یکجائی .
JOINT AND SEVERAL "	مسئولیت انفرادی ودسته جمعی .
" Insurance	بیمه تقصیر ، بیمه خسارات وارده بغیر .
STRICT "	مسئولیت جدی .
STATUTORY ,,	مسئولیت متکی برموادقانون .
TORTUROSTORWOC "	مسئولیت مدنی ناشی ازجرم .
Liable	مسئول .
Libel (V)	افترابستن، توهین نمودن ، هجو (توسط نشرات).
(n)	توهین، سهو، افترأ، داد خواست ، عریضه (درامور بحریه ودینی) .
Libellant	درخواست کننده ، خواهان ، مدعی (در محاکم امور بحریه ودینی) .
Libellee	مدعی علیه (در امور بحریه ودینی) مدعی علیه .
Libellous	بدنام کننده ، توهین آمیز .
" Per quod	اظهاراتی که جنبهٔ توهین آن ثابت شده بتواند ، نشرات توهین آمیز مشکوك .
" Per se	بدنام کن بالذات ، توهین آمیز بدون اثبات ضرر .
Liberal	لیبرال ، آزاد ، آزاد فکر ، مستقل الرأی .
" Construction of a statute	تعبیر وسیع قانون .
Liberty	آزادی ، استقلال .
" Of contract	آزادی عقد قرارداد .
" Of speech	آزادی گفتار .
Civil liberties	آزادی های اساسی ، آزادی های مدنی .
American CIVIL Liberties Union (ACLU)	انجمن خصوصی امریکائی مرکب ازاشخاصیکه به نفع آزادی های مدنی مجادله میکنند .
License (V)	اجازه دادن، مرخص نمودن .
(n)	لاسنس، اجازه نامه .

Licensee	صاحب اجازه ٬صاحب امتیاز .
Business ''	شخصی که ملکیت شخص دیگری را برای عقد یك معامله معرفی میکند .
Licensing authority	مقام امتیاز دهنده .
Licensor	امتیاز دهنده، جواز دهندهٔ .
Lie (n)	دروغ .
'' *Detector test*	وسیله تشخیص دروغ .
Lie (V)	دروغ گفتن، دوام نمودن .
Action will not ''	عدم موجودیت اسباب اقامه دعوی.
Lien	حق حجز، حق حجزا موال مدیون جهت تادیه دین٬ حق رهن .
Lienee	متصرف عنه٬ کسی که اموالش حجز شده.
Lienor	صاحب حق رهن ٬ حاجز .
Life	حیات.
'' *Annuity*	مبلغ سالانه که از درك بیمه حیات تادیه میشود٬ معاش سالانه درطول مدت حیات .
'' *Estate*	حقوق ملکیت که مدت اعتبار آن بسته به حیات متصرف ویا یك شخص دیگری باشد.
'' *In being*	بقیه حیات یك شخص.
'' *Insurance*	بیمه حیات.
'' *Tables*	جداول احصائیه٬ جدول طول حیات .
'' *Tenant*	شخصی که یك ملکیت رابرای موعد حیات خودش یا میعاد حیات شخص دیگری دراختیار دارد .
Likelihood	احتمال ٬امکان.
Likely	احتمالی٬ ممکن.
Limit (V)	محدود ساختن.
(n)	حد.
Limitation	محدودیت،قید، گذشت میعاد که موجب سقوط حق میگردد .
Statute of '' *s*	مرورزمان ، مدتی که درقانون برای دعوی تعین شده.
Limited	محدود.
'' *Liability*	محدودالمسؤلیت.

Line	خط ، قطار.
Collateral line of descent	قرابت حواشی، قرابت بین اشخاصی که ازیك جد مشترك باشند.
" Of credit	ستون جمع.
Lineal	قرابت دم(خون) ،عصبه .
" Consanguinity	قرابت عصبی (چون پدر و پسر) .
" Descent	قرابت بخط مستقیم نسب (مانند پدر و پسر) .
Liquid	تحقق یافته .
Liquidate (V)	تصفیه نمودن ،سنجش و تادیه کردن .
Liquidated	تصفیه شده.
" Account	حسابی که درآن مبلغ معین باشد (خواه باثر موافقه طرفین خوا بموجب قانون)
" DAMAGES	خسارات سنجیده شده .
Liquidating	درحال تصفیه .
" Distribution	توزیع اسهام و وجهه نقد بعد از تصفیه .
Liquidation	تصفیه (حسابات و یا کار)
" Dividend	توزیع اسهام ومفاد بعد از تصفیه ، تصفیه ربح .
Liquidator	مامور تصفیه .
Liquor	مشروب الکولی .
List	فهرست .
" OF registered voter	فهرست رای‌دهنده گان .
Listed	داخل فهرست ، فهرست شده.
Literal	لفظی .
" Construction of a document	تعبیر محدود یك سند ، تعبیر تحت اللفظی سند) .
Literary	ادبی .
" Property	ملکیت ادبی .
Litigant	طرف دعوی ، مدعی ، تقاضا کننده .
Litigate (V)	دعوی نمودن ، شکایت کردن .
Litigation	منازعه ، نزاع ، دعوی ، قضیه .
Litigious	دعوائی، نزاعی .
Littoral	منطقه ساحلی .
" Proprietor	مالك منقطه ساحلی.

Livery	تحویل ،تسلیم عقار، عقد مر وطبه‌تسلیمی .
" Of seisin	مراسم خاص تحویل املاك غیرمنقول .
Lives in being	اشخاص صاحب حیات'اشخاص زنده .
Living	زنده' زندگی' حیات.
Lloyd's	مربوط لاید،ازلاید (شرکت بیمه‌نقلیات انگلیسی که در سال ۱۸۷۱ بنا بر تصویب مجلس عوام‌تاسیس گردید .)
" Assciation of underwriters	اتحادیه بیمه کنندگان انفرادی معروف به لاید
Loan (V)	قرض دادن .
(n)	قرض
Building and " association	انجمن رهنی وتعمراتی.
Lobby	لابی'جمیت‌های‌صاحب نفوذدر کنگرس. (مخصوصاً دراضلاع متحده امریکا)
Lobbying	اعمال نفوذ جمعیتها در پارلمان .
Lobbyist	شخصی که بر پارلمان ابراز نفوذ میکند 'تبلیغات چی در صالن انتظار مجلس شوری (برای تصفیه یك لایحه) .
Local	محلی.
" Assessment	مالیات محلی که بغرض بهبود واصلاح یك محل وضع میگردد.
" Government	حکومت محلی .
Lockout	تعطیل یك دستگاه بغرض تادیب پرسنل' بستن یك فابریکه یا کارگاه جهت اصلاح کارگران .
Lock-up	توقیف خانه' نظارت خانه
Locus (L)	موضع، مکان' صحنه، محل .
" Contratus	محل عقد،محل وقوع عقد .
" Delicti	محل ارتکاب جرم'محل وقوع جرم .
Lodger	کرایه‌نشین' مستاجر، ساکن'مقیم .
Log rolling	رویه ناشایست معمول در پارلمان که موجب تصویب چند موضوع مختلف دریك قانون واحد میگردد .
Loiter (V)	ولگردی کردن ،تاخیر کاری کردن، وقت گذراندن.

Loitering	عمل ولگردی' تاخیر کاری کردن' وقت گذران .
Lord	ارباب' اعیان .
" Cambell Act	قانونی که حد اکثر مجازات نقدی را برای قتل غیر ارادی تعین میکند .
LORDSHIP	سیادت ' حاکمیت.
Lose (V)	گم کردن' خساره نمودن' ضایع کردن 'نا کام شدن نومیدشدن .
Loss	خساره' فقدان' تلف 'ضیاع .
" Of consortium	خساره فراق همسر .
"Of earnings	ضیاع ربح' فقدان درامد،خساره درعاید .
" By fire	ضیاع باثر حریق .
Partial "	ضیاع قسمی' ضیاع بعضی.
Total "	ضیاع کلی.
Lost	ضایع شده' مفقود .
" Property	ملکیت ضایع شده .
Lot	حصه، قطعه 'بخش 'قرعه .
Choose by "	تعین به قرعه' انتخاب کردن توسط قرعه کشی .
Lottery	بخت آزمائی 'لاتری .
Lump sum payment	پرداخت یکبار گی ' تادیه مجموعی
Lunacy	جنون ' اختلال قوای عقلی ، عته .
Lunar	قمری '
" Calendar	جنتری قمری .
Lunatic	مجنون،معتوه .
Luxury	تجمل ، نعمت ' رفاه' عیش و عشرت ، آرامی .
" Goods	سامان تجملی 'اجناس لوکس ویاتجملی .
Lying in grant	اصطلاح متعلق به حقوق غیر مادی که از دست به دست انتقال نیافته بلکه تبادله سند انتقال می آید .
Lynch (V)	محاکمه نمودن مجرم و تطبیق کردن جزاء براو وسط یك جمعیت .
" Law	اصول محاکمه که دراضلاع متحده امریکامروج است و بموجب آن یك جمعیت متهم را محاکمه نموده ودر آن واحد جزا رابراو عملی می نماید .
Lynching	محاکمه وتطبیق جزا برمجرم توسط یك جمعیت .

M

Machine	ماشین، دستگاه .
Dangerous ''	ماشینی که از ناحیه عملیات آن احتمال خطر موجود باشد .
Machinery	طریقه ، نظام، تدبیر ، ترتیب .
Magisterial	قضائی ، مربوط به قاضی .
Magistracy	ارکان اداری دولت ، ، اهل قضاء، قضات محاکم جزائی .
Magistrate	قاضی ، قاضی صلحیه ، مامور قضائی .
Committing ''	قاضی احاله ، قضای احاله .
'' *S court*	محکمه رسیدگی بامور قباحات وجنایح کوچك (درانگلستان)
Magna Charta	منشوربزرگ (سال ۱۲۱۵) ،میثاق بزرگ ، دستوری که متضمن حقوق رعیت باشد .
Mail (V)	فرستادن ، ارسال نمودن .
(n)	پسته .
Registered ''	پسته راجستری .
Mailed	ارسال شده .
Maim (V)	عاطل ساختن .
Main	عمده ، اساسی ،
Maintain	مراقبت نمودن ، برقرارداشتن ، اصرار کردن به تمسك کردن به ، مدعی بودن ، قایل بودن .
Maintenance	نفقه عیال واولاد ،مراقبت ، مداخله غیر مشروع و پشتیبانی از یکی ازطرفین دعوی ، جانبداری .
Najesty	عظمت ، بزرگی ، جلال، اعلیحضرت .
Major	کبیر ،بالغ صغیریکه باثر ازدواج اختیارات استفاده ازحقوق خود را پیدا میکند .
Maiority	اکثریت ، بلوغ ، سن رشد .
'' *Rule*	قاعده اکثریت .

" Shareholders	اکثریت سهم داران .
" Vote	رای اکثریت .
Make (V)	کردن، ساختن، باعث شدن، بدست آوردن
" An assignment	انتقال دادن ، عقد انتقال ملکیت .
" A contract	یك مقاوله را عقد کردن .
Maker	صادر کننده ، حواله دهنده .
" Of a promissory note	صادر کننده حجت .
Law "	قانون گذار .
Malu fides	ناشی از سؤنیت ، باسؤنیت .
Mala in se	عمل غیرمشروع بنابر طبیعت آن .
Mala prohibita	عمل غیرمشروع به اساس حکم قانون .
Malconduct	رویه نامناسب ، سوء اداره ، عمل ناشایست .
Malefaction	جرم، گناه ، جریمه ، بیحرمتی.
Malefactor	مجرم مقصر ، جنایت کار .
Malfeasance	اعمال تقصیر آمیز وخلاف قانون ، بدکرداری، عمل خلاف قانون .
' In office	رویه نامناسب مامور دولت .
Malice	سؤاراده ،قصد جرمی ،
" Aforethought	تفکر قبلی ، تصمیم قبلی ،
Malcious	بداندیش ، بدخواه
" ABUSE of legal process	سوء استعمال اجراءات قضائی بغرض حصول اهداف مغایر قانون .
" Arrest	توقیف غیر قانونی .
" Mischief	تخریب ارادی ملکیت غیر ،
" Prosecution	تعقیب به اثر بدخواهی ، اقامه دعوی (به محاکمه کشانیدن) باثر بدخواهی تعقیب واقامه دعوی بدون علت به قصد آزار واذیت مدعی علیه .
Maliciously	بد اندیشانه ، بد خواهانه .
Maliciousness	بد اندیشی .
Malinger (V)	خود رابه درمریضی زدن ، تمارض(خودرا بمریضی زدن جهت فرار یا خلاصی از وظیفه) .
Malingering	تظاهر مریضی .
Malpractice	بی‌تدبیری و بی‌برائی(یك طبیب یا جراح) سوءاجراءات،
Maltreatment	بدرفتاری ، معامله بد .

Manage (V)	اداره کردن ، تدبیر نمودن .
Management	اداره ، تردستی ، تدبیر ، سیاست ، قیادت ، تنظیم
" Contract	مقاوله راجع به اداره امورشخص دیگری .
Manager	منیجر ، مدیر ، ناظر .
General "	رئیس ، منیجر عمومی .
Managing agent	شخصی که به اساس یك مقاوله امورشخصی دیگری را بعهده میگیرد .
Mndamus	حکم محکمه فوقانی به محکمه تحتانی .
Writ of "	امرتحریری مافوق به مادون ، حکم محکمه فوقانی به محکمه تحتانی برای اجرای امری ازوظایفش.
Mandatary	وکیل ، نماینده .
Mandate (V)	تحت قیمومت قرار دادن ، امراحضار ، بخدمت گماشتن ، وثیقه تعین بماموریت .
League of Nations "	قیمومت جامعه ملل .
Mandated territory	منطقه تحت قیمومت .
Mandator	موکل ، حاکم ، آمر .
Mandatory	حایزامرودستور ، شخصی که باوامرمحاکمه صادر می‌شود .
" INJUNCTION	حکم محکه به مدعی علیه بغرض اجرای یك امر ، اخطار محکمه به (مدعی‌علیه بحضور درجلسه دوم)
Manifest	آشکار ، واضح .
Manifesto	اعلامیه ، بیانیه .
Manslaughter	قتل ، قتل بدون تصمیم قبلی .
Voluntary "	قتل ارادی .
Involuntary "	قتل غیرارادی .
Manual	دستی ، نظامنامه ، وابسته به شغل و کار .
" Delivery	تسلیمی دست به دست .
" Labor	کار دستی .
Manufacture (V)	ساختن ، تهیه کردن .
(n)	اجناس ساخته شده
Manufacturer	صنعتکار .
Manufacturing	صنعتی .
Mar (V)	تلف کردن ، برهم زدن ، اخلال کردن .
Mare CLAUSUM (L)	قسمتی از بحر که درقلمرویك مملکت واقع است .

Mare liberum (L)	بحرآزاد .
Margin	خطسرحدی ، خط ساحلی،ضمانت نقدی ٬ مال احتیاطی .
" Of solvency	قدرت تادیه دیون ، قدرت پرداخت دیون .
" Of profit	مقدار نفع ، آنچه بین قیمت خریدو قیمت فروش بدست می آید .
Buy on "	عملیه خریدیکه در آن یك قسمت قیمت قرضه قبول میگردد
Marginal	حاشیه‌وی ،اندك ٬سودقلیل ، تولیدبه‌مقدارقلیل
Marine	بحریه . بحری ، قوای بحری .
" Insurance	بیمه نقلیات بحری ٬ .
" INSURANCE ACT	قانون بیمه نقلیات بحری .
Inland " insurance	بیمه نقلیات زمینی .
Marital	شوهری ، مختص به زواج.
" Rights and duties	حقوق و وجایب زنا شوهری ٬ حقوق و وجایب ناشی از عقد ازدواج .
Maritime	بحری ٬ مختص به کشتی رانی .
" Law	حقوق بحری .
" Lien	حق حجز بالای کشتی از درك اجوره ترمیمات یاسایر خدماتی که‌به نفع کشتی صورت گرفته
Market	بازار .
Common " (European Economic Community)	بازار مشترك(جامعه اقتصادی اروپا).
" Price	قیمت بازار .
Fair" Value	قیمت عادلانه بازار .
MARKETABLE	فروش رفتنی٬ قابل فروش، رائج،معمول در خریدوفروش .
" Title	سند قابل فروش .
Marriage	ازدواج .
Common law "	عقد ازدواج به‌اساس معاشرت طولانی ٬ قانون یا عرف یا قواعد عمومی ازدواج ٬
" Certificate	وثیقه ازدواج٬نکاحنامه.
" License	اجازه نامه نکاح .
" Portion	جهیز ٬ پول یا مالی که عروس بخانه شوهر می آورد .
" Settlement	عقد زنا شوهری .
Married woman	زن شوهر دار .

Marshal (V)	مرتب کردن ، در قطار آمدن .
Marshalling	تصنیف .
" Assets	تصنیف دارائی در عملیه توزیع میراث.
Martial	نظامی ،عسکری،حربی .
" Law	حالت اضطرار،حکومت نظامی
Massachusetts trust	شرکتی که درآن اداره اموربه یك نفر وصی سپرده شده باشد.
Master	آقا، بادار، استاد، رئیس .
" And servant	آقا وغلام،خادم ومخدوم .
" Servant rule	اصولیکه به اساس آن کارفرما مسؤل اعمال کار گر میباشد .
" In bankruptcy	مدیر افلاس .
LAW OF MASTER AND SERVANT	حقوق کار .
Material (n)	ضروری، مهم ، محسوس .
(adj)	مادی .
" Alteration	تغیرات مادی،تغیرات محسوس
" Evidence	دلایل قانع کننده ،دلایل بجا .
" FACT	واقعه مهم ، واقعه موثر دراصل وماهیت دعوی (مثل اسنادومدارك)
" Issue	مسئله اساسی، حادثه مهم ،نتیجه محسوس .
Materialism	ماتیریالیزم، فلسفه مادی .
Materials	لوازم‌فرعی ، مالزمه .
Matricide	مادر کشی .
Matrimonial	زناشوهری .
Matrimony	ازدواج ،زناشوهری.
Matter	ماده ،موضوع ، مسئله، امر، قضیه .
" In dispute	موضوع تحت بحث،قضیه محل نزاع ،مسئله مورد مناقشه .
" In issue	قضیه ،مسئله‌مورداستدعا .
" Of form	موضوع شکلیات .
" Of record	موضوعی که‌در دفاتر یك محکمه درج است وتوسط این دفاتر به اثبات میرسد .
Mature	بالغ ، رسیده.
Matured	لازم الاجرا .

Maturity	پختگی، موعد پرداخت استحقاق
" Of an obligation	تاریخ معینه برای تادیه یك سند، حلول موعد تادیه حق.
Maxim	مقوله .
Maximum	حداعظمی، حداکثر .
May (V)	ممکن است، میتوان .
Mayhem	انقطاع عضو بدن .
Mayor	رئیس بلدیه، شاروال .
Mayoralty	ریاست بلدیه ، شاروالی .
Meaning	معنی ، مفهوم
Means	وسیله ،دارائی ، اسباب .
Measure	اندازه ، پیمانه ، مقیاس، معیار .
" Of DAMAGES	اندازه خسارات .
Mechanic 's lien	حق قدامت درحصول اجرت از درك کاری که انجام می آبد
Mechanical	میخانیکی ، ماشینی
Mediate (V)	حکمیت کردن، وساطت کردن .
(adj·)	در بین، غیر مستقیم .
Mediation	وساطت ،حکمیت .
Mediator	حکم، وسیط .
Medical	طبی، صحی .
" Jurisprudence	طب عدلی .
" Testimony	شهادت یك طبیب .
Medicine	دوا، علم طب .
Forensic "	طب عدلی .
Meeting	ملاقات، جلسه، اجتماع
General " of shareholders	جلسه عمومی سهم داران.
" Of the minds	صراحت نظر درموضوع عقد
Member	عضو .
" Of congress	عضو کانگرس .
" Of the Board of Directors	عضو هئیت مدیره.
Membership	عضویت .
Memoire	یاد داشت ، اطلاعیه مرافعه طلبی
Memorandum	یاد داشت نظریه
" Of Association (Bng·)	اساسنامه ، اتحاد نظر ، شرکت نامه
Memory	یادبود، حافظه ، ذهن .

Refresh a witness "	زنده نمودن حافظهء یك شاهد .
Menace	تهدید .
Menacing	تهدیدآمیز .
"Gesture	حرکت تهدید آمیز .
Mens (L)	قصد، نیت .
" Rea	قصد جرمی .
Mensa et thoro (L)	انفصال جسمی . جدائی‌ازخوردوخواب
Divorce "	انفصال جسمی .
Mental	فکری، ذهنی، عقلی
" Capacity	قدرت‌ذهنی ،ظرفیت‌فکری .
" PATIENT	مجنون، معتوه
" Divorce on the grounds of cruelty	طلاق به‌علت اذیت‌روحی .
Mercantile	تجارتی .
" Law	قانون‌تجارت .
" Paper	اسناد تجارتی
Merchandise	مال التجارة .
Merchant	تاجر .
Law "	قانون تجارت .
Lay "	رسم ورواج یك قریه .
Merchantability	قابلیت عرضه به تجارت ، قابلیت فروش خوب .
Merchantable	قابل فروش بخوبی .
Mercy	مرحمت ، بخشش ، عطوفت .
" Of the court	اختیار محکمه درتخفیف جزا .
Mere	صرف ، خالص ، حد .
Merger	اتحاد .
Corporate "	اتحاد شرکتها .
" Of OFFENSES	اختلاط جرایم (جنبه جزائی وحق‌العبدی) .
Merit	لیاقت ، ارزش .
" System	سیستمی که به‌اساس‌آن تعینات‌ازروی لیاقت‌صورت میگیرد، سیستم ترفیع، کارمندان برحسب‌لیاقت .
Judgment on the merits	حکم براصل موضوع دعوی .
Meritorious	لایق ،سزاوار ، داری اهلیت ، مستحق تقدیر .
" CAUSE of action	موجبه مقنعه اقامه دعوی .
Mesne	وسط ، میانه ، بینی .

" Assignment	انتقال بینی '
" Incumbrance	مکلفیت بینی؛ مکلفیت بین دو موعد معین .
Method	میتود ' طریقه .
Metric	متری '
" System	سیستم متری .
Middleman	دلال ' وسیط .
Might	ممکنست ' میتوان .
Military	نظامی ، عسکری .
" Law	قانون عسکری .
" Service	مکلفیت اردو ' خدمت عسکری .
Militia	قشون ' قطعات جنگی خارج نظام اردوی منظم .
mineral	معدنی .
" Rights	امتیاز برمعادن .
" Royalty	فیصدی که از درك استخراج معادن تادیه میشود .
Minimum	حد اقل ' حد اصغری.
" Wage law	قانونی که حد اقل معاش کارگران راتعین وضمانت میکند .
Mining	استخراج معادن .
Minister	وزیر .
Foreign "	وزیر امور خارجه .
" Without portfolio	وزیر دولت ' وزیر مشاور .
Prime "	صدر اعظم .
Ministerial	متعلق به وزارت .
" Act	احکامی که نفوذ ساحه تطبیق آن متعلق به وزارت است .
Ministry	وزارت .
Minor	صغیر ' کوچك ' خورد.
Minority	اقلیت ' صغر ' خورد سالی.
Mint (V)	ضرب زدن ' ساختن .
(n)	ضرا بخانه .
Minutes	وقایع ' خلاصهء مذاکرات .
" Of a meeting	اجمال یك جلسه .
Misadventure	حادثهٔ اتفاقی وناگوار .
Homicide by "	قتل اتفاقی ، قتل تصادفی ' قتل غیر ارادی .

Misapplication	تطبیق سوء، استعمال بیجاه .
Misappropriation	اختلا س .
" *Of public funds*	اختلا س مبالغ عـامه .
" *Misbehavior*	بد سلوکی ، بد رفتاری .
Miscarriage	مفقودی ، ناکامی ، نقصان ،
" *Of justice*	خطای قضائی ، عدم رعایت حق دریك قضیه
Miscegenation	اختلاط نژاد .
Mischief	آزار، فتنه ، زیان
Malicious "	رجوع به *malicious*
Misconduct	اداره ناقص ، رفتار مزموم .
ACTIVE "	تخلف از قانون، تجاوز از صلاحیت .
" *In office*	اجراءات مامور دولت مغایر قانون.
Miscontinuance	موکول ساختن بی موجب دعوی .
Misdelivery	اشتباه در تحویل دهی .
Misdemeanant	مجرم، مقصر .
Misdemeanor	عمل جرمی ، جنعه ، عمل بد .
Misdescription	قملداد غلط .
" *Of goods*	قلمداد غلط اجناس .
Misdirection	اشتباه قاضی درشرح قضیه به هیئت منصفه، اطلاع غلط .
Misfeasance	تخلف از قانون، تجاوز از قدرت .
Misleading	فریبنده
Misnomer	سهواسم ،اسم غلط .
Mispleading	اشتباه در اقامه دلایل قانونی .

Misprision	عدم افشا ،سهو تعبیر در ماهیت جرم ' هرنوع تخلفی ' که تحت تعریف معین جرمی نمی‌آید ' توهین به محکمه ومقامات دولتی.
" Of a felony	عدم افشای یك جنایت .
Misrepresentation	راپور غلط ' اظهارات غلط ' تحریف .
Fraudulent "	راپور تقلبی ' راپور مزور
Material "	حکایت غلط یك واقعه اساسی .
Mistake	سهو ' اشتباه .
" IN EXPRESSION	خطای بیان .
" IN VERVIS	خطای گفتار .
" Of fact	اشتباه درعمل .
" Of law	سهو درقانون .
MUTUAL "	سهو طرفین دعوی .
OPERATIVE "	سهو قاطع .
UNILATERAL "	سهویك جانب دعوی .
VITAL "	سهو اساسی، سهوه عمده .
Mistrial	سهو قضائی .
Mitigating	مخففه .
" Circumstances	احوال مخففه .
Mitigation	تخفیف ، تقلیل .
" Of damages	تخفیف غرامت .
Mixed	مخلوط ' مختلط .
" Courts	سیستم محاکماتی که درآن دونوع محاکم وجود دارد که یکی مقررات شرعی را تطبیق نموده و دیگری قوانین موضوعه را .
" Question of LAW AND FACT	اختلاط مسایل عملی وحقوقی .
MOB	خلق ' جمعیت ، ازدحام .
Mode	مود ' طریقه ' روش .
Model	نمونه .
" Statute	قانون نمونه
" Articles of incorporation	اساسنامه نمونه .
Moderate	معتدل، میانه رو
Moderation	اعتدال، میانه روی .
Moderator	رئیس جلسه ' عهده دار حفظ نظام .
Modification	تغیر
" Of a Contract	تغیر یك قرارداد .

" *Of a judgment*	تغیر حکم .
Modify (V)	تغیر دادن ، تخفیف دادن.
Modus (L)	طریقه ،طرز .
" *Vivendi*	موافقت .
Mohammedan	محمدی ، مسلمان.
" *Law*	حقوق اسلام، شریعت .
Moiety	نصف، نیم .
Molestation	اذیت جسمی .
Monarch	پادشاه ، سلطان .
Monanchy	سلطنت ، پادشاهی .
Consitutional "	پادشاهی مشروطه .
Monetary	پولی .
" *Policy*	سیاست پولی.
Money	پول ، سکه .
" *Had and received*	پولیکه تسلیم شده
" *Order*	حواله پرداخت پول، حواله پستی (حواله پرداخت پول توسط پسته)
Monition	اخطار ، احضاریه .
Monogamy	اصول ورواجی که تنها ازدواج بایك زن را جایز میدا ند .
Monopoly	انحصار .
De facto "	انحصار درعمل .
Quasi - "	شبه انحصار .
Government "	انحصار دولت
Moot (V)	مباحثه نمودن ، مناقشه کردن ، مدافعه کردن ،
(adj)	قابل بحث، درخور تأمل وتفکر ، قابل غور .
" *Court*	محکمه درسی (دریك فاکولته) محکمه ساختگی (برای تمرین محصلین حقوق)
Moral	روحی ، اخلاقی
" *Certainty*	یقین کلی راجع به واقعیت یك حادثه .
" *Turpitude*	فضیحت اخلاقی .
Moratorium	تأجیل پرداخت ویا حصول دین بعلت قاهره (بدون اراده جرمی)
Morgue	محل نگهداری جسد های مجهول الهویه بغرض تثبیت هویت .

Mortal	مهلک .
" Injury	جرح مهلک
Mortality	تعدادمردگان' وفیات .
" Tables	جدول وفیات .
Mortgage	گرو' رهن .
Chattel "	گرو بر اموال منقول .
First "	گرودست‌اول .
First " bonds	سند گرو دست اول.
Second "	گرودست دوم .
Mortgagee	گرو گیرنده، رهن گیرنده
Mortgagor	شخص که در بدل گرو دادن مال خود قرض بدست آورده' رهن‌دهنده .
Mortis causa (L)	بعداز مرگ .
Mortmain	اموال موقوفه غیرقابل اشغال
Moslem	مسلمان .
" Law	شریعت ، حقوق اسلام .
Most favored nation	ماده قرارداد که باساس یك دولت تعهد میکند طرف مقابل را از بهترین شرایط ممکنه مستفید سازد .
Mother	مادر .
Mother-in-law	خشو .
Motion	حرکت 'پشنهاد ، استدعا ،رای .
" For judgment	درخواست خصمم از محکمه برای اصدار حکم به نفع او .
" In arrest of judgment	درخواست توقف محاکمه به علت نقص قانونی .
Motive	باعث' سبب 'علت .
Motor	محرك 'ماشین' قوهٔ محرکه موتر .
" Vehicle	موتر 'عراده‌جات موتوری .
" Vehicle insurance	بیمه عراده جات .
Movable	منقول
" Property	ملکیت منقول .
Movables	اثاثیه' اموال منقول .
Movant	پیشنهاد دهنده' درخواست کننده 'مستدعی .
Move (V)	حرکت دادن ' انتقال دادن ' رای دادن ' پیشنهاد کردن 'استدعا نمودن طلب ، کردن' تحریك نمودن .

(*n*)	پیشنهاد ،حرکت ،عمل ،نقل مکان .
Mulct (V)	جریمه نمودن .
MultiFariousness	تعدد ،تنوع ، طرح چند دعوی غیر متجانس و غیر مربوط دریك وهله .
Multiplicity	تعدد کثرت .
" Of suits	تعدد ،دعوی .
Municipal	بلدی ،شهر ی .
" Act	مقررات بلدی .
" Bonds	اسنادقرض بلدیه.
" Corporation	بلدیه ،شاروالی .
" Courts	محکمه داخلی .
" Law	حقوق داخلی .
" Ordinance	احکام شاروالی .
Municipality	بلدیه ، شاروالی .
Muniments	اسناد ، ادله مستند .
Murder	قتل عمد .
" In the first degree	قتل عمد بااحوال مشدده (تفکروتصمیم قبلی)
" In the second degree	قتل عمد بدون تفکروتصمیم قبلی .
Must	باید ،بایست .
Mutatis mutandis (L)	خود بخود .
Mutilation	قطع .
Mutinous	یاغی ،متمرد .
Mutiny V)	یاغی شدن، بغاوت نمودن
(*n*)	بغاوت، شورش .
Mutual	دوطرفه ، دوجانبه، متبادل، متقابله
" Benefit association	انجمن نفع متقابله .
" Consent	رضایت متقابله .
" Insurance	بیمه متقابله .
" Insurance company	شرکت بیمه متقابله .
" Savings bank	بانك پس انداز متقابله .
Mutuality	تقابل ، تعاون ، تبادل نفع، اشتراك منفعت .
" Of contract	اصو لیکه بروفق آن هر یك از طرفین عقد باید الزامیتی داشته باشد ،تقابل عقد .

N

Nuked	عریان ، یك جانبه ' بلاعوض .
'' Contract	عقدیکه بعلت عدم عوض باطل شناخته میشود .
'' Promise	وعده که بدون عوض داده شده وبهمین علت قابل اجراشناخته نمیشود .
Name	اسم ' نام .
Coporate ''	اسم شرکت .
Namely	یعنی .
Nation	ملت .
National (adj)	ملی .
(n)	تابع ' رعیت .
'' Bank	بانك ملی .
'' Debt	قرضه ملی .
'' Defense	دفاع ملی .
'' Emergency	بحران ملی ' حالت اضطرار ملی .
nationality	ملیت ' تابعیت .
Nationalize (V)	ملی‌اعلام نمودن .
Nationalization	ملی‌ساختن ، عمل ملی ساختن خدمات '
Native	اصلی ' متولد در .
Natural	طبیعی ' فطری ' عادی .
'' Affection	الفت طبیعی ' انس فطری .
'' Law	حقوق طبیعی .
'' Resources	منابع طبیعی .
Naturalization	تفویض تابعیت بعدازیك مدت اقامت .
Nuturalize (V)	اعطانمودن حق ملیت(تابعیت) بعد ازیك مدت اقامت .
Naturalized citizen	شخصیکه ملیت خود را باثر اقامت طولانی کسب کرده باشد .
Nautical	مربوط به کشتی رانی'دریائی ، بحری .
Naval	مربوط به نیروی دریائی .
Navigable	قابل کشتی رانی .
'' Waters	آبهای قابل کشتی رانی .
Navigate (V)	کشتی رانی نمودن .

Navigation	کشتی رانی .
Rules of "	مقررات کشتی رانی .
Navy	بحریه ، قوای دریائی .
Necessary	ضروری ، لازم .
" *And proper clause*	ماده قانون اساسی اضلاع متحدهٔ امریکا .
NECESSARIES	مایحتاج ، لوازم .
Necessity	ضرورت ، احتیاج .
CARDINAL "	احتیاج اساسی .
Public "	احتیاج عامه .
Ne exeat (L)	امر منع خروج .
Negate (V)	نفی کردن ، انکار کردن .
Negative (V)	رد کردن ، تکذیب کردن .
(adj)	منفی ، تردیدی ، انکاری .
" *Averment*	گفتاریکه رویتاً نفی است امادرمعنی تائید .
" *Condition*	شرط منفی .
" *Pregnant*	گفتار تردیدی درشکل ولی تائیدی درمعنی ، انکار شخصی درمحکمه که موجب اثبات امری به نفع طرف دعوی گردد .
Neglect (V)	غفلت کردن ، بی پروائی نمودن .
(n)	غفلت ، مسامحه .
Neglignce	غفلت ، بی‌پروائی ، اهمال ، قصور .
Actionable "	بی پروائی که از ناحیه آن اقامه دعوی شده می تواند .
Comparative "	اصول مقایسهٔ خطا .
Contributory "	مساعدت ومعاونت به قصور (خطا)، اشتراك متضرر به خطای مرتکب .
Criminal "	خطای جزائی .
Degrees of "	درجه خطا .
Gross "	خطای بزرگ .
Ordinary "	خطای معمولی .
Slight "	خطای خفیف .
Negligent	بی پروا ، غفلت کار .
Nagligently	از روی بی‌پروائی .
Negotiability	قابلیت معامله .

Negotiability	قابلیت معامله ، قابلیت انتقال .
Words of "	متنی که چگونگی قابلیت معامله را شرح دهد .
E·g· pay to A·	مثلا قابل تادیه است به الف .
Payto the order of A.	قابل تادیه است بامر الف .
Pay to bearer	قابل تادیه است به حامل .
Negotiable	قابل خرید وفرش ، قابل معامله .
" Instrument	اسناد تجارتی .
Law of " instruments (NIL)	مقررات اسناد تجارتی .
" In words	متنی که چگونگی قابلیت معامله را توضیح میدارد.
***Negotiate** (V)*	معامله، نمودن .
Negotiation	مفاهمه،مذاکره .
Negotiorum gestio	(درحقوق روم قدیم) تولیت وتصدی مال دیگری بدون مجوز قانونی .
Neighbor	همسایه ، همجوار .
Neighborhood	همسایگی ، همجواری .
Nephew	پسر برادر ، پسرخواهر .
Nepotism	اعمال نفوذ برای کسب شغل ، جانب داری طرفداری ، خویش وقوم پرستی .
Net	واضح ، روشن ، خالص، صاف .
" Assets	دارائی خالص .
" Earnings	درامد خالص .
" Income	عایدات خالص .
" Profits	مفاد خالص .
" Weight	وزن خالص .
" Worth of a corporation	ارزش یك شرکت بعداز کسرتمام مکلفیت های آن
Neutral (n)	بیطرف ، متعادل .
(adj)	وسطی .
" Property	ملکیت بیطرف .
Neutrality	بیطرفی .
New	تازه ، نو، جدید .
" Cause of action	اسباب جدید دعوی ،
Motion FOR A " trial	درخواست برای تجدید دعوی .

Newly discvered evidence	شهودیکه تازه کشف شده .
Next	آینده .
" Friend	کسی که بدون داشتن قیمومیت یاولایت از طفل یازوجهٔ متوفی سرپرستی ومواظبت کند .
" Of kin	اقوام قریب ، خویشاوندان ، وارث بلافصل ، منسوب بلافصل .
Niece	دختر برادر ، دخترخواهر .
Nisi prius (L)	محکمه ابتدائیه .
No arrival no sale	عقدیکه دران فروش تابع مواصلت اموال است .
No contest	بدون تردید .
No funds	عدم دارائی .
No goods	بدون دارائی .
No recourse	بلا عودت .
Nolens volens (L)	خواه مخواه .
Nolle prosequi (L)	ترك تعقیب ، منع تعقیب ازطرف شاکی یامدعی .
Nolo cotendere (L)	بلاتردید، بدون گفتگو ، محکومیت متهم با تکاب جرم بدون اسقاط حق دفاع وی .
Nominal	اسمی ، لفظی ، اعتباری .
" Damages	غرامت شکلی ، تلافی به نام ، خسارت جزئی .
" Value oF shares	قیمت روی اسهام ، قیمت اسمی‌سهم .
Nominate (V)	تعین نمودن .
Nomination	تعین .
Nominee	شخص تعین شده .
***Non** (L)*	بدون ، عدم .
Non obstunte veredicto (L)	خلاف قرار هیئت منصفه .
(judgment NOV)	حکم صادره ازطرف محکمه به نفع مدعی‌در مواردی که برای مدعی علیه قبلا حکم صادرشده باشد .
" Sequitur	بی ربط .
" Acceptance	عدم قبولی .

" *Assessable*	بری از مالیه .
" *Combatant*	غیرمحارب .
" *Cumulative dvidends*	مفاد افزود نشدنی ' مفاد غیرقابل افزایش .
" *Resident*	غیرمقیم .
" *EST FACTUM*	وسیله دفاع ازطریق جعلی بودن سند .
" *Sufficient funds(NSF)*	وجهه نا کافی .
" *Use*	عدم استفاده ' عدم استعمال .
Nonfeasance	جرم اهمالی .
Nonpayment	عدم تادیه .
Nonsuit	عدم سمع .
Not	نـه .
" *Guilty*	بیگناه ' غیرمجرم .
" *Less than*	کمتر از .
" *Transferrable*	منحصر به شخص .
Notarial	متعلق به دفتر ثبت وثابق .
Notary	شخصیکه مؤظف به تحریروترتیب وثایق است .
Notary public	شخصیکه مؤظف به تحریر وترتیب وثایق است .
Notation	یاد داشت نویسی ' ترسیم .
Note (V)	ملاحظه کردن ' نوت کردن ' یاد داشت کردن .
(n)	نوت ' یاد داشت .
" *A bill*	تصدیق عدم تادیه حجت .
" *Of protest*	احتجاجیه .
" *Verbale*	یاد داشت تحریری .
Notice	یاد داشت ' اطلاعیه .
ACTUAL "	اطلاعیه صریح .
Constructive "	اطلاعیه ملزوم .
Public "	ابلاغیه عامه .
Reasonable "	یاد داشت معقول ' اطلاعیه مقنعه .
Statutory "	اطلاعیه قانونی .
Notlfy (V)	اطلاع دادن ، اعلام کردن .
Noting	تصدیق عدم تادیه حجت .
Notoriety	شهرت ' معرفت ؛ روشنائی .
Notorious	آشکارا ' معلوم .

" Possession	تصرف معروف، حیازت آشکارا .
Novation	تغیر (مدیون) ، تجدید قرار داد .
Novelty	چیز جدید ، چیز تازه .
Nude	برهنه ، باطل ، غیر نافذ .
" Contract	عقد بلاعوض .
" Promise	وعدهٔ بلاعوض .
Nudum pactum(L)	عقد بلاعوض ' تعهد دلخواه .
Nugatory	بی ارزش ' بی قیمت .
Nuisance	خساره ، آفت ، اذیت ، زیان آور ' مایه صداع ،
Abatement of a "	توقف خساره ' رفع ضرر .
Continuing "	خساره کثیرالوقوع .
Null	باطل ، منسوخ ' ملغی .
" And void	باطل وبی اثر .
Nullity	فسخ ' بطلان .
Nuncupative will	وصیتی که شفاها بحضور شهود صورت میگیرد .
Nuptial	زفاف ، نکاحی .

O

Oath	سوگند ، حلف ، قسم .
OBITER	ضمنی ، بطور عارضی .
Obiter dictum (L)	تذکر تصادفی وضمنی ، بیان ضمنی وتصادفی قاضی درضمن رسیدگی که دررأی او تاثیر ندارد .
Object (V)	اعتراض کردن ، ایراد گرفتن .
(n)	شی ، هدف ، موضوع .
Objection	اعتراض ، ایراد ، ممانعت .
Objective	حقیقی ، هدف ، منظور ، نظری ، موضوعی ، عرضی ، محسوس .
" S of a corporation	اهداف یك شرکت .
Obligate (V)	مجبورنمودن ، تحمیل کردن ، .
Obligation	مکلفیت ، سند دین ، تعهد تادیه یك مبلغ معین .
Moral "	مکلفیت اخلاقی .
Obligatory	حتمی ، اجباری .
Obligee	متعهدله ، (شخصیکه برای او تعهدی بعمل آمد) ، مضمون له .
Obligor	مدیون ، مقروض ، ملتزم ، مقید بعهد ، ملزم ، کسیکه بانك از او ضمانت کند .
Obscene	وقیح ، قبیح .
Obscenity	وقاحت ، قباحت ، فحش .
Obstruct (V)	مانع شدن ، مسدود کردن ، حجز کردن ، منع کردن
Obstruction of justice	اخلال عدالت ، مانع عدالت ، سددر راه عدالت .
Obstruction	ممانعت ، سد .
Obtain (V)	بدست آوردن ، قایل شدن ، حاصل کردن ، دریافتن .
" Money under False pretenses	بدست آوردن پول بموجب ادعی غلط ، حاصل کردن پول به مکروفریب .

Occupancy	اشغال ، تصرف ، تملك ، استیلاء.
Occupant	اشغال کننده ، ذوالید ، ساکن ، مقیم .
Occupation	اشغال ، تصرف ، پیشه ، صنعت ، حرفت ، تملك، استیلاء
Occupational	حرفوی .
" Disease	مرض حرفوی .
Occupier	اشغال کننده ، مستاءجر .
Occupy (V)	اشغال کردن ، تصرف کردن .
Occurrence	وقوع ، حادثه .
Octroi	اعطا ، تفویض .
Odd lot	خریداری یك شی بمقدار کمترازحد معمول ،تعداد سهامی که کمتر ازصد سهم باشد .
Of counsel	وکیل مدافع .
Of record	قسمتی از دفتر .
Of right	بااستحقاق .
OFFENCE	فضیحت ، حمله جرخفیف ، تخلف
Offender	مجرم ، متخلف ، گنهکار .
HARDENED "	مجرم متکرر .
Offense	جرم ، تخلف .
CRIMINAL "	جنایت ، جنحه .
Offer (V)	تقدیم نمودن، ارائه کردن، اعطانمودن ،هدیه دادن
(n)	عرضه ، اعطاء .
" And acceptance	عرضه وقبولی .
" Of compromise	پیشنهادمصالحه .
Office	خدمت ، دفتر ، اداره
Head " of a corporation	هیئت مدیره، رئیس موسسه .
To hold public "	داشتن صفت مامور دولت ، مقرر بوظایف عامه (دولتی)
Good " s	وساطت .
Officer	مامور ، افسر ، ضابط .
" Of the law	مامورپولیس ، مامورین امور قضائی محکمه
Official (n)	مامور رسمی .
(adj)	رسمی ، قانونی
" Act	اقدام رسمی ، عمل قانونی .

" Duties	وظیفه رسمی .
" Record	دفاتر رسمی .
" REFEREE	حکم .
Cffset	جبران ، تلافی ، عوض ' مقابل .
Offspring	فرزند ' ثمر ' نسل ' ذریه
Omission	فراموشی ' کوتاهی .
Omit (V)	چشم پوشی نمودن ' فراموش کردن
Omnibus bill	طرح قانون حاوی موضوعات مختلف.
On	بر ، راجع به ' نزد
" Account	به حساب .
" Default	درغیاب .
" One SIDE ALOEN	تنهایکی ازطرفین .
PAYABLE " demand	قابل تادیه برویت .
" Or about	حوالی .
" Or before	درحوالی یاقبل از .
" THE CASE	متکی برحالات قضیه ' بموجب اصل واقعه
Onerous	گران ، دشوار ، پرخرج .
" Conditions	شرایط ثقیل .
" Contract	عقدالزامی ' عقدیکه درآن تعهدطرفین معادل باشد .
Open (V)	افتتاح کردن ، باز نمودن .
" A letter of creait	افتتاح نمودن لتراف کریدت .
" A judgment	تجدید نظر برفیصله .
" Court	محاکمه علنی .
" Ended	بدون حدود ' مجاز درگرفتن قرضه اضافی (درمورد مال مرهونه وامثال آن) دارای امکانات مختلف.
" Season	موسم مجاز .
" Shop	حرفه وصنعتی که آن را اعضای اتحادیه مربوط یاغیر آن اشغال نموده میتوانند .
Opening (adj)	مقدماتی .
" Statement of counsel	گفتار مقدماتی وکیل مدافع .
Oporate (V)	بهره برداری نمودن ، بکار انداختن ' اداره کردن عملیات نمودن .
" A MOTOR vehicle	چلاندن یك موتر .
Operation	بهره برداری ' عملیات .
By " of law	بموجب تطبیق قانون ' حسب قانون

Operative	عملی ، موثر ، کارگر ، فعال ، عامل .
" Part	مواد اساسی .
" Words of a document	کلمات مبین معامله ، کلماتی که ماهیت ونوع وثیقه راتعریف میکند (مثلا با ی سندرهن نوشته میشود(سندرهن) وغیره)
Opinion	رای، نظریه ، عقیده .
Concurring "	رای موافق .
Dissenting "	رای مخالف .
Per cariam "	رای خود محکمه ، رای هیئت محمکه بصورت یك کل بدون ذکرنام قضات
Oppose (V)	مخالفت کردن، اعتراض نمودن .
Opposite party	طرف مقابل .
Opposition	اعتراض ، مخالفت .
Oppression	ظلم ، فشار ، ستم
Option	حق انتخاب .
Oral	شفاهی ، زبانی .
" CONTRACT	عقد شفاهی .
" Evidence	شهادت زبانی .
Ordeal	محك آزمایش ، آزمون دشوار عدلی ، رسم قدیمی برای اثبات گناهکاری یابی گناهی یك شخص (مثل رفتن درآتش وغیره)
"By fire	آزمودن ذریعه آتش
" By water	آزمودن توسط آب .
Order	فرمایش ، امر ، دستور ، حواله ، نظام
Ordinance	فرمان، امر ، حکم ، قانون .
Ordinary (adj)	عادی ، معمولی .
" Course of business	جریان عادی تجارت .
" Expense	مخارج عادی .
Organic law	قانون اساسی .
Original	اصلی، بدیع ، نسخهء اصلی.
" Entry	یادداشت اصلی(دردفاتر تجارتی) .
" Evidence	اصل سند .
" Jurisdiction	محکه ابتدائیه .

" Package	لفافه اولی (اصولیکه درتجارت بین ایالات اضلاع متحده امریکا معمول است) بسته بندی اولیه و اصلی اجناس تجارتی .
Orphan	یتیم .
" S ' court	محکمه امور وصایت .
Ostensible	ظاهری ' نامنهاد .
" Agency	نمایندگی نامنهاد
" Authority	مقام ظاهری 'سلطهظاهری
Oust (V)	بیرون کردن ' خلع کردن .
Ouster	اخراج ' خلعید .
Outbuilding	الحاقیه تعمیر .
Outcast	مردود ' رانده شده .
Outlaw	خارج ازساحه قانون ' یاغی .
Outlawed	تبعید شده .
Outlawry	اخراج ازساحه تطبیق قانون .
Outright	تماما ، قطعا .
Outstanding	برجسته ' فوق‌العاده .
" Debts	دین معوق .
" Shares	اسهام معوق .
Over	بالای ، آنطرف ' اضافه .
Overcharge	اضافه ستانی ' بار زیادی .
OVERDRAW	حواله بیش از اعتبار 'حوالهاضافهاز دارائی دربانک.
Ovedraw	اضافه از دارائی حواله کردن ، بیش ازاعتبارحواله دادن .
Overdue	اقساط قابل تادیه ' مستحق پرداخت ' سپری‌شدن میعاد پرداخت ، دیر رسیده .
Overhead	مخارج جاری ، مصارف اولی .
Social "	زیربنا .
Over -insurance	بیمه مضاعف .

Overissue	نشر اضافه ازمقدار قانونی، نشرتکت های محصولی زیاد از حد .
Overrule	تغیر تصمیم قبلی ، حکم بالغای حکم دگر .
Oversubscription	درخواست اسهام اضافه ازحد ، بیش از انتشا رسهام مشتری پیدا کردن .
Overt	آشکارا ، هویدا ، علنی ، ظاهر .
" Act	اقدام مبرهن ، حرکت صریح ج.می .
Oveertime	اضافه کاری .
Owing	قابل پرداخت ، رساندنی .
Own (V)	مالک بودن ، صاحب بودن .
Owner	مالك ، صاحب .
Joint "s	مالکین مشترك .
Ownership	مالکیت .

P

Pacification	تأمین آرامش، مسالمت، پیمان صلح .
Pack (V)	پیچیدن، لفافه کردن، توطئه چیدن، طرح ریزی کردن .
" A jury	قاضی را موافق خود کردن ،هیأت منصفه را طرفدار خود ساختن.
Package	جعبه ، بسته .
Original "	لفافه اولی ، عدل بندی اصلی .
Pact	عقد، پیمان ، عهد، میثاق .
Nude "	عقد یکه بعلت عدم عوض اجرا نمی باشد .
Pacta sunt servanda (L)	عقد بلا عوض .
Pactum (L)	عقد. پیمان ، عهد.
Nudum "	عقد، بلاعوض ، عقدغیررسمی که عملاً بعلت عدم عوض قابل اجراء نمی باشد .
Pain	درد، رنج، غم ، عذاب .
Damages for " and suffering	غرامت درعوض دردورنج.
PalmingOFF	جرم شخصی که میخواهد اجناس ساخته شده دست خو را بصفت جنس دیگری بفروش برساند .
Pandect	مباحث اساسی قوانین روم که تحت امپراطور ژوستینین تدوین گردید .
Pander (V)	دلالی کردن .
Pandering	دلالی زنها .
Panel	لوحه، لیست اعضای هیئت منصفه ، لست اعضاء .
Papacy	مقام پاپ، قلمرو پاپ، دوره تصدی مقام پاپ .
Paper	کاغذ، روزنامه ، سند، صحیفه، نشریه .
Commercial "	اسنادتجارتی .
Par	تساوی ، برابر ، تساوی بین قیمت روی و بهای فروش سند .

Issue shares at "	توزیع اسهام بروی قیمت
Above "	اضافه از قیمت روی ٬اضافه از اصل قیمت یاقیمت اسمی .
Below "	کمتراز قیمت‌روی ٬کمتر از اصل قیمت یاقیمت اسمی .
No " shares	اسهام بدون قیمت روی .
" Value of a country ' s currency agreed with the IMF	ارزش وجهی ویارسمی‌پول‌مروجه یک‌مملکت که به اساس‌موافقت صندوق وجهی بین‌المللی‌تعین می گردد.
Paragraph	فقره، پراگراف ٬عبارت .
Paramount	عالی ٬برجسته٬ عظیم .
" Title	عنوان برجسته .
Paraphernalia	ملکیت شخصی زوجه.
parcel	پارچه ٬ پارسل .
" Of land	یك قطعه زمین ،یك پارچه زمین.
Pardon	عفو٬بخشش ، غفران .
Executive "	عفویکه‌از طرف رئیس دولت‌داده میشود .
Full "	عفوعمومی .
Parent	پدر ،مادر .
Parenticide	قتل والدین٬ قاتل پدر یامادر.
Pari delicto (L)	خطای مساوی ، تقصیر مساوی .
Pari Passu (L)	بدون تفاوت ٬ علی‌السویه،هم کفو .
PARISH	قدرت محلی .
Parity	مساوات ٬ قیمت روی ،معادلت ٬ مشابهت .
Parking violation	تخلف ازمقررات پارکنگ .
Parliament	شوری ٬ پارلمان
Parliamentary	پارلمانی .
" Rules of order	مقررات داخلی شوری .
Parol	گفتار شفاهی ٬ عرض حال‌طرفین دعوی (شفاهی)
" Contract	عقد شفاهی .
" Evidence	شهادت زبانی .
" Evidnce RULE	اصولیکه حسب آن تعهدات زبانی‌مطالب عقدتحریری راکه اصولا مرتب شده باشد از بین نمی برد .
Parole	رهائی مشروط ، آزاد ساختن محبوس بعد ازسپری نمودن یك‌مدت حبس مشروط برحسن رفتار وعدم تکرار اعمال تخلف آمیز .

PARRICIDE	قاتل پدر، پدر کشی.
Part	حصه ، جزء، قسم ، نصیب .
" Payment	تادیه قسمی .
" Performence	تعمیل قسمی .
Partial	طرفدار ، مغرض ، جزئی .
Participate (V)	شرکت کردن ، سهم گرفتن .
Participation	اشتراك ، مداخلت .
Particular	خصوصی، خاص، جدا ، تنها، منفرد ، معین، محلی .
" Average	اصول دربیمه ترانسپورت که‌حسب‌آن شخص که اموالش خساره میبیند تمامی خساره را متحمل میشود .
" Lien	حق‌تعقیب در يك ملكيت خاص ، حق‌حجز در يك ملكيت مشخص .
Particulars	مشخصات ، خصوصیات
Bill of "	استدعا نامه مفصل .
Parties	طرفین .
Necessary " to a suit	طرفین که دردعوی وجودشان لازم دیده میشود ، طرفین اساسی دعوی .
" In interest	طرفین ذیعلاقه .
Partition	تقسیم ، تفرقه ، تجزیه ، حد فاصل
Deed of "	سند ترکه ، ترکه خط .
Partner	همکار ، حریف ، شریك، همسر .
Nominal "	شریك بنام .
Sleeping "	شریك مخفی، شریك باطنی‌ومحرمانه .
SURVIVING "	باز مانده شریك .
Partnership	شراکت ، همدستی ، اشتراك ، شرکت‌تضامنی .
" Assets	دارائی شراکت .
" At will	شراکتی که موعد آن معین نبوده بخواهش یکی ازطرفین بدون اطلاع قبلی‌فسخ شده می تواند .
Party	طرف .
Real " in interest	طرف واقعی قضیه .
Third "	شخص ثالث ، شخص ثالثی که‌دردعوی‌ضم‌می‌شود (می‌پیوندد)

Pass (V)	تصویب کردن ، صادر کردن ، گذشتن، فتوی دادن.
" A law	تصو یب یك قانون.
" Sentence	صادر نمودن فیصله، صادر کردن حکم .
(n)	اجازه .
Passage	گذرگاه، دهلیز، راهرو، عبارت .
Innocent "	آزادی عبور طیارات از فضای یك مملکت بدون تولید تکلیف .
Pass book	کتابچه ثبت معاملات پس انداز ، دفتر حساب جاری که دراختیار صاحب مال می باشد .
Passenger	مسافر، سواری.
Passion	هیجان ، شهوت، شوق شدید، احساس ، عاطفه،تاثر، شدت غضب.
Crime of "	جنایت هیجانی .
Passive	بی‌مقاومت، بی‌عکس العمل، مکلفیت، دین .
" TRUST	وقفی که درآن وجیبه ای بر شخص اداره کننده گذاشته نمی شود واکثرا قانون مجاز نمیداند .
Possport	پاسپورت .
Patent	حق‌الاختراع امتیازنامه ، تفویض زمینی از طرف دولت به افراد ، آشکار، علنی .
Design "	مدل .
Letters "	امتیاز ثبت اختراع، نامه سر کشاده .
Infringement of a "	سوء استفاده از حق‌الاختر ع.
Patentable	قابل ثبت‌وحمایه بحیث اختراع جدید .
" Device	شی‌قابل ثبت و حمایه بحیث اختراع جدید
Patentee	مالك حق‌الاختراع، صاحب امتیاز .
Paternal	پدری .
" Line	طرف‌پدری .
Paternity	صل ، نسب.
" Suit	دعوی‌ابویت.

Patrimony	دارائی موروثی .
Patrimonial	موروثی .
Pauper	فقیر، گدا، بینوا.
Pawn (n)	گرو، رهن ، رهن آسیای منقول، رهن ضروریات شخصی.
(V)	بگرو دادن، به رهن گذاشتن.
Pawnbroker	کسی که شغل او تهیه قرض عوض رهن می باشد .
Pawnee	کسیکه به گرو میگیرد. مرتهن .
Pawnor	کسیکه به گرو میدهد راهن، گرو گذار .
Pay (n)	معاش، مزد ، اجرت، پول .
(V)	تادیه نمودن ، پرداختن، ادا کردن .
Payable	قابل تادیه.
" On demand	قابل تادیه عندالمطالبه، قابل تادیه حین طلب.
payee	کسیکه به نفعش تادیه میگردد ، مفاد برنده مؤدی الیه .
Payor	تادیه کننده، مخاطب، محال علیه.
Payment	تادیه، پرداخت ، اجرت .
' In full	تادیه کلی، معاش کامل .
" Into court	تفویض مبلغ مورد مناقشه به محکمه .
Partial "	تادیه قسمی، تادیه جزئی .
Peace	صلح سلام، آرامش.
Breach of the "	درهم شکستن صلح ، اخلال امنیت .
Justice of the "	قاضی صلحیه .
Peaceable	صلحخواه .
" Entry	تداخل ارام.
" Possession	حیازت ارام.
Peculation	اختلاس .
PECUNIARY	پولی، مالی، قابل مجازات نقدی.
" Loss	خساره پولی.
Peddlar	فروشگاه سیار، فروشنده سیار (طواف).
Pederasty	بچه بازی، لواطت .
Peeping tom	کنجکاو، مخل .
Penal	جزائی .
" Action	دعوی جزائی .
" Code	قانون نامه جزائی، قانون مجازات عمومی .

" Bond	تضمین .
" Servitude	حبس با اعمال شاقه (حداقل سه‌سال بدون تبعید).
" Sum	مبلغی که به تضمین گذاشته می شودودرصورت عدم رعایت شرط ضبط میکردد .
Penalty	مجازات' جزاء ، مواد جزائیه .
Pendency	معوقیت' بی تکلیفی .
Pending	حین' معوق' نامعلوم ' معلق ' موقوف' مؤجل .
" Appeal	مرافعه طلبی که‌مانع تنفیذ حکم کردد .
" Trial	قضیه تحت محاکمه ' دعوی تحت دوران .
Penetration	دخول ' زیرکی ' نفوذ ' تداخل .
Penitentiary	محلی که مجازات حبس درآن گذشتانده می‌شود
Pension	معاش تقاعد' پانسیون
Pensioner	متقاعد .
People	مردم ' خلق .
Per (L)	با' فی' بواسطه ' از ، برطبق .
" Autre VIE	برای حیات دیگری .
" Capita	برای هرنفر .
" Cent	فیصد .
" Curiam	باهئیت محکمه .
" Diem	فی روز ' روزانه
" Stirpes	تقسیم ارث برای هردسته ازوارثین .
Perception	تمیز ' درك' احساس ' حصول' تحصیل ، دریافت .
Peremption	رد دعوی .
Peremptory	قاطع ' امری ' نهائی .
" Challenge	ردعضوی ازهئیت منصفه بدون موجب صریح .
Perfect (adj)	کامل ' تام ' صحیح .
(V)	اماده ساختن ، تکمیل نمودن' تمام کردن
" Aclaim	اماده ساختن ادعی .
Perform (V)	انجام دادن ' ادا کردن .
" A CONTRACT	عقد نمودن یك مقاوله .
Performance	انجام ' ایفا ، اقدام برجسته ' تدشیل .
DUE "	اجرای درست .
PART "	اجرای قسمی .
Specific "	مئو ئیده عقد ازطریق اجرای تعهد ، اجرای یك مقاوله بشکل خاصی که پیش بینی‌شده .

Peril	خطر ، تهلکه .
" S of the sea	خطرات بحری.
Period	موعد ، مدت .
Periodical (ADJ)	نو بتی ؛ موقوت .
(n)	نشریه موقو ته .
Legal "	نشریه حقوقی .
Perish (V)	تلف کردن ؛ معدوم شدن ؛ بناء کردن .
Perishable	قابل تلف ؛ خراب شدنی .
" Goods	اجناس خراب شدنی .
Perjure	عهد شکستن ؛ شهادت غلط دادن ؛ سوگند ناحق خور ، شاهد ناحق .
" Oneself	دادن شهادت دروغ درمحکمه .
Perjury	عهد شکنی ؛ شهادت دروغ ؛ قسم کاذب .
Commit "	شهادت دروغ دادن .
Permanent	دایمی ؛ ابدی .
" Disability	عطالت دایمی .
" Injunction	ممانعت دایمی.
Permission	اجازه .
Permit (n)	جواز .
(V)	اجازه دادن .
Perpetual	دایمی ؛ ابدی ، مؤبد .
" Succession	وجود دایمی ؛ وجود بلا انقطاع .
Perpetuity	دایمی ، همیشگی .
In "	برای همیشه ؛ ابدا لدهر .
Perquisites	عایدات اکتسابی ؛ انچه دربدل پول بدست می‌آید .
Person	شخص ، فرد ، انسان .
Juridical "	شخص حکمی ؛ شخص حقوقی .
Natural "	شخص حقیقی .
Persona non grata	شخص نامطلوب .
Personal	شخصی .
" Action	دعوی نزاع شخصی ؛ دعوی ناشی از عدم ایفای تعهدات شخص طرف مقابل .

" *Effects*	لوازم شخصی ' امتعه شخصی .
" *Injury*	خساره شخصی .
" *Judgment*	حکم براحوال شخصی .
" *Liability*	مسئولیت شخصی .
" *Property*	ملکیت شخصی .
" *Representative*	نمایندهٔ شخصی .
Personality	شخصیت .
Legal "	شخصیت حکمی .
Personalty	اموال منقول .
PERSONATION	نماینده گی
FALSE "	غصب اهلیت مدنی .
Persuade (V)	متیقن ساختن .
Persuasion	ایقان ' اعتقاد .
Pertinent	بجا ' بموقع ' مناسب ' مطابق موافق .
Petit	خورد ' کوچك .
" *Jury*	هئیت منصفه .
" *Larceny*	خس دزدی .
Petition (n)	عریضه ' درخواست .
(V)	درخواست نمودن .
" *In bankruptcy*	درخواست افلاس .
Petitioner	عارض .
Peitioning creditor	داینی که تقاضای افلاس مدیون را میکند .
Physical	جسمی ، بدنی .
" *Disability*	عطالت جسمی .
" *Force*	قوت جسمی ، فشار جسمی .
Physician	طبیب .
Picket	احاطه کردن (از طرف کار کران) مراقب اجراو تامین اعتصاب کار گران .
Picketing	اقدامات کار کران برای رعایت اعتصاب.
Peaceable "	اقدامات کار کران رای رعایت اعتصاب بدون استعمال شدت ، مظاهره صلح آمز کار کران .
Pickpocket	کیسه بر .
Piece work	کاریکه مزد آن ار روی فی عدد پرداخته میشود.
Pilfer (V)	خس دزدی کردن .

Pilferage	خس دزدی .
Pimp	دلال ، مرده گاو .
Piracy	غارتگری دریائی ، سرقت ادبی (کتب و مؤلفات دیگران را به سرقت چاپ کردن)
Pirate	غارتگردریائی ، سارق مؤلفات .
Place	جاه ، محل ، مقام ، شغل .
" Of contract	محل عقد مقاوله .
" Of delivery	محل تحویل دهی .
" Of performance	محل اجرای عقد .
Plagiarism	سرقت اذبی ، سرقت تالیف .
Plaintiff	مدعی ، عارض. مدعی در قضایای مدنی ، مدعی دعوی مدنی .
Plant	کارخانه ، دستگاه.
Plea	دعوی ، عذر ، عرضحال ، محاکمه ، دفاع مدافعه، استدعا .
" IN CONFESSION AND AVOIDANCE	سورت دفاع متکی براینکه معامله عقدشده اما فاقد ارزش حقوقی است .
" NON EST FACTUM	دفاع باتردید واقعیت اظهارات .
Plead (*V*)	دعوی نمودن ، دفاع کردن ، دلیل اقامه نمودن
Pleading	مدافعه ، دلیل آوردن ، عرضحال نمودن .
Pleadings	مناقشات ، اظهارات طرفین .
Plebiscite	مراجعه به آرای عمومی .
Pledge (*V*)	گرو گذاشتن برهن دادن .
(*n*)	گرو،رهن ، کفالت .
Pledgee	گرو گیر ، رهن گیرنده ، مرتهن .
Pledgor	گرو گذار ، رهن دهنده ،راهن .
Plenary	مکمله ، کامل ، عمومی ،
" Court	هئیت کامل.
" Session	جلسه عمومی.
Plunder (*V*)	غارت کردن .
(*n*)	غارت ،غنیمت، قطاع الطریق .

Plunderage	غارت ، غنيمت.
Plurality	تعدد ، كثرت ، تجمع ،
Poaching	شكار حيوانات وحشى درملكيت غير . بەدزدى شكار كردن .
Pocket veto	طرزويتوى قانون بنابرعدم امضاى آن از طرف رئيس جمهور .
Police	پوليس .
" Court	محكمه صلحيه .
" Officer	مامور پوليس .
" Power	قدرت دولت دراصدار قوانين ومقررات به منظور بهبود وضع مردم مشروط برانكه مخالف موادقانون اساسى واقع نگردد.
Policy	خط مشى ، پاليسى ، سياست ، نظام .
" Of a statute	روحيه قانون .
" Of the law	نظام عامه .
Blanket "	بيمه حريق كه خطرات ممكنه متعدد را در بر ميگيرد ، بيمه نامه ايكه طى آن چند قلم جنس يكجا بيمه شده باشد .
Endowment "	بيمه حيات كه بموجب آن بعد از مرور يك مدت معين اگر شخص بيمه شده هنوزهم حيات دشته باشد مبلغ تاديه شده راواپس ميگيردد .
Floating "	بيمه حريق كه برهرنوع اجناس داخل يك تعمير تطبيق ميگردد .
Insurance "	پاليسى بيمه ، سياست بيموى ، وثيقهٔ بيمه ، بيمه نامه .
Open cover "	پاليسى بيمه براى چندين محموله كه باساس آن هرمحموله جدا جدا به بيمه كننده اطلاع ميگردد .
Paid-up "	بيمه حيات كه درآن سهميه مجموعا تاديه شده باشد.
Public "	نظام عامه ، منافع عامه .
Valued "	بيمه كه حسب آن طرفين راجع به قيمت شى موافقت ميكنند ، بيمه نامه ايكه حد معينى براى قيمت اجناس مورد بيمه درآن قيد شده باشد .
Political	سياسى .
" Office	دفتر سياسى .
" Party	حزب سياسى .
" Question	مسئله سياسى .

Politics	سیاسی ' امور سیاست ، علم سیاست .
Polity	تشکیلات سیاسی ' طرز حکومت ' نظام دولت یا حکومت.
Poll (V)	سئوال نمودن ، رای هیئت منصفه راگرفتن .
" A jury	جویاشدن ازفردفرد هیئت منصفه راجع به رای آنها ' رأی گیری از اعضاء هئیت منصفه .
(n)	جدول رای دهندگان ، مرکزرای گیری ' لست اسمای انتخاب کننده گان .
Poll tax	محصول رای دهی ' مالیه که از فی نفر یك طبقه معین اشخاص گرفته می شود .
Polls	مرکز رای گیری .
Polygamy	تعدد زوجات .
Pool (V)	جمع نمودن ، ائتلاف نمودن ' سرمایه گذاری مشترك نمودن .
(n)	مجموعه ، موافقت تجار (یامضاربت کنندگان) به بالابردن قیمت یا پائین آوردن آن '
Patent "	اجتماع چندین حق الاختراع .
Pooling AGREEMENT	موافقت بغرض اختلاط امتیازات .
Poor	فقیر ' بینوا .
" Laws	قوانین حمایوی اشخاص بی بضاعت .
Pornographic	مربوط بادبیات مستهجن .
Pornography	ادبیات مستهجن .
Port	بندر .
" Authority	آمریت بندر .
" OF delivery	بندر تسلیم دهی .
" Of destination	بندر مرجع .
" Of discharge	بندر تخلیه قسمت اعظم اموال .
" Of entry	بندر دخول ' بندر ورودی .
Portion	قسمت ، بخش ' سرنوشت ' حصه 'سهم .
Aliquot "	سهم متناسب .
Positive	مثبت ' قطعی ' وضعی ' صریح .
" Condition	شرط مثبت .
" Evidence	شواهد قاطعه .
" Law	قانون وضعی .

Possess (V)	مالك بودن ، متصرف بودن ، حائز بودن .
Possession	تصرف ، حیازت ' .
Actual "	حیازت حقیقی ' ذوالیدی .
Adverse "	تصرف عدوانی ، تصرف معلوم 'آرام وحقیقی یك ملـکیت غیرمنقول مخالف سندی که طرف مقابل در دست دارد .
Consiructive "	حیازت شکلی .
Possessor	حایز ' متصرف .
Possessory	مربوط حیازت .
" Action	دعوی حیازت ' دعوی رفع تعرض (علیه تصرف عدوانی یاغصب) .
Possibiliiy	امکان ؛ احتمال .
" Of reverter	امکان عودت امتیاز یك شی به مالك .
Post prep.	بعد ازواقعه ، بعد .
" Facto	بعد از واقعه .
POST (N)	بعد ، پسته ' قشله (درعسکری) .
(V)	توسط پسته ارسال کردن ' بغرض اطلاع عموم در دیوار نصب کردن .
" Dated check	چك باقید تاریخ آینده .
Postage	قیمت پستی ' محصول پستی .
Postal	پستی ' متلق باداره پسته .
" Union	اتحادیه پستی .
Posterity	اعقاب ، نسل آینده ' ذریه ' اخلاف.
Posthumous	متولد بعد ازمرگ پدر ' نشرشده بعدازمرگ مؤلف.
Postmaster	آمر امور پستی .
" General	آمرعمومی پست .
Postpone	به تعویق انداختن ، به‌تأخیرانداختن .
Potential	نهائی ' ذخیره ای .
Powe	قدرت ' ظرفیت ؛ قوه ' اقتدار ، صلاحیت مسلطه.
" Of revocation	صلاحیت فسخ .
" Of attorney	وکالت شرعی ' وکالت خط برای مدافع .
" Conpled with an interest	اختیاراداره اموال موقوفه یامال مرهونه ذریعه شخصی که خودش در آن صاحب منفعت باشد .
Corporate " S	اهداف شرکت ' .

Implied "S	صلاحیت ضمنی .
Practice	تمرین ، شغل ' رویه ، عرف .
Law "	شغل حقوقی (وکالت دفاع ودارلمشوره حقوقی).
Practitioner	طبیی که‌شغل طبابت‌راعملاء اجراءمی نماید' وکیل مدافع که پیشه دفاع را عملاء پیش میبرد .
Prayer for relief	استدعای رهائی از توقیف .
Preamble	دیباچه ' مقدمه ' تمهید .
Precatory	تمنائی ، التماسی .
" Words	کلمات توصیوی ' کلمات تمنائی .
Precedence	سبقت ' تفوق ' اسبقیت '.
Precedent (adj)	قبلی ' سابق .
Condition "	شرط قبلی .
(n)	سابقه .
Lәgal "	سابقه قانونی .
Precept	دستور ' حکم .
Precinct	حدود ' حوزه ، محوطه ' حوزۀ صلاحیت .
Preclude (V)	ممانعت نمودن، رفع کردن ، مانع شدن حق‌باز داشت اموال ترانز یتی برای فروش به تبعه خود مملکت ترانزیت .
Pre-emption	حق تقدم درخرید ، حق شفعه 'حق تملك‌به شفعه' .
Prefer (V)	ترجیح دادن ' مطالبه‌کردن' اقامه‌دعوی کردن .
" Charges	اتهام‌نمودن' اقامه دعوی جزائی کردن، اتهام‌واردآوردن .
Preference	رجحان ' برتری ' افضلیت .
" Shares	اسهام مقدم ' اسهام امتیازی .
Preferential	امتیازی ' ممتاز .
" Assignment	انتقال ملکیت بشکلی که یك شخص یاگروپ معین را منتفع سازد .
Preferred	مقدم ' مرجح ' ممتاز .
" Creditors	دائنین مرجح ' دائنین امتیازی .
" Dividend	مفاد مقدم ، مفاد امتیازی .
" Shares	اسهام مقدم ' اسهام امتیازی .
Prejudice	ضرر' زیان ، تعصب .

Dimiss a suit without ''	حکم عدم سمع دعوی بدون ممانعت از اقامه مجدد آن (حکم کان‌لم تکن) .
Prejudicial error	سهو مولد زیان .
Preliminary	مقدماتی ، تمهیدی ، ابتدائی .
" Hearing	استنطاق مقدماتی ، استماع مقدماتی صورت اتهام (درمحکمه) ، تحقیق قبلی (توسط قاضی) .
Premeditated	باتفکر قبلی .
Premeditation	تصمیم قبلی ، تفکر قبلی.
Premises	مقدمه ، زمین وساختمان مورد بیمه که درسند بیمه درج میگردد ، مال‌موقوفه یاانتقال یافته طبق سند.
Premium	مفاد ، جایزه ، سهمیه ، حق بیمه .
Insurance ''	سهمیه بیمه ، حق بیمه ، اقساط بیمه .
Prepare (V)	تهیه کردن ، مرتب نمودن ، آماده کردن .
Preponderance	مزیت ، تفوق ، رحجان .
'' Of the evidence	مزیت دلایل ، رحجان (تفوق) بینه .
Prerogatire	امتیاز ، تقدم .
Royal ''	امتیازات اداری .
Prescribe (V)	تجویز نمودن ، امر کردن .
Prescription	دستور ، تجویز ، حکم ، کسب مالکیت بمرورزمان مرور زمان .
Present (V)	ارائه نمودن ، تقدیم کردن .
'' A bill of exchange for acceptance or payment	ارائه نمودن یك حواله بغرض قبولی یاتادیه .
(n)	تحفه ، هدیه .
(adj)	هذا ، این ، حاضر ، موجود .
" Instrument	وثیقه هذا .
'' Law	قانون هذا .
Presentment	ارائه ، نمایش ، بیان ، شکایت ، عرض .
Presents	وثایق ، اسناد ، حجت .
In accordance with these ''	مطابق وثیقه هذا .
Preside (V)	ریاست نمودن .
President	رئیس ، زعیم .

Presiding	کسی که ریاست میکند .
" Judge	رئیس هئیت قضائیه ، رئیس محکمه .
" Officer	رئیس‌هئیت نظارت (درانتخابات) .
Press	مطبوعات .
Freedom of the "	آزادی مطبوعات .
Presumable	محتمل، حدسی، تخمینی .
Presume (V)	تخمین کردن، فرض کردن، بخودآزادی دادن .
Presumption	قرینه، فرض، گمان، تهور .
Absolute "	قرینه قاطعه .
Conclusive "	قرینه قاطعه .
Rebuttable "	قرینه قابل رد .
Presumptive	قرینه وی، فرضی، تخمینی، احتمالی .
Pretense	بهانه، تظاهر، ادعی، طلب .
False " s	تقلب، خدعه .
Pretext	بهانه، عذر، دستاویز، تمسك .
Prevail (V)	مستولی شدن، غالب گردیدن، معتبربودن .
Prevailing party	طرف غالب، طرف مسلط .
Prevent (V)	مانع شدن، رد کردن .
Prevention	ممانعت، جلوگیری، وقایه .
" Of crime	جلوگیری ازجرم، جلوگیری ازوقوع جرم .
Previous	قبلی، سابق .
Price	قیمت، بها، ارزش .
Fair market "	قیمت عادلانه بازار، قیمت مناسب بازار .
" Control	کنترول نرخها .
" Discrimination	تبعیض نرخ، اختلاف نرخ .
" Fixing	تعیین غیرمشروع نرخ .
Primu facie	شواهد اولیه برای تثبیت یك ادعی .
" Case	قضیه که بروی شواهداولیه قابل اتهام دیدهٔ میشود دعوییکه مبتنی بردلایل مشهود باشد .
" Evidence	شواهد اولیه، دلایل مشهود .
Primary	اولی، ابتدائی، اصلی .
Prime rate	اندازهٔ مفاد که بانك از خوبترین مشتریهان خود حاصل میدارد .
Prime minister	صدراعظم .

Primogeniture	حق رشادت .
Princi pal(adj)	عمده ، اصلی ، اساسی ، اولی .
(n)	مدیر، امر، موکل، رئیس .
" AND AGENT	وکیل ومؤکل .
Undisclosed "	رابطهٔ وکالت که دران مؤکل نامعلوم باشد .
Principle	پرنسیپ ، اصل ، عامل ، مبداء ، اساس ، قاعده
Prior	مقدم ، قبلی ، سابق .
" Creditor	داین قبلی .
" Lien	حجز مقدم .
Priority	قدامت ، اسبقیت ، اولیت ، افضلیت .
Prison	محبس ، حبس .
Prisoner	محبوس .
" At the bar	متهم تحت محاکمه .
" Of war	محبوس جنگ ، اسیر حرب .
Privacy	خلوت ، تنهائی ، عزلت .
Right of "	حق حمایه از آزادی شخصی درمقابل مداخلات خارجی حق اختیار خلوت .
Private	خصوصی ، شخصی .
" International law	حقوق بین الدول خصوصی .
" Property	ملکیت خصوصی ، ملکیت شخصی .
" Placing of corporate securites	فروش خصوصی اسناد قرض به یك گروپ معین مردم .
Privilege	امتیاز ، معافیت ، مزیت .
" Tax	حقوق اجازه نامه، محصول اجازه نامه، مالیه صنفی .
" S and immunities	معافیت ومصئونیت .
Privileged	معاف ، ممتاز، برتر .
" Communications	اخبار یکه به وکیل مدافع یامشاور حقوقی داده میشود واز طرف آنها قابل افشانمی باشد .
" Debts	قرض امتیازی ، قرض مقدم .
Privity	ارتباط متقابله درباره عین حق (مانند ارتباط حقوقی بین وارث ووالدین)
" Of contract	نتائج نسبی مقاوله .
Privy Council	شورای خصوصی در بار پادشاهی که مرکب از وزراء واشخاص منتخب پادشاه است .

Prize	جایزه ، تملیك ، تصرف اموال (دربحر) غنیمت، ربح
" Courts	محکمه ئیکه صلاحیت ان منحصر به فیصله تصرفات اموال دربحر میباشد .
Pro	برله ، درباره ، به نیابت ، به وکالت ، متمایل
" And con	طرفدار ومخالف ، مثبت ومنفی ، ماله وما علیه موافق ومخالف .
" Forma	ظاهراء ، شکلا ، صورتاً ، پروفورمه .
" Rata	بـه تناسب حسب پیمانه ، باندازه
Probability	احتمال
Probable	محتمل ، ممکن .
" Cause	دلایل راجح مبنی برارتکاب يك جرم ، دلایل مرجح در يك قضيه .
Probate	مربوط راجع به صحت دلایل اثبات ، مربوط به صحت وصیت نامه
" Court	دیوان محکمه عالی که امور مربوط به وصیت نامه ووراثت را رسیدگی میکند ، محکمه صحت وصیت .
" Jurisdiction	صلاحیت درامور وراثت ووصایت .
Probation	دوره امتحانی تحت مراقبت قراردادن (يك مجوم کودك) ، مراقبت .
" Officer	شخص که موظف به نظارت محکومین بعداز رهائی میباشد ، افسر سر پرست ومسئول محبوسی که ازتأجیل جزا استفاده میکند .
Probative	اثبات کننده دال براثبات ، مثبت ادعا .
Procedural	مربوط بهطرز محاکمه ، مربوط به اجراءات(محکمه یامحاکمه)
" Law	قانون مربوط بهطرز محاکمه ، قانون شکلی .
Procedure	طرز عمل ، روش ، اجراءات اصول محاکمه .
Code of civil "	مجموعه اصول محاکمه مدنی .
Code of criminal "	مجموعه اصول محاکمه جزائی .

Proceeding	دعوی ، طرز ، اقدام .
Collateral"	دعوی فرعی، مستقل دریك محکه راجع به اشخاص با وقایع که اصل دعوی‌شان درمحکمه دیگری جریان داشته بـا شد .
Proceeds	محصول ، عاید ، عایدات ، حاصل ، محصولات .
Proces-verbal	محضر یـکه راجع بیك واقعه ازطرف یك ما مـو ر دولت ترتیب میبابد، محضر دعوی، صورت جلسه .
Prcess	جریان عمل، طریقه سیر، پیشرفت تدریجی، اقامه دعوی طی مراحل مختلف .
Abuse of "	تخلف ازصلاحیت قانونـی .
Due" of law	حسب اجراءآت قانونی، موافـق به تجویزات قانون
Proclaim (v)	اعلام نمودن ، اظهار کردن، ندا کردن.
Proclamation	اعلامیه ، ابلاغیه .
Procuracy	وکـالـت .
Procuration	دلالی برای معاشرت جنسی ، نیابت ، وکالت ، توکیل.
Procure (v)	استخدام یك‌زن بمنظور فحشاء، بدست‌اوردن ، تهیه کردن ، نایل شدن .
Procurer	تهیه کننده ، وسیط درامرمعاشرت جنسی،مرده گـاو
Procreur	مدعی العموم ، څارنوال .
Procurement	تهیه ، حصول ، تد بیر ، تحصیل ، نیل .
Produce(n)	محصول ، نتیجه ، ثمر .
(v)	ساختن، تولید کردن، ایجاد کردن، ارائـه نمودن .
" Records pursuant to a supoena duees tecum	اطلاعیه محکمه بغرض حضور بابعضی اسناد .
Product	محصول ، نتیجه ، حاصل .
Production	تولید ، محصول ، ایجاد ، ارائه
Profess (v)	پذیر فتن یك روحانی درکیش وسلـك ، اعترا ف کردن اقرار کردن، پیشه ای را اجراء کردن ، اظهار کردن .
Profession	شغل ، پیشه، اظهار، اعتراف، استعداد، انسلاک بـه یك حلقه مذ هبی .

Liberal "s	شغل ازاد .
Professional	حرفوی ' مسلکی ' فنی ' اختصاصی ' تخصصی .
Profit	مفاد ' سود' نفع ، فائده.
Clear "	مفاد خالص .
Net " s	بیلا نس مفاد خالص .
" And loss statement	نفع وضرر
Profiteering	اغراق درمنفعت جوئی
Prohibit (V)	ممانعت ، منع نمودن
Prohibited degrees of consanguinity	علایق عرقی که مانع ازدواج گردد .
Prohibition	نهی ، قدغن ' تحریم ،
Prolongation	امتداد ، تمدید .
Promise	وعده ' عهد ' تعهد .
Mutual "s	وعده متقابله ' وعده دوجانبه .
Naked "	وعده بلا عوض .
Promise of marriage	وعده ازدواج .
Promisee	شخص که باوعده دادة شده ' متعهدله .
Promisor	وعده دهندة ' متعهد .
Promissory	حاوی وعده ، متضمن وعده ' تعهدی .
" Estoppel	اصولی که باساس آن اگر عمل یك شخص بارتباط وعده شخص دیگری صورت میگیرد ، باید وعده مذکور اجراء شود .
" Note	حجت .
Promote (V)	ارتقا دادن ' ترفیع دادن ، تشویق کردن ' تاسیس کردن .
Promoter	موسس ' بانی' تشویق کننده ، ترویج‌دهنده' تعقیب کننده دعوی ، دایر کننده محکمه مذهبی .
Prompt	سریع ' بلامعطلی .
" Delivery	تحویل دهی بدون وقفه .
Promulgate	توشیح کردن ' شایع ساختن ' نشر کردن ، رسماً اعلان نمودن .
Promulgation	توشیح قوانین ، اشاعه ' اعلام .
Pronounce	اظهار کردن ' اظهارعقیده کردن ، تلفظ کردن .

" Sentence	اصدارحکم نمودن .
Proof	مسوده ' دلیل ' برهان' امتحان ' تجربه ' پروف (مطبوعات برای تصحیح) .
Burden of "	وظیفه ثبوت ، باراثبات .
Conclusive "	دلیل قاطعه .
Degree of "	درجه ادله ' یاسیر ادله .
" Beyond a reasonable doubt	اثبات بدون هیچنوع تردید' اثبات بی شبهه وتردد' معقول .
" Of debt	اثبات قرض .
Proper	خصوصی' خاص ' درست ، مناسب 'لائق، اصلی ' ذاتی .
" Care	مراقبت صحیح ، مواظبت بجا .
" Lookout	دقت ' مراقبت صحیح (دوراندن عراده) .
" Party	طرف واقعی ' طرف ذیصلاح ' طرف اصلی .
Property	ملکیت ، دارائی .
Common "	ملکیت مشترك .
Community "	رژیم اشتراك مالی .
Personal "	ملکیت شخصی ' منقولات یاامتعهٔ شخصی .
Private "	ملکیت خصوصی .
Public "	ملکیت عامه .
Real "	ملکیت غیرمنقول ، عقار .
Separate "	رژیم انفصال مالی'
" Tax	مالیات بر ملکیت .
Proposal	طرح ' پیش نهاد .
Proposition	طرح، پیش‌نهاد، رای .
Propound	پیش نهاد نمودن ' عرضه کردن .
" A will	ارائه نمودن يك وصیت نامه بغرض تصدیق .
Proprietary	مالك' مالکیت .
" Interest	مفاد مالك ' علاقه مالکیت .

Pro rata (L)	به تناسب
Prorate	توزیع متناسب به سهم .
Prorogation	تمدید .
Prosecute (v)	تعقیب نمودن ، اقامه دعوی کردن .
" *An action*	دعوی کردن ، استدعاه نمودن .
" *A claim*	مطالبه ای را اقامه کردن .
" *A crime*	جنایتی راتعقیب کردن .
Prosecuting attorney	مدعی‌العموم ، څارنوال .
Prosecution	تعقیب قانونی ، اقامه دعوی .
Malicious "	تعقیب زیان آمیز بدون موجب مشروع ، اقامه نمودن دعوی بروی عناد وحسد .
" *Witness*	شهود واثبات .
Prosecutor	مدعی .
Public "	څارنوال ، مدعی العموم (از طرف شاه یاجمهوریت)
Prospective	باعطف پاینده ، آینده ، دورنما .
Prospectus	تفصیلات یك طرح ، دعوت به سهم عامه ، نشریه پروگرام .
Prostitution	فاحشه گری .
Prostitute	فاحشه .
Protection	حمایه ، حفاظت ، حکم پادشاه که موجب مصونیت یك شخصی برای یك سال از تعقیب جزائی میگردد .
Equal " of the law	حمایت مساوی قانون .
Protective Tariff	تعرفه گمرکی سنگین برواردات خارجی برای تقویه تولیدات داخلی .
Protectorate	تحت الحمایه .
Protest (v)	اعتراض نمودن ، احتجاج کردن .
" *of a bill of exchange*	اعتراض گرفتن بریك حواله .
Notice of "	اعتراض نامه ، یاد داشت احتجاجیه .
Waiver of "	پذیرفتن عذر ، عدم ترتیب اعتراضنامه .

Protocol	تشریفات درامور دیپلو ماتیك - پروتوکول ، موافقت نامه.
Provable	قابل اثبات .
Prove (V)	امتحان کردن ، اثبات نمودن .
" A will	تصدیق نمودن یك وصیت نامه .
Beyond a reasonable doubt	اثبات نمودن بدون هیچ نوع تردید.
Provide (V)	مجهز ساختن ، تهیه نمودن .
Provided	مشروط ، بشرط اینکه .
" By law	مطابق قانون .
" However ' that	مگر انکه .
Province	ایالت ، ولایت .
Provincial	ایالتی ، ولایتی ، محلی .
" Council	مجلس ولایت ، ولایت جرگه .
" Courts	محاکم ولایات .
Provision	تدارك ، مادة (یك مو افقت نامه) تخصیص ارث بغیر وارث ، مقررات .
Provisional	موقتی ، موقت .
" Remedy	چاره موقتی .
Proviso	قید ، شرط ، شرط گذاشتن ، فقرهٔ شرطی .
Subject to the " that	مقید به این شرط که .
With the " that	باین شرط که ، مشروط براینکه .
Provocation	تحریك ، برانگیختن .
Provoke (V)	تحریك کردن ، برانگیختن ، بغضب آوردن .
Proximate	مستقیم ، نزدیك .
" Cause	علت آینده ، علت مستقیم .
Proxy	توکیل ، وکیل ، رائی که توسط وکیل ابراز میگردد .
Vote by "	رای دهی ازطریق وکیل .
Prudence	دور اندیشی ، احتیاط ، خرد مندی .

Prudent	محتاط ، دور اندیش ، مدبر .
Public	عامه ، عمومی، شائع ، علنی ، دولتی ، حکومتی .
" Debt	قرضه دولتی .
" Interest	منفعت عامه .
" Office	کرسی دولتی ، اداره دولتی .
" Law	حقوق عامه .
" Place	محضر عام .
" Policy	نظام عامه .
" Record	ثبت رسمی .
" Utilities	حوایج عامه از قبیل برق ، گاز ، تلیفون وغیره
" Welfare	صحت عامه ، بهبود عامه .
Publication	نشریه ، اعلان ، نشر .
Publicly	علنی ، آشکارا ، علانیه ، جهراً .
Publish (V)	نشر کردن ، اعلان کردن ، طبع کردن .
Puffing	باد ، پف وتیاق .
Punishable	قابل مجازات ، مستوجب جزا یاتأدیب .
Punishment	مجازات .
Cruel and unusual "	مجازات وحشیانه وغیر عادی ، مجازات مخالف کرامت انسانی .
Punitive	جزائی ، تأدیبی ، تنبیهی.
"Damages	آسیبی که سبب جزا گردد .
Pur autre vie	درطول حیات شخص دیگری .
Purchase (V)	خریدن .
(n)	خریداری .
" Money	وجهی که دربدل خرید ملکیت خاصتاً (غیرمنقول) تادیه میگردد ، فدیه .
Price	قیمت خرید .
Purchaser	بایع ، خریدار .
Bona fide" for value	خریدار به حسن نیت .
Pure	خالص ، پاك ، صاف .
" Food and Drug	قانون مربوط ارزاق صحی وادویه
Purge (V)	تطهیر کردن ، تبرئه نمودن .
" Of contempt	مجازات اهانت .

Q

Qualification	توصیف ، شرح ، قید
" For office	کفایت در امور اداری دولت .
Qualified	قابل ، شایسته ، محدود .
Qualify (V)	توصیف کردن ، مقید کردن .
Quality	صفت ، کیفیت، خاصیت .
	ماهیت مال، کیفیت مال.
" Of goods	حق دریافت تلافی معمول ازدرک خدماتی که حصه
Quantum	بدون قمت وجودمقاوله اجرائی شده .
Meruit	طبق ارزش ، ارزش واقعی یک شی .
Quasi	شبهه، ظاهراً (در اول کلمه استعمال می‌شود)
" Contract	شبهه عقد .
" Judicial	نیمه قضائی .
Queen	ملکه .
" s bench	دیوان ملکه در انگستان .
Question	سئوال ، مسئله.
Federal "	موضوع فدرالی .
Hypothetical "	مسئله فرضی .
Judicial "	مسئله قضائی .
Leading "	مسئله اساسی.
Political "	مسئله سیاسی .
Quid pro cuo (L .)	ایفای امری (از طرف مدعی به نفع مدعی‌علیه)

Quiet	ساکت ، نرم ،آرام .
Action to-title	دعوی‌برای اثبات مالکیت .
Enjoyment	تصرف بدون خلل .
Quit (V)	ترک کردن.
Notice to the premises	اطلاعیه برای ترک تعمیر.
Quitclaim (V)	ابرا دادن، منصرف شدن (از یک‌حق).
Deed	سند ابراء از حق .
Quorum	نصاب .

R

Racket	جنجال ، هیاهو ' صرفه .
Racketeer	گانگستر ، عیاش
Racketeering	گانگستری ' عیاشی .
Ransm	فدیه ' خریداسیر , کفاره
Rape	هتك عصمت' خطف .
Rastmene	جسارت
Criminal''	جسارت جنائی .
Rate	نرخ .
'' Of xchange	ارخ تبادله ' نرخ تغیر .
'' Of interest	اندازه مفاد ' ربح .
Discount ''	نرخ تنزیل .
Bank ''	نرخ بانگ .
Ratification	تصویب .
'' of a contract	تصویب یك مقاوله.
'' of a treaty	تصویب یك معاهده
Ratify (V)	تصویب نمودن .
Ravish (V)	بزور عمل جنسی را با یك زن مرتکب شدن

Real	حقیقی .
"Party in interest	طرف ذیعلا قه حقیقی .
Property	عقار ملکیت غیر منقول .
Realty	ملکیت غیرمنقول .
Reasonable	معقول .
"Care	سرپرستی معقول .
" Compensation	تلافی معقول .
" Man	شخص معقول .
" Time	موعد معقول .
Proof beyond A"doubt	اثبات نمودن بدون هیچ نوع تردید .
Rebate	تخفیف دادن کاستن .
Rebating	تخفیف تنزیل .
Rebellion	شورش ' تمرد ' انقلاب ' عصیان .
Rebus sic stantibus	ماده مقاوله که باساس آن اگر شرایط عقد تغیر میکند برمواد آن تجدید نظر صورت گرفته میتواند .
Rebut (V)	دفع ، دفع تهمت ' دفع ادعا' رد کردن ' تکذیب کردن .
Rebuttable	قابل تردید ، قابل تکذیب .
"presumption	قرینه قابل تردید .
Rebuttal	ردقول مدعی ، دفع ' رد ' تکذیب .
Recall	حق لغو تصمیمات قضائی بوسیله مراجعه با راء مردم ؛ تذکر ، استدعا' احضار کردن' یاد دهانی نمودن ' پس گرفتن، باطل کردن' ملغیقرارداد .
Recapitalization	تجدید نظر به سرمایه یك شرکت .
Receipt	رسید .
Receive (V)	تسلیم شدن ' قبض کردن ' دریافت کردن ' پذیرفتن ' دربر گرفتن .
Receiver	قایمقام ' تحصیلدار ' مرسل الیه ' تسلیم شونده ، قبول کنندة ، گیرنده ' گیرنده مال دزدی شده ازدزد .
"Pendente lite	قایمقام درجریان دعوی .
Receivership	تحصیل طلبات مربوط بافلاس' مقام امانت داری امین محکمه ' تصدی مقام امانت ' وظیفه تحصیلداری .

Recess	رجوع ، باز گشتی ، تعطیل (شوری ، محکمه .)
Reciprocal	متبادل ،مشترك ، دوطرفه، متقابل.
Reciprocity	مبادله، تبادل معامله ، تقابل،دوجانبه ای .
Recital	بیان علت معامله یاعمل ، قرائت کردن ،بیان، گذارش شرح، قصه .
"Of facts	بیان وقایع .
Recite(V)	ازیاد قرائت کردن، شرح دادن .
Reckless	بی باك ، بی احتیاط .
"Driving	راندن بابی احتیاطی .
Reclaim	بازیافت کردن ، تعدیل کردن، مطالبه کردن .
Recognition	قبول ، اعتراف، تصدیق، شناسائی به رسمیت .
"Of a foreign state	برسمیت شناختن یك دولت خارجی .
Recognizance	تعهد رسمی ، اقرار ، اعتراف ، ضمانت شخصی ، تعهد (درحضور محکمه)،ضمانت پولی .
Recognize (V)	شناختن یك حکومت ، اعتراف کردن ، تصدیق کردن .
Recommend (V)	سفارش کردن ، توصیه نمودن .
Recommendation	سفارش ، توصیه .
Recompense (V)	مکافات ، تعویض، تلافی کردن ، جبران نمودن.
Reconciliation	مسالمت ، مصالحت , سازش .
Reconstruct (V)	مجدداً آباد نمودن ، مجدداً اعمار کردن .
" The facts	یك واقعه‌جرمی را سردوباره مرتب ساختن .
Reconveyance	انتقال مجدد ، واپس دهی، ملکیت .
Record (V	ضبط کردن ، سجل کردن ، ثبت نمودن .
n.	دفتر قید ، ثبت ، تسجیل .
Conrt of"	محاکمی که ثبت دایمی‌جریان‌دعوی‌رانگه میدارند.
Pnblic"	ثبت رسمی .
Recoupment	غرامت ، جبران خساره .
Recourse	تجدید جریان ،تقاضای غرامت، مراجعه ، مناسب
Without"	بدون حق مطالبه غرامت ، بدون حق توسل ، بدون حق مراجعه .
Recover (V)	دوباره دریافت کردن .
Recrimination	اتهام متقابله ، اعتراض .
Rectification	تصفیه ، تعدیل، تصحیح، اصلاح .

Rectify(V)	تصفیه کردن ، تصحیح کردن ' اصلاح نمودن .
Redeem	از گرو خلاص کردن' دوباره خریدن'رهانمودن.
Redeemable	قابل خلاصی از گرو .
Redemption	رد دین 'واپس‌دهی ،(قرض)، رهائی (غلام) ' خرید بهای جرم .
Equity of(V)	حق گرو دهنده برای تادیه وبازیافت مرهونه در صورتیکه حتی خطایش دربین باشد .
Right of''	عقد فروش اموال که دران فروشنده حق خرید اموال را به نفع خودش قید میکند .
Reduce to possession	به تصرف خود درآوردن .
Reduction	تخفیف ' تنزیل .
''Of capital''	تخفیف سرمایه .
Re - entry	عودت ' ثبت مجدد .
Refer (V)	استشهاد به ' اشاره کردن به ، رجعت دادن به حواله کردن ' رجعت دادن .
Referee	حکم ' ریفری .
''In bankruptcy	مامور تصفیه درافلاس .
Reference	ذکرمراجع ، مراجعه ' مرجع .
Credit''	مرجع اعتبار '
''In case of need	مرجعی که دریك سند تجارتی ذکرمیشود ودر صودت عدم تادیه مکلف است وجهه داخل سندرا بپردازد .
Referendum	مراجعه بارای عمومی ' ریفراندم .
Refinance(V)	تشکیلات جدید به کار تجارت خود دادن ' سرمایه اضافی اندوختن ' تجدیدنظر به تمویل .
Reform	ریفورم ' اصلاح نمودن ، تهذیب نمودن .
Law''	ریفورم قانونی .
Reformation	اصلاح'تهذیب ' نهضت ' تغییر رویه .
''Of A contract	تجدید نظر به یك‌مقاوله.
Reformatory	اصلاحی ' دارالتادیب'محل تربیت مجرمین .

Refresh a witness'memory	قرائت کردن‌همان قسمت ازشهادت که شاهدازیاد آوری‌آن‌عاجز آمده‌ویافراموش کرده' تازه‌ساختن ذهن شاهد .
Refund V.	تسویه حساب کردن تادیه کردن ' وجهی که برذمه است ' پس دادن ' مسترد کردن .
" *n.*	ایفای التزام ' پس تادیه .
Refusal	حق تقدم در رد یاقبول ' خیار ' حق اختیار ' امتناع ' رد .
Refuse(V)	ردکردن ' منع نمودن .
Regicide	قاتل پاد شاه' پادشادکشی .
Regime	ترتیب ' نظام ، رژیم ' طرز .
Register V.	ثبت کردن ' تسجیل نمودن .
n.	دفتر سجلات ' دفترثبت
Commercial"	دفترثبت اسناد وعلایم تجارتی ' دفترتجارتی .
Registered	مسجل' ثبت شده .
"Letter	نامه مسجل ' نامه را جستری .
"Trade mark	علامه تجارتی ثبت شده .
"Voter	رای دهنده که اسمش درجدول ثبت اسماانتخاب کننده گان درج باشد ' رای دهنده که اسمش ثبت شده باشد .
Registrar	مامور ثبت احوال مدنی ، ثبت کننده .
Companies"	مدیرثبت شرکتها .
Registration	تسجیل ، تدوین ، ثبت .
Registry	دفتر ثبت ' اداره ثبت احوال مدنی .
Regress	حق رجوع ' بر گشت .
Free entry' egress and"	دخول وخروج بدون مانع .
Regular	مرتب ' منظم ، قانونی .
Inthe course of business	درجریان عادی امور تجارت

regularly	مرتباً منضماً ،قانوناً .
regulate (V)	تنظیم کردن ، اداره کردن .
power to "commerce	صلاحیت تنظیم امور مربوط به پیشه تجارت .
regulation	قاعده ، قانون ، نظام ، لایحه ، مقررات .
rehabilitate (V)	اعاده کردن حقوق ، اعاده نمودن حیثیت‌واعتبار، دادن اعتبار مجدد .
rehabilitation	اعاده حقوق ، اعاده اعتبار .
rehearing	اعادهٔ استماع دعوی ، تجدید جلسه استماع .
reimburse(V)	تادیه کردن ،تلافی کردن ، جبران کردن .
reinstate	دوباره بحالت اولی گرداندن ، دوباره ضم ساختن ، دوباره بر قرار کردن .
= a case	دوباره دایرساختن یك دعوی .
= a policy of insurance	تطبیق مجدد مقررات بیمه .
reinsurance	بیمه مجدد .
rejoin (V)	دفاع کردن، پیوستن‌به ، ملحق‌شدن ، یکجانمودن.
rejoinder	جواب وکیل مدافع، رداقوال‌مدعی ، پاسخ ، جواب ، دفع .
relate (V)	نسبت دادن به ، حکایت کردن ، شرح دادن، بیان نمودن .
related	مربوطه ، منسوبه .
relation	قریب ، قرابت ، علاقه ، ارتباط ، نسبت .
relative (n.)	نسبی ، صله قرابت ،قریب، خویشاوند .
adj.	نسبی ، مشروط .
release (v.)	تبرئه کردن ، رها کردن ، مرخص نمودن .
(n.)	رهائی ، تبرئه .
relevancy	تناسب ، به موقع ، قابلیت تطبیق ، مطابقت .
relevant	لائق ، مناسب ، مختص ، بارابطه ، بجا ، قابل تطبیق .
= evidence	شهادت وارد ،(بموضوع) شهادت بجا .
reliable	قابل اعتماد ، قابل اطمینان ، جدی .
relief	ابراء ازتعهد ، علاج ، جبران ، تخفیف راحت ، معاونت ، رهائی .
prayer for =	درخواست بغرض فیصله قضائی .
religion	دیانت ، دین ، مذهب .

freedom of =	آزادی دین ' آزادی مذهب .
relinquish (V)	ترك کردن ' رها کردن .
= a claim	ترك مطالبه نمودن .
relinquishment	ترك ' انصراف .
remainder	حق ملکیت راجع به باقی مانده ' حق ملکیت بقیه (خاصتاً در ملکیت های غیر منقول).
contingent =	حق ملکیت راجع به باقیمانده عقار که مقید بیك شرط باشد .
vested =	حق ملکیت راجع به باقیمانده عقار که تحقق یافته باشد .
remainderman	شخصی که درحصه باقیمانده ملکیت عقار صاحب حق باشد .
remand(V)	موکول ساختن به جلسه بعدی' حکم به تجدید مدت حبس احتیاطی .
=a case to a lower court	رویت دادن یك قضیه به محکمه تحتانی .
remedial	علاج بخش،چاره پذیر .
= action	دعوی‌رفع خسارت ، دعوی علاجی (قبل ازوقوع)
	دعوی برای اصلاح یك وضع .
= statute	قانون برای اصلاح یك وضع .
Remedy	تلافی' جبران ' علاج ، دوا .
adequate =	علاج بجا ' علاج مناسب .
extraordinary =	علاج فوق العاده .
legal =	تدبیر قانونی .
Remedies	شکلیات .
Remedies precede rights	رعایت شکلیات قبل ازاصل موضوع .
remit (V)	عفو کردن 'رویت دادن ، به تعویق انداختن، فرستادن ، حواله کردن .
remittance	حواله مالی ' تسلیم، ارسال‌وجهه ،تادیه‌وجهه .
remote	دور افتاده ،ناچیز،ضعیف .
= cause	سبب بعیده

= *damages*	خساره ناچیز .
removal	نقل اثاث البیت، ازاله ،انتقال ، برداشت ، نقل
= *from office*	برطرفی ازاداره.
render (V)	اداء کردن ، درآوردن ، انجام دادن .
= *an account*	حسابدادن.
= *a judgment*	فیصله صادر نمودن
renew (V)	تجدید کردن ،احیاءنمودن
= *a license*	تجدید جوازخط ، تجدید نمودن اجازه نامه
renewal	اعاده ، تجدید ،عوض کردن.
renounce (V)	صرفنظر کردن ،انکار کردن
rent (V)	باجاره دادن، به کرایه دادن
= *control*	کنترول نرخ کرایه .
rental	کرایه ، اجاره .
= *vulne*	مبلغی که از درك کرایه بدست میآید، حق الایجاره
renunciation	سند ترك دعوی،انصراف،ترك، اظهارعدم اجرای تعهدات توسط یکی ازطرفین
renvoi	اعادة ، رد .
reorganization	تشکیلات مجدد، اعادة تنظیم ،تجدیدنظر برتشکیلات
corporate =	تجدیدنظر برتشکیلات یك شرکت.
repair (V)	تعویض،اصلاح ،ترمیم،نمودن
repairs	ترمیمات.
reparation	اصلاح ، ترمیم ، تلافی
repatriation	عودت بوطن .
= *of profits and invested capital*	عودت منافع سرمایههای بکارانداختهشده بوطن اصلی
repay (V)	دوباره پرداختن ، پس دادن ، جبران کردن
repeal (V)	لغونمودن ، فسخ کردن.
repealer	شخصی که امرفسخ یك حکم را میدهد ، طرفدار فسخ معاعده اتحادبین برتانیه وآیرلیند .
replace	بحالت اول باز گشتاندن ،عوض، کردن

replead (v)	دوباره دعوی‌دایر کردن، مدافعه مجدد
replevin	استر داد اشیای حجرشده، قطع حجر.
replevy	قبول کردن پشنهاد یك شخصی‌مبنی‌بر تهیه ضمانت
replication	جواب ، نقل، انعکاس .
reply v.	جواب دادن.
n.	جواب د فع .
sham =	جواب‌بی ربط که‌برای‌تعطیل جریاز محاکمه‌اداءمیشود
report v.	اخبار کردن ،راپور دادن ،اطلاع نمودن .
n.	راپور
law = s	مجموعه تصامیم محاکم.
reporter	راپورتر،خبررسان خبرنگار.
court =	محرر محکمه .
represent (V)	نیابت کردن ، قایم مقام شدن ، نمایندگی کردن اشاره نمودن ، مشخص ساختن .
representation	تمثیل، نمایندگی، نمایش ،
false =	کتمان حقیقت .
mere =	اظهارات محض.
representative	نایب ، ممثل ،نماینده ، نمونه.
legal =	ممثل قانونی ،نماینده قانونی .
personal =	نماینده شخصی .
= action	دعوی توکیلی.
reprieve	تاجیل تنفیذ مجازات ، مهلت ، عفوه.
reprimand	زجر توبیخ .
reprisal	عملیات بالمثل، انتقام .
republic	حکومت جمهوریت ، جمهوریت .
republication	اعاده طبع ونشر ،طبع مجدد ، چاپ تازه
repudiate(V)	طلاق دادن ،انکار کردن ، ردکردن.
repudiation	نکول ، طلاق ، انکار .
repugnant	مغایر ، ناساز ، نفرت آور .

reputable	معروف بامانت ودرستی ، شهیر ' معز ز.
Reputation	شهرت ، اعتبار
Request v.	خواهش نمودن' در خواست کردن، استدعا کردن
n.	طلب' التماس ، در خواست ' استدعا
Require (V)	مقتضی ' لازم دانستن ' ایجاد کردن
Requisition	درخواست ' مصادره
Res (L.)	شی
= *extra commercium*	اشیای خارج تجارت
= *inter alios acta*	عملی که در بین دیگران صورت گرفته باشد
= *Ipsa loquitur*	شی یکه بذات خود دال بر اثبات باشد، واقعه مشهود
= *judicata*	قضیه که راجع به آن حکم محکمه صادرشده باشد
Rescind (V)	فسخ کردن ، باطل قرار دادن
= *a contract*	فسخ نمودن یك مقاوله
Rescission	فسخ ، ابطال ، الغاء
Rescue v.	گریختاندن ' رها نمودن ' به داد کسی رسیدن
n.	نجات ' رهائی ' گریز
Reservation	تحفظ ' قید ' شرط
Reserve v.	کنار گذشتن ، حفظ کردن ' اختصاص دادن
n.	ذخیره ، شرط ' مختص
Hidden =s	ذخایر مخفی
Statutory =s	ذخایر قانونی
Reside (V)	سکونت کردن ' اقامت نمودن ' قرار داشتن
Residence	مسکن ' محل اقامت ' اقامت ، مقر
legal =	اقامتگاه قانونی ' محل اقامت قانونی
Resident	مقیم ' ساکن
Residual	باقیمانده ' بقیه
Residuary legacy	آنچه از دارائی متوفی که در وصیت نامه مشخص نگردیده
Residue	باقیمانده مال متوفی پس از ترکه وادای دیون
Resignation	استعفی ، تنازل

Resist (V)	مقاومت کردن
Resistance	مقاومت ، تحمل
Resolution	عزم، تصمیم، قرار
Joint = of Congress	تصمیم مشترك مجلسین شوری ' تصمیم مشترك هردو مجلس کنگرس
Resort v.	متوسل شدن ' مراجعه نمودن ، التجاکردن
Court of last "	محکمه ذیصلاح نهائی
Resources	مصادر ' منابع ' وسائل
natural =	منابع طبیعی
Respective	مختص ، مخصوص بخود ' مربوطه
Respond v.	جواب دادن ، مسئول بودن
Respondeat superior (L.)	مسئولیت شخص اصلی از درك اجراأت نماینده وی ' مسئولیت بادار در مقابل اعمال نوکر
Respondent	جواب دهنده ' ' مدافع ' حساس
Responsibility	مسئولیت
Responsible	مکلف ، مسئول ، عهده دار
Responsive	بطریق اجابت ' حساس ، جوابی ، ایجابی
=to the question asked	در مقابل سوال جواب گفتن ' (منفی‌یا مثبت)
Rest v.	آرام‌شدن، استراحت کردن' مستقرشدن ،قرار گرفتن
= one s case	معطل ساختن قضیه
Restitution	غرامت ، اعاده یك جز بحالت اصلی یابه صاحب آن ، ارجاع ، رد ، بر گشت
Restrain (V)	قبض کردن ، مانع شدن ' جلوگیری کردن
Restraining order	امر محکمه مبنی بر تجدید و یا تحریم موقتـی یا دائمی ازیك حق
Restraint	حجز' مانع ،فشار ، محدودیت ' قبض
= of trade	تحدید تجارت
Restrict (V)	تحدید نمودن ' حصر کردن ' محدود ساختن
Restriction	تحدید ' منع . محدودیت ' قید
Restrictive indorsement	ظهر نویسی

Result v.	منجر شدن ، ناشی شدن ؛ منتج شدن
n.	اثر ؛ نتیجه،حاصل ، عاقبت
Resummons	احضار ثانی
Retail (V)	پرچون فروشی کردن
Retailer	تاجر پرچون فروش
Retain	نگهداشتن ؛ استخدام کردن ؛ حفاظت نمودن بخاطر داشتن
Retainer	اجرت یاحق‌الزحمه وکیل مدافع ؛ خادم
= fee	فیس که بیک وکیل مدافع در بدل کار دایمی داده می شود
Retire (V)	خودرا کناره کردن– دست ازوظیفه کشیدن – متقاعد شدن
Retorsion	عمل بالمثل– تلافی بعین
Retract (V)	پس گرفتن – (قول یااتهام)
= an offer	پس گرفتن یك عرضه
=a defamatory statement	پس گرفتن گفتار افتراء آمیز
Retreat to the wall	اصطلاحی است معمول دردفاع مشروع بمفهوم اینکه دفاع کننده باید از تمام وسایل دفع حمله استفاده کند
Retroactive	باقدرت رجعت به گذشته
= law	قانون حایز قدرت رجعت به ماقبل
Retrospective	آنچه‌مربوط به گذشته‌باشد–باقدرت رجعت به گذشته
Return v.	پاداش دادن– اعاده کردن– مراجعت کردن – باز گشت نمودن
n.	عودت، رجوع– اعادة، تعویض– دخل (درآمد) محصول – عائدات
fair =	جبران عادلانه
Income tax =	عواید دولت از درك مالیات برعایدات – مالیات برعایدات
= of process	راپوراقدمات درباره احضار وابلاغ–راپور خبروال به محکمه راجع به جلب واحضاریك متهم

Revenue	عاید، دخل ، مفاد .
Internal=Service (IRS)	ریاست عواید ، اداره جمع آوری عواید داخلی (درامریکا) .
public =	عاید ملی .
reversal	برعکس ، الغا ، اصلاح ، فسخ ، ابطال .
Reverse	معکوس ، نقیض ، ضد، برگشتاندن ، باطل کردن، رو گردان کردن .
= a case on appeal	نقض یك دعوی باثر مرافعه خواهی ویااستیناف .
Reversible error	غلطی قابل نقض .
Reversion	برگشت املاك به‌بخشنده آن، برگشت، رجوع، بقیه .
estate in =	مالی که تحت قید برگشت باشد.
Reversionary	استردادی ، رجعی ، مبنی براعاده ملك .
= interest	منفعت استرداد پذیر .
Reversioner	ذیحق نسبت به برگشت ملك، دارای حق رجوع،
Revert (v)	برگشتن،
Reverter(n)	برگشت کننده، رجعت کننده ، حکم برگشت (ملك)
Revest(v)	دوباره سپردن ، دوباره واگذار کردن .
Review(v)	معاینه نمودن ، انتقاد کردن ، تجدیدنظر نمودن.
board of =	هئیات تجدید نظر ، کمیته تجدید نظر .
Revise (v)	تجدید نظر کردن .
Revised	تجدید نظر شده .
= statutes	اساسنامه تجدیدنظرشده ، امنامه اصلاح شده.
Revision	اعادة قضاوت ، استیناف ، تجدید نظر ، مراجعه .
Revival	تجدید ، احیاء ، رستاخیز، .
Revive (v)	دوباره جان گرفتن ، زنده شدن، زنده کردن.
Revocable	قابل فسخ ، الغاپذیر .
=Ltter of credit	اعتبارنامه قابل برگشت ، لیتراف کریدت قابل فسخ.
=Trust	امانت فسخ پذیر ، ودیعه قابل برکشت .
Revocation	ابطال ، الغا , فسخ ، برطرفی ، استرداد .
Revoke (v)	فسخ کردن ، لغونمودن .
Revolt (v).	شورش نمودن بغاوت کردن .
(N)	بغاوت ، تمرد ، شورش .

Revolution	انقلاب ' .
Revolutionary	انقلابی .
Reward	پاداش ' انعام ' اجر .
Rider	ضمیمه توضیحی یاتفسیری ' تعقیب ' سوال عارضی
Right adj.	عدل ' انصاف ، صحیح ' درست ، شایسته .
n.	راست ، صواب ' حق .
Bill of =s	اعلامیه ویالایحه حقوق افراد که دراکثر قوانین اساسی اضلاع متحده درج است ، اعلامیه حقوق مردم ر درسال ۱۶۸۹ (درانگستان) .
Constitutional =	حقوق اساسی .
Exclusive =	حق انحصاری .
= OF action	حق اقامه دعوی .
= OF entry	حق دخول .
= OF redemption	حق تصاحب مجددمال مرهونه پس از پرداخت دین.
= OF search	حق تفتیش وتلاشی .
= OF way	حق تقدم عبوروسایط نقلیه ،حق مرور از ملك دیگری.
Ring	حلقه (نامزدی) حلقه (گروپ) اداره مدعی العموم بازار رسمی .
Riot	اخلال امنیت ' شورش بلوا ، بی نظمی .
Rioter	شورشی ' بلوا کننده .
Riparian	ساحلی ' واقع درساحل .
= Nations	ممالك کناربحر .
= Owner	کسی که درساحل ملك دارد .
= Rights	حقوق ساحل نشینی ، حقوق مالك ساحل دراستفاده ازاب دریا .
Risk	مسئولیت ، احتمال خطر' احتمال زیان .
Assumption of =	قبول خطرات احتمالی ، قبول احتمال خطر .
Insurable =	زیان قابل بیمه .
= OF loss	خطرفقدان ، احتمال فقدان .
River	دریا ، رودخانه .
International =	رود خانه بین المللی .

Road	سرك ، راه .
= Tax	تکس راه .
Rob(v)	سرقت نمودن باکراه ، غارت کردن ، ربودن .
Robber	دزد ، سارق ، راهزن .
Robbery	دزدی ، راهزنی .
Rogatory letters	حکم نیابت قضائی بغرض استماع شهود .
Roll n.	فهرست، ثبت .
Assessment =	فهرست دارائی واشخاص قابل مالیه گیری .
Rolling stock	موتریاعراده های خط آهن .
Roman law	حقوق روم .
Royal	شاهی ، پاد شاهی .
Royalty	تکسی که بصاحب امتیاز دادهٔ میشود ، خاندان شاهی ، سلطنت .
Rule V.	حکومت کردن ؛ فرمانروائی کردن، تصمیم گرفتن خط گرفتن .
n.	قانون ، قاعدهٔ ، سلطه ، تصمیم ، تسلط ، حکم .
= OF law	اصول فوقیت قانون ، قاعدهٔ قانونی .
= S of procedure	قواعد اصول محاکمه .

S

Sabotage	تخریبات انتقامی ویا اجتماعی، فعالیت تخریبی، کارشکنی.
Safe conduct	تامین نامه عبوراز کشور یامنطقه، جوار. سفر بامن .
Salable	رایج ، قابل فروش .
Sale(V)	فروختن .
Cash =	فروش نقدی .
Conditional =	فروش مقید به شرط .
Judicial =	فروش توسط محکمه .
Public =	فروش به مزایدہ .
Sherlff, s=	فروش توسط مامور احکام مدنی، مامور حجز وفروش اموال
= By sample	فروش ازروی نمونه .
= On approval	فروشی مشروط به قبولی .
= On credit	فروش باقساط .
Salesman	فروشنده ، فروشگار .
Salvage	نجات دادن کشتی یامحمولات آن از غرق، اجرت، رهائی
	نمونه .
Sumple	تضمین اجراء، تعین موئیذه نمودن، تصویب کردن
Sanction (v).	تصدیق نمودن ، موافقه کردن ، اعتماد کردن .
n.	موئیده ، ضمانت اجراء ، قبول ،
Sanctuary	بیت الحرم ، معبد، پناهگاه مقدس .
Sane	عاقل، دارای عقل سالم ، معقول ، سالم .
Sanitary	متعلق به امور صحی ، ازجهت صحی .
Sanitation	حفظ الصحه، صحی ساختن یك شی، اقدامات صحی.
Sanity	سلامت عقل ، قضاوت سالم ، اعتدال .

Satisfaction	قناعت ، رضایت ، برائت ، ایفاء .
= OF a judgment	پرداخت دیت ؛ اجرای یك حکم ، تادیه دین .
Satisfactory	مقنع ، کافی ، رضایت بخش .
= Performance	اجراآت رضایت بخش، اجرای عمل طبق رضایت .
Satisf (v)	قانع شدن ، کفایت نمودن ، رضایت بخشیدن.
= Adebdt	تصفیه یك قرض .
= a judgment	اقناع یك حکم (ازطریق تعویض یاادای دین ویا اجرای آن) .
Saving clause	فقره استثنائی ، قیداستثنائی ازمواد عمومی .
Savings	ذخیره ، پس انداز .
= Bank	بانك پس انداز
Schedule	پروگرام ، جدول .
=OF fees	جدول فیس وحق الزحمه .
Seheme	نقشه، طرح ،
School	مکتب، مدرسه، دبستان
Law =	فاکولته حقوق ، پوهنځی حقوق
Private =	مکتب‌خصوصی
Public =	مکتب دولتی
= District	مکتب محلی
Scintilla	شراره، شعاع، پارچه، ذرة
= OF evidence	خورد ترین دلیل، کوچکترین مدرك،
Scope	افق نظر، ساحه، حدود
= OF authority	حدود اختیارات، ساحه صلاحیت
Scrip	پول کاغذی موقتی، گواهینامه، استحقاق، تصدیق، سندبهادار
= Dividend	سود سهام که از طرف شرکت دریك وقت معین ودرصورت وقوع یك واقعه معین پرداخته میشود .
Sea	بحر
High= s	بحر آزاد
Law of the =	حقوق بحری
Seal	مهرولاك، مهر، علامه
Corporate =	علامه شرکت

Public =	مهر دولتی
Sealed	ممهور
= Instrument	سند مهر شده،سند ممهور
= Verdict	حکم مزین به مهرمحکمه
Search (v)	تلاشی نمودن،تحقیق نمودن' جستجو کردن
= And seizure	تفتیش وباز داشت قانونی
Unlawful =	تفتیش غیر قانونی، تلاشی غیرقانونی
Unreasonable=and seizure	تفتیش وباز داشت بی‌موجب
= Warrant	حکم تلاشی
Seaworthiness	قابلیت کشتی رانی
Seaworthy	قابل کشتی رانی
Second mortgage	رهن ثانی
Secondary	دومی
= Boycott	مقاطعه ثانوی، تولیدفشارومضیقه بالای موسسه مورد نظر معامله داران آن
Secret	رمز، راز، پنهان
Secretary	منشی، شکرتر
Company =	منشی شرکت
= OF state	وزیر امور خارجه (دراضلاع متحدهٔ امریکا)
Sectarian	طائفوی' مختص به‌طائفه ' ذهنیت‌فرقه ای
Secular	دنیوی' غیرروحانی
Secure (v)	حائزشدن، تحت حفاظت قراردادن، تامین نمودن
Secured	مأمون، مطمئن ، باتضمین
= Creditor	داین باتضمین
Securities	اسناد وثایق، تضمینات
Security	کفایت، تامین، امر'سلام، تضمین، سند
To give = for a debt	دربدل یك قرضه ضمانت دادن
Collateral =	تضمینی که بغرض تقویت ضمانت اصلی به آن افزودمیگردد
= Council	شوری امنیت' مجلس امنیه

Sedition	تمرد، انقلاب، شورش؛ آشوب، فتنه
See back	مراجعه به عقب ورق
Seised	محجور قبض شدة
Seisin	حجر
Livery of seisin	رهائی از حجر
Seize(v)	حجر نمودن
Seizure	قبض، ضبط، حجر
Select(v)	انتخاب کردن
= A jury	انتخاب نمودن هیئت منصفه
Self dealing	معامله که‌در آن مفاد شخصـی وصی منـاقض وجایبش واقع میشود
Self defense	دفاع ذاتی ، دفاع مشروع، دفاع شخصی
Self executing	دارای‌نیروی اجرائی (درموردقرار داد) ، عامل فی نفسه، دارای‌ماده لازم لااجراء در مورد لزوم
Sell''short	فروش جنسی که موجود نیست
Seller	فروشنده‌بایع
Senate	مشرانو جر گه، مجلس اعیان، سنا
Senator	عضومشرانو جرگه، سناتور
Senior	بزرگتر در سن، مقام ویاحیثیت (رشید) بالاتر
= Counsel	از جمله چند لفر وکیل مدافع دریك قضیه‌آن یکی که قسـت عمده آنرا دفاع میکند
= Judge	رئیس هیئت قضائیه
Seniority	اولیت (درسن‌یامقام) قدامت سن، رفعت‌رتبه
Sentence	حکم، فیصله
Cumulative = s	حکم حبس اضافی، حبـس مضاعف
Suspeud ed"	حکم معوق
Separable	قابل انفصال ، قابل تفکیك
Separate(v.)	جدا کردن، تفکیك کردن
adj	مجزا، جدا، اختصاصی
= Maintenance	نفقه شوهر برای زن
= Property	دارائی اختصاصی زن که‌شوهر دران‌دخالت ندارد

= Trial	محاکمه انفرادی یکتن از چندمجرم، محاکمه مستقل
Separation	فراق، تفکیك، انفصال
Sequester(v)	توقیف کردن، قیض کردن، حجز نمودن
Sequestration	تعیین یك نفر نگهبان از طرف محکمه بالای یك مال، توقیف، قبض، تحت حجز در آوردن
Seriatim(L.)	مسلسل، به ترتیب، یکی بعد دیگر
Serious	خطر ناك، مهم، جدی، وخیم
= Bodily harm	صدمه جسمی وخیم
Serjeant at arms	افسری که از طرف مجلس تقنینیه بغرض حفاظت نظم ونسق تعین میگردد
Servant	خدمه
Service	خدمت، وظیفه
Civil =	خدمت ملکی، ماموریت ملکی
= OF process	ارسال وتسلیم ورقه جلب واحضار، ابلاغ واحضار
Servient	تابع، جزء، فرعی
= Estate	ملك تحت ار تفاق
Setvitude	حق ارتفاق، حق عینی که یك ملکیت دربرابر ملکیت دیگر داشته باشد
Involuntary=	خدمتگاری تحت اکراه وخلاف میل
Session	جلسه
Plenary =	جلسه کامل
Set aside(v)	لغو کردن، واگذاشتن، حذف کردن، درنظر نگرفتن رد کردن
= A judgment	رد کردن یك فیصله
Set – off	مقابله، موازنه، تلافی
Settle(v)	قرار اتخاذ کردن، فیصله نمودن، تصفیه نمودن
''A dispute by arbitration	فیصله نمودن یك منازعه ازطریق حکمیت
Settlement	تقسیم میراث بعنوان هبه، ادا، ایفا، تصفیه، فیصله
= Out of court	فیصله خارج محکمه
Sever (v)	بطور مستقل وجداگانه عمل کردن، جدا کردن، قطع کردن
Severable	قابل تفکیك
= Contract	عقدقابل تفکیك
Several	متعدد– چندین– جدا– فردی
Joint and= liability	مسئولیت مشترك وفردی

Severally	علیحدة – جداجدا
= Liable	منفرداً مسئول بودن
Severance	تقسیم – انفصال – قطع- تفکیك - جدائی
Severe	دردناك - جدی- شدید- سختگیر- طاقت فرسا
= Illness	مریضی شدید
Shall	بایستی - باید
Sham	ظاهری- ساختگی- مقلد- دروغی - واهی
= Plea	وسایلی که محاکمه را بتاخیر میاندازد
Share v.	شرکت ورزیدن- تقسیم کردن- سهیم بودن
n.	نصیب- قسمت- سهم- حصه
= Certificate	سند سهم
Bearer =	سهم دار
Registered =	سهم اسمی -سهم بنام
Shareeholder	سهم دار
Sheriff	ماموربحبس ودارالتادیب- روشناسی– ماموراحکام مدنی– والی– قوماندان
Deputy =	مرستیال والی– مرستیال قوماندان، معاون والی ، معاون قوماندان
Shlfting the burden of proof	تغیر درعهده اثبات
Shifting use	حق استفاده ایکه پس از تحویل مالك دیگری بشخص تعلق گیرد
Ship v.	با کشتی حمل نمودن
n.	کشتی
Ex =	این کلمات دریك مقاوله چنین وانمود مینماید که مسئولیت وزیان اموال بعد ازتحویلدادن در کشتی به عهده خریدارمیباشد
= S papers	اوراقی که هویت کشتی را تثبیت میکند و مرجع حمل و نقل اموال را نشان میدهد
Shipment	بارکردن کشتی – ارسالی- حمل
Shipper	اشخاصیکه کشتی را بارمیکنند، حمل کننده
Shop	مغازه، کارخانه، دفتر
= Book rule	قاعده که به دفاتر تجارتی اعتبار اثبات میدهد

Shopkeeper	دکاندار، مغازه دار
Short	کوتاه، مختصر، ناکافی، بلادرنگ
= Term obligations	التزام برای موعد کوتاه
Should	بایست، می‌باید، لازم است که
Show v.	نشان دادن، آشناساختن
= Cause	ویترین، قفسه مقابل مغازه
Shyster	وکیل مدافع مشبوه، معامله دار مشبوه
Sight draft	برات رویتی
Sign v.	امضاء کردن، اشاره کردن
Signatory	امضاء کننده
Signature	امضاء
Simulated sale	فروش دروغی
Sine die (L.)	بدون موعد، بی انتها
Single	انفرادی، واحد، مجرد، ساده
Sinking fund	استهلاك دین، اموال استهلاکی
Sit v.	نشستن
= En banc	باهئیات مکامل جلسه کردن
Site	مکان، موقع، جاه، محل
Situs (L.)	محل واقعه، موقعیت
Slander v.	تهمت بستن، افتراء نمودن
n.	افواح، تهمت، افتراء
Slanderer	اتهام کننده، افتراء کننده
Slanderous	اتهام آمیز، افتراء آمیز
= Per se	خریدوفروش انسانها، غلامی؛ بردگی
= Statement	بالذات افتراء آمیز
Slavery	گفتار اتهام آمیر
Sleeping partner	شریك که سرمایه میرساند ولی‌خودش کارلمیکند، شریك دروصاهت، شریك‌در رأس المال
Slight	حفیف، جزئی
= Negligence	خطای جزئی، خطای خفیف
Slip	سهو، یادداشت، لغزش
Policy =	بیمه نامه
Small	خورد، کوچك

= Claims court	محکمه ابتدائیه
Smuggling	قاچاق بری
Social security	ضمان اجتماعی، بیمه اجتماعی
Society	جمعیت، جامعه، معاشرت، شرکت، صحبت، انجمن
Sodomy	لواطت
Sold	فروخته شده
Sole	منحصر بفرد، تنها، واحد، منفرد
Solicit(v)	تقاضاء کردن، تمنا کردن، جلب نظر نمودن
Solicitation	توسل، التماس، تقاضا، خواهش، جلب نظر
Solicitor	وکیل مدافع متوسل شخصی که دوسیه دعوی راقبل از اقامه دعوی برای وکیل مدافع مرتب میسازد، مشاور حقوقی
Solitary confinment	حبس منفرد، حبس انفرادی
Solvency	قدرت به تادیه دین، ملائت، استطاعت پرداخت دین
Margin of =	اندازه قدرت پرداخت دین
Solvent	گرانتی شده، قادر به تادیه، دارای استطاعت پرداخت
Sound adj.	صحت، ثابت، درست
= Discretion	قضاوتی که بارعایت همه جوانب مسئله صورت گرفته باشد.
= Mind	صاحب عقل سلیم، صاحب صحت دماغی
Source	اصل، مصدر، منبع، چشمه
=Of income	منبع عایدات
Sovereign	پوندا گلیسی طلائی، سطان، پادشاه، عالی، حاکم
= Immunity	مصئونیت پادشاهی
Sovereignty	حکم روائی، سلطه حاکمیت
Speaker	رئیس مجلس - نطاق، گوینده، رئیس
= Of the House	رئیس مجلس نماینده گان در انگستان
Special	خصوصی، خاص، مخوصی
Specialty	عقدرسمی، خاص، چیزخصوصی، خصوصیت، اختصاصی کیفیت متمایز
Specie	مال، مسکوک، سکه
In =	مال همجنس وهم نوع، نقداء
Specific	خاص، محدود مخصوص، معین، مشخص
Performance	اجرای عقد بصورت قاطع (بدون پیش بینی تادیه جبران خسارهٔ)

Specification	تعین تهدید تخصیص ذکر خصوصیات
Specify(v)	مشخص ساختن تصریح نمودن
Speedy trial	قضاوت سریع محاکمه عاجل
Spendthrift	ایله خرج مسرف ولخرج
= Trust	وصی شخص ولخرج
Spite fence	دیوار برای مزاحم شدن یك همسایه
Stale claim	ادعائیکه بعلت گذشت زمان متمادی تحت قضاوت صحت محکمه قرار گرفته نتواند .
Stale check	چکی که میعاد اعتبار آن سپری شده باشد .
Stamp n.	تکت سکوك ٬ تاپه مهر ٬ تکت پست .
v.	نشان انگشت گذاشتن ، بغرض ادای محصول تکت پست نصب کردن ٬ مهر کردن .
Standard n.	قاعده ، اساس ، معیار ، مقیاس ٬ برچم ٬ نمونه .
adj.	میزان ٬ معیار .
=Of care	پیمانه مواظبت ٬ معیار پرستاری .
Star Chamber	محکمه عالی مدنی وجنائی در انگلستان که در اموری که بمنافع سلطنتی لطمه میزد صلا حیت رسیدگی بدون هیئت منصفه را داشت .
Stare decisis	حمایت از تصامیم قضائی قبلی ٬ دکتور ینیکه فیصله های قضائی قبلی را اعتبار قانونی می بخشد .
State v.	اظهار کردن ٬ بیان داشتن .
n.	حکومتی ٬ ولایت ٬ دولت ٬ حکومت ٬ منزلت ٬ مقام ٬ حالت ٬ وضع .
Stated	مذکور ٬ مقرره ، ثابت ، معین .
Statement	تبلیغ ٬ افاده ٬ شرح ٬ روایت ٬ بیانیه ، گفتار
= Of condition	شرح حال ، بیان حالت ٬ تذکر بیان .
Status	منزلت ٬ حالت ٬ وضع حقوقی ٬
— Quo	حالت موجود
Statute	دستور ٬ قانون خاص.
= Of frauds	قانون تقلب .
= Of limitations	قانون مرور زمان ، قانونی که میعاد سی سال را برای قروض قانونی تعین نموده است .
Statutes at large	قوانین عمومی .
Statutory	قانونی ٬ حسب قانون .
Stay v.	بتاخیر انداختن ٬ تعطیل کردن ٬ ماندن ٬ توقف کردن .

n.	استواری ؛ توقف ، عیادت .
Steal (v)	دزدیدن ، سرقت نمودن .
Stenographer	مخفف نویس ، تند نویس .
Court =	مخفف نویس محکمه .
Stipulate (v)	شرط گذاشتن ، تصریح نمودن ، قرار گذاشتن .
Stipulation	ارتباط ، اتفاق ، قید، شرط .
Stirpes	طبقه .
Stock	اسهام، سرمایه، ذخیره
Joint = company	شرکت سهامی .
= In trade	موجودی اموال مغازه ، لوازم وابزار کار .
Stockhbroker	دلال اسناد دربورس (محل خریدوفروش اسنادبهادار.)
Stockholder	صاحب سهم ، سهم دار .
Stop order	امرمحکمه که مانع اختلاس وجوه به ضرر مامور موظف تصفیه افلاس میشود .
Stoppage	تعطیل , فراغ ، توقف ، بندش ، مکث , انسداد .
= In transitu	حق مالك نسبت به مالتازمانیکه بدست مشتری نرسیده .
Stowaway	مسافریکه از جهت عدم تادیه کرایه درکشتی پنهان میشود ، مسافر گریزی .
Strict	دقیق ، جدی ، سخت گیر .
= Construction of a statute	تفسیر تحت اللفظی یك قانون .
Strike v.	اعتصاب نمودن .
n.	اعتصاب .
Right to =	حق اعتصاب .
Sub rosa	درخفا ، سراً ، بصورت مخفی
Subcontract	قرارداد فرعی ، عقد بعدی ، وثیقه فرعی .
Subcontractor	مقاول‌فرعی، وکیل مقاول عقد کننده قراردادفرعی .
Subdivide (v)	هرحصه را تقسیم کردن جرجز نمودن، تقسیم به جز نمودن .
Subdivision	تجزیه جزء ، تفسیم حصه ، تقسیمات کوچك ، تقسیمات ثانی .
Subject v.	عرضه نمودن ، مجبور ساختن ، ارائه نمو دن ، تابع ردن .
n.	تحت حکم ، ماده ، موضوع تابع ، مطیع ، معروض .

Subject to	تابع به احکام ، درمعرض ، معروض به
Sublease	اجاره دادن توسط مستأجر ،اجاره فرعی ،اجاره ثانی
Sublet	کرایه ثانی ، کرایه فرعی
Submit (v)	قبول کردن ، سپردن، تقدیم کردن ، واگذارنمودن ارائه کردن .
Subordinate	مرئوس ، تحت اثر ، کم رتبه ، کم اهمیت ، تالوی ، تابع مادون ، فرعی .
Suborn (v)	فریب یك شاهد به منظور ادای شهادت زور ، فریب‌دادن ، فاسد ساختن ، فریب دادن، یك شاهد.
Subornation of perjury	جزم‌وادار ساختن شخصی به سوگند ناحق .
Subpoena	احضار نامهٔ ورقه جلب .
Writ of	امر احضار .
Subrogation	نیابت ،وکالت.
Subrogee	شخصی که تحت وکالت قرار میگیرد .
Subscribe (v)	قبول کردن،درپای‌سند امضاء کردن ، تعهدنمودن .
= To the share capital of a corporation	قبولی‌اشتراك دراسهام سرمایه یك شرکت‌سهامی .
Subscriber	مشترك ، متعهد .
Subscription	امضاء ، اشتراك ، تبرع
Capital =	کسی که پاتهیه پول نقد سهمدار شناخته میشود ، سهم دار وجهی .
= List	فهرست سهمداران .
Subsidiary	فرعی ، مساعدت مالی ، مساعد ، معاون .
Subsidy	جزیه،خراج ، هدیه ، بخشش ، معاونت مالی ، معاونت ، معاونتی که پاد شاه تقاضامیکرد معاونتی که بیك دولت دوست تهیه میشود .
Substance	مضمون، خلاصه ، ماده،مفاد،دارائی.
Substantial	غنی مادی ،مقرر ،ثابت ،ضروری ،حقیقی، اساسی .
Substantiate (v)	برقرار کردن ، تثبیت نمودن .
Substantive	حقیقی ، مستقل ، قایم بالذات .
— Law	حقوق مثبته ، قانون وضعی .
Substitute v.	عوض کردن ، بدل کردن .
Substituted n.	جانشین ، بدل ، نایب ، عوض.
Contract	استبدال .

Succession	ارث ، ترکه ، وراثت ، جانشینی ، سلسله .
Hereditary =	وراثت .
Tax	محصولیکه از مجموع مایملك متوفی اخذ میگردد ، محصول ترکه
Sue (v)	تعقیب نمودن ، اقامه دعوی کردن ، عارض شدن شکایت کردن .
Sufficient	کافی .
— Cause	عوضی کافی
Suffrage	شهادت ، رای درانتخاب، حق رای، تائید ، تصدیق .
Suicide	خود کشی ، انتحار .
Suit	تعقیب ، دعوی ، درخواست ، قضیه .
To bring —	اقامه دعوی نمودن .
To file —	یك دعوی را دراجندا شامل ساختن ، در خواست دعوی را ثبت کردن .
Class —	دعوی صنفی از طرف یك یاچند عضو جمعیت بغرض حفظ منافع آن .
Suitable	موافق ، مناسب ، شایسته ، مقتضی .
Sum	خلاصه ، حاصل ، مقدار ، مبلغ ، سرجمع ، معضله
Summary n.	خلاصه ، اجمال .
Adj.	معجل ، عاجل ، مؤقت ، مختصر .
— Judgment	محاکمه سریع .
Summing up	نتیجه گرفتن از ، مختصر کردن ، حاصل جمع را بدست آوردن .
Summon v.	به محکمه احضار کردن، فرا خواندن
Summons	احضار ، دعوت احضار نامه
Superior n.	افضل ، اعظم، اعلی ، مافوق.
Adj.	عالی تر ، بزرگتر
supersede (v)	الغا ، ابطال ، نائب ، قایمقام، عوض کردن ، تبدیل نمودن
supersedeas	قرار تعویق دعوی، قرار تأجیل
supervening cause	علت غیر منتظره ،
supervise (v)	نظارت کردن ، بالابینی نمودن
supervision	مراقبت، ملاحظه ، نظارت ، بالابینی
supervisor	ناظر ، بالابین

supplemental	تکمیلی ،ملحق ،اضافی ، متمم
supplmentary	اضافی ،متمم
supply	احتیاطی،توشه،تهیه،اغذیه
support V.	نجات دادن، کمک کردن،حمایت کردن،پشتی بانی نمودن
n.	پیشتیبانی، کمک، اعانت،حمایت،طرفداری
supposition	حدس، گمان ، تخمین،فرض،تصور،خیال
suppress	متوقف ساختن،خاموش کردن، سرکوب کردن، مختنق ساختن،مخفی نمودن
supremacy	سلطه،سیادت، ریاست، تفوق، رجحان
supreme	بزرگ، فائق،عالی، نهائی
= Court	محکمه تمیز، محکمه عالی
surcharge	اجرت اضافی، اضافه بار، محصول اضافی، قیمت گزاف ، چاپ اضافی(روی تکت پست)
surety	تعیین، ضمانت، کفالت، کفیل، ضامن، تضمین، ایقان
suretyship	انتظام به ضمانت ضامن، کفالت، ضمانت
surplus	مازاد ، بقیه
surrender (V)	تنازل کردن،صرف نظر کردن، تسلیم شدن
surrogate	نماینده،نائب،وکیل،عوض
survey V.	طرح پلان، مساحت نمودن اراضی ، مراقبت کردن،سروی نمودن، علم آوری کردن، دیدن
n.	معاینه، پلان، مساحت اراضی، علم آوری، بازدید
cadastral =	مطالعه وتعیین حدود اراضی
insurance =	سروی بیمه
survive	زنده ماندن بعد از سریك شخص، بازماندن
surviving	باز مانده
survivor	باز مانده
survivorship	بازماندگی، حق بازماندگی(بین زن وشرهر)
suspect	مظنون ، تحت اشتباه ، متهم ساختن
suspend (V)	به تاخیر انداختن، معطل ساختن، موقوف نمودن، معلق ساختن
= a sentence	حکم را معطل ساختن

suspicion شک، شبه، بد گمانی، اشتباه

sustain معاونیت کردن، تحمل نمودن، حمایت کردن

sufficient evidence to = the verdict شواهد کافی برای تائید حکم

suzerain ارباب، شخصی که تحت حاکمیت او یک ساحه بزرگ قرار داشت

suzerainty سیادت مطلق، سلطان، حاکیمت

swear (V) دشنام گفتن، سوگند خوردن، قسم یاد نمودن، کفر گفتن

swindler مختلس، فریبکار، چل باز

swindling فریبکاری

symbolic کنایه آمیز، رمزی، سمبولیک، اشاره ای، نمودار، فرضی

= delivery تحویلدهی نمونه اموال که دلالت بر تحویلدهی کل اموال کند، تحویلدهی فرضی

T

tacit	ملزوم، ضمنی
= *agreement*	موافقت ضمنی
take (V)	گرفتن، بکراه گرفتن، بردن، صرف کردن آشامیدن، پذیرفتن
= *effect*	نافذ شدن
= *possession*	متصرف شدن
= *over*	تحت اداره گرفتن
= *up a negotiable instrument*	قبولی و پرداختن وجهه یك سند تجارتی
tangible	محسوس، قابل لمس، هویدا
= *property*	ملکیت مادی، ملکیت محسوس
tariff	نرخنامه، نرخ، تعرفه
tax	مالیه ، محصول
ad valorem =	مالیه که باساس قیمت اخذ میگردد.
direct =	مالیه مستقیم
estate =	محصولی که از درك حق انتقال وراثت اخذ میگردد
income =	مالیه برعایدات
inheritance =	محصول ترکه
= *lien*	حق رهن دولت بالای اراضی که محصول آنها داده نشده
taxable	قابل پرداخت مالیه، قابل محصول
taxation	مالیه گیری، مالیاتی
tenancy	اجاره، کرایه
joint =	تصرف مشترك برای یك مدت متمادی یا برای دایم

= *in common*	ملکیت مشترك بدون تعیین حدود هریك
tenant	کرایه نشین، اجاره دار
tender	پیشنهاد مناقصه،عرضه
legal =	قابلیت چلند
tenor	مطلب، کاپی مصدقه
= *of a document*	متن یك سند، مطلب یك وثیقه
tenure	حیازت زمین تحت اراده وحاکمیت شخص دیگری
term	مدت، حد، دوره
= *insurance*	بیمه میعادی
= *of office*	موعدتقرر یا انتخاب، دوره که در طول آن یك مامور وظایف خود را انجام میدهد
terms im plied by custom	عرف وعاداتی که در صورت سکوت متعاقدین تطبیق میشود.
terminate (V)	انجام دادن،ختم نمودن
termination	انجام، توقف،فسخ
territorial	محلی، ارضی
territory	قلمرو،منطقه
testacy	حالتی که در آن بعد از فوت وصیت نامه وجود داشته باشد.
testament	وصیت نامه
testamentry	وصیتی، داخل دروصیت نامه
= *disposition*	مطلبی که در وصیت نامه درج باشد
letters =	حکم رسمی محکمه که صفت مامور تره که رابیك شخص میدهد
testator	وصی، وصیت کننده
testify	شهادت دادن، ابراز داشتن
testimony	وصیت نامه
expert =	نظر اهل فن، نظر اهل خبره
theft	دزدی ،سرقت
thief	دزد ، سارق
third party beneficiary	شخص ثالثی که به نفع اویك مقاوله امری راپیش بینی کرده باشد.

threat	تهدید
thug	قاتل، راهزن
title	حق،عنوان،لقب
abstract of =	خلاصه یك سند
chain of =	انتقال متوالی قسمتی از زمین از حکومت ویامرجع اصلی دیگری
clear =	استحقاق بلاتردید
toll	حق العبور
tort	ضرر،خساره،عمل مولد خساره
tort—fessor	متخلف،مقصر،خطا کار
joint = =s	مقصرین از ناحیه عمل واحد
tortious	پیچ وتاب دار
total	سرجمع،مجموع،کلی،مطلق
= disability	عطالت کلی
= loss	فقدان کلی
tract	ساحه،دوره، قضاء
trade	تجارت،داد وستد
= acceptance	حواله بایع بالای مشتری
= name	اسم تجارتی، عنوان تجارتی
= secrets	اسرار تجارتی
= union	اتحادیه
= usage	رسم‌ورواج حرفه های اختصاصی تجارتی
trademark	علامت تجارتی
transact V.	معامله کردن ، مصالحه نمودن
= business	معاملات تجارتی را انجام دادن
transaction	معامله ، مصالحه
transcript	نقل،سواد ، کاپی
= of record	نسخه مطبوع جریان قضایای محاکم
transfer V.	انتقال دادن ، موکول ساختن
n.	انتقال ، سند انتقال

transferable	قابل انتقال ، قابل واگذاری
transferee	تحویل گیرنده ، منتقل الیه
transferor	انتقال دهنده ، ظهر نویسی (سند)
transhipment	انتقال از یك وسیله نقلیه یك وسیله نقلیه دیگر
transit	عبور ، گذر ، ترانزیت
transport V.	حمل ونقل کردن (اموال و اشخاص) تبعید نمودن ، ازخود بیخود شدن
transportation	حمل ونقل ، مجازات باعمال شاقه دریك مستعمره
traveler's check	چك سفری ، تراولرچك
travelling salesman	نماینده تجارتی که برای عقد معاملات تجارتی مسافرت میکند
traverse	طی کردن،عبورنمودن ، مخالفت کردن با
treason	خیانت
treasonable	خیانت کارانه ، خائن
treasurer	خزانه دار ، صاحب‌دخل
company =	خزانه دارشرکت
treasury	خزانه دولتی ، صندوق
Secretary of the =	وزیر مالیه
treaty	معاهده ، پیمان ، میثاق
= of Friendship, Com-merce and Navigation (FCN)	پیمان دوستی ، تجارت و دریانوردی
peace =	معاهده صلح
treble damages	خساره که درصورت‌رای هیئت‌منصفه وحکم هیئت محاکمه سه چند حکم میشد
trespass	تخلف ازقانون ، تجاوز به‌حقوق غیر ، گناه
forgive us our trespasses	خطاهای مرا ببخشید ,
house trespass	جوم اخلال مسکن
trial	محاکمه ، رسیدگی ، آزمون
fair =	محاکمه منصفانه وبیطرفانه

new =	محاکمه مجدد، رسیدگی مجدد
= by jury	محاکمه توسط هیئت منصفه
tribunal	محکمه ، دادگاه
trover	تملك(اشیای یافت شده) دعوی استرداد (اشیائی که خلاف قانون تصرف شده)
true	موافق به حقیقت ، حقیقی، راست ، اصلی، وفادار
= bill	تصدیق هیئت منصفه ، مبنی برواقعیت جرم
= copy	نقلیکه باصل سندتوافق تردید ناپذیر داشته باشد
trust	آنچه ازمال میراثی که نزد کسی امانت گذاشته میشود تابه شخص دیگری بسپارد، اعتماد، توقع ، اعتبار، عهده، اتحادیه، امانت، وقف
cestui que =	شخصی که اموالش بامانت گذاشته میشود.
constructive =	امانتی که بموجب حکم قانون بر قرارمیگردد
dry =	امانت گذاری بدون تحمیل کدام وجیبه نزد امانت گیرنده
resulting =	امانتی که بموجب قانون واراده ملزوم متعاقدین برقرارمیگیرد
revocable =	امانت که قابل فسخ باشد
spendthrift =	امانتی که به نفع وارث وبغرض حمایت او برقرار میگردد
trustee	امانت دار ، عضو اداره اوقاف
= in bankruptcy	امین اموال تحت افلاس
turpitude	فساد ، پستی
moral =	فساد اخلاق

U

ultimatum	اولتیماتوم، پیشنهاد آخرین، آخرین اخطار
ultra vires (L.)	خارج از ساحه اختصاص
umpire	حکم ، داور
unclean hands doctrine	نظریه که حسب آن اگر شخصی آلوده باشد نمیتواند از نگاه انصاف بـراءت حاصل کند.
unconditional	بلا شرط ، بدون قید ، بی شائبه
unconstitutional	مخالف قانون اساسی
undersigned	امضاء کننده زیر
undertake (V)	اقدام کردن، مبادرت ورزیدن، بعهده گرفتن، طرف واقع شدن
undertaking	اقدام ، تعهد ، تصدی
underwrite (V)	اسم نویسی نمودن ، تضمین کردن
underwriter	متعهد ، کسی که تعهد به خرید اسناد سهم میکند
undisclosed principal	موکلیکه حین عقد معامله از صلاحیت وکیل بطرف مقابل اطلاع نداده باشد
undisputed	تردید ناشده
= *fact*	عمل واقعی ، حقیقت مبرم
undue	ناروا ، ناحق ، نامشروع
= *influence*	نفوذ نامشروع
without = delay	بدون تاخیر بی مورد
unfair	غیر منصفانه ، نامساعد
= *competition*	رقابت تقلب آمیز
= *labor practice*	تحدید حقوق کاگران
unfit	نامناسب ، ناسالم (صحت)

unenforcable	اجراء نشدنی
uniform adj.	یك شکل ' لباس متحدالشکل
= *Commercial Code*	قانون نامه تجارتی متحدالشکل
unilateral	یك جانبه ' یکطرفه
= *contract*	عقد یك جانبه
= *mistake*	سهویکی از طرفین درشرایط عقد
United Nations	ملل متحد ' سازمان ملل متحد
unjust	غیر عادلانه ' ناروا ' غیرمنصفانه
= *enrichment*	تمول غیرعادلانه
unlawful	مخالف قانون ، مخالف شرع
= *act*	عمل مخالف قانون
= *detainer*	توقیف غیر قانونی
= *entry*	اخلال غیر قانونی
unlawfully	بصورت غیرقانونی
unprincipled	فاقد ارزش اخلاقی
unreasonable	نامعقول ' نامناسب ، گزاف
unseaworthy	نامساعد برای مسافرت بحری ،شرایطنامناسبمسافرت بحری
usage	عادت ، رسم ورواج ' عرف ، استعمال
general =	رسم ورواج عمومی ، عرف عام
trade =	عرف تجارتی
use v.	مصرف کردن ، استعمال کردن ،بکاربردن
n.	استعمال ' فایده ، مصرف ' مورد استعمال، عادت
usual	عادی' متداول' مرسوم
= *course of business*	جریان عادی امور
usufruct	حق انتفاع
usurious	ربا خوار ، سود خوار
usury	رباخواری ' سود خواری
utter (V)	انتشار نمودن ' بدوران انداختن
= *a forgery*	شایع‌ساختن،جعل کاری

V

vacant	خالی، جای‌خالی، کرسی کمبود
Vacate (V)	استعفی دادن، ترك دادن (یك شغل) فسخ کردن (یك مقاوله)
= *a judgment*	فسخ نمودن یك حکم
= *the premises*	تخلیه نمودن
vagrancy	ولگردی، گدائی، حیات آواره، خانه بدوشی
vagrant	ولگرد، آواره، خانه بدوش، گدا
vague	مبهم، نامعلوم
valid	بااعتبار، قانونی، صحیح، موافق قانون
validity	اعتبار، قوت قانونی
inherent =	اعتبار قاعدوی
valuable	باارزش، قیمتی، قابل سنجش
= *consideration*	دربدل قیمت، باعوض
valuation	ارزیابی، تخمین، قیمت گذاری، قیمت تخمین‌شده
value	قیمت، بها، ارزش
fair =	قیمت منصفانه
market =	قیمت بازار، نرخ بازار
valued policy	عقدبیمه که دران اشیای تحت بیمه قبلاً قیمت میگردد
vandalism	تخریب ارادی یاغیر ارادی آثار ادبی و آرتستی
variance	اختلاف، مغایرت، عدم توافق
= *in the pleadings*	مغایرت بین دوسند
vend (V)	فروختن (اشیای کم قیت) فروش (روزنامه‌ها)
vendee	خریدار، مشتری

vendor	فروشنده، بایع
='s lien	امتیاز بایع
venture V.	به‌مخاطره انداختن، توکل کردن، جسارت‌نمودن
n.	جسارت،مخاطره، ریسك، جرأت
joint =	تصدی مشترك، سرمایه گذاری مشترك
venue	محل وقوع جرم،محل محاکمه، محل اجتماع
verbal	شفاهی، زبانی
verdict	رای، حکم، فیصله
verification	آزمون، آزمایش، تحقیق
verify (V)	تصدیق نمودن، امتحان نمودن، تحقیق کردن
versus	در مقابل،برخلاف
vessel	کشتی،ظرف
vest (V)	معنون بودن،برخوردار بودن
vested	مقرر،مکتسبه
= interest	حقوق مکتسبه
veto	ویتو، حق‌قاطع رد
pocket =	عدم تائید مصوبه قانونی از طرف رئیس دولت
vexatious	دل‌آزار، مضطرب
= proceeding	دعوی بی اساس
viable	قابل‌زیست، قابل‌دوام
vice	نقص، فساد
violation	تجاوز، تخطی
violence	تشدد،عنف،تعدی، اکراه
visitation	وارسی، عیادت، کیفر، نزول
right of =	حق‌بازرسی
vitiate	فاسدساختن، باطل‌ساختن
void	باطل

null and =	لغوومنسوخ
= contract	مقاوله باطل از نگاه حقوق
= judgment	حکم باطل ،فیصله باطل
= marriage	ازدواج باطل
voidable	قابل فسخ ، قابل ابطال
= contract	مقاوله قابل فسخ
voluntarily	ارادتاً، بطیب خاطر
voluntary	ارادی، داوطلب
= assignment of abases in action	انتقال طلب
= bankruptcy	افلاس باثر مطالبه خود مدیون
= mansluaghter	قتل ارادی باثر شدت هیجان
vote	فیصله، رای، رای‌دهی
voucher	رسید
von populi	هیئت منصفه

W

wacreour	ولگرد
wadia	گرو، رهن
wadset	رهن‌عقار
waftor	راننده کشتی های بحری
waga	مقیاس وزن
wage (v)	ضمانت دادن
= *earner*	معاش خوار، کمائی گر
wager	شرط، تعهد
= *of battle*	دوئل، مبارزه بین مدعی ومدعی علیه‌برای اثبات ادعی
wagering contract	عقدیکه دران نفع وضرر طرفین متکی بریك حادثه نامعلوم باشد
wages	مزد، معاش
wagon	واگون، عراده چهارا رابه‌ای مخصوص حمل ونقل وبار بری
wagonage	کرایه حمل ونقل
waif	اجناس یافت شده لامالك، متروك
waive (V)	ترك دادن، منصرف شدن از
waive (n)	باغی، متمرد (برای زن استعمال میشود)

waiver	انصراف ارادی ازیك حق
wakening	احیای‌دعوی، اقامه مجدد دعوی بعد ازسقـوط آن باثر مرور زمان
walapauz	تغیر قیافه بهدف ارتکاب سرقت
walkers	محافظین جنگلات
wall	دیوار
common =	دیوار مشترك بین دوهمجوار
wander (V)	رفت‌وآمد بدون قصدمعین
want of Jurisdiction	فقدان مرجع‌محاکمه، عدم قدرت قضائیه
wantage	کمبود، کمبود در محتوی
wanton	گستاخ، جسور، بی‌اعتنادربرابرحقوق‌دیگران
wanton and furious driving	اعمال جرمی‌خلاف صحت عامه
= Injury	جرح ارادی یاباثرخطا
wantonness	گیجی، بی‌پروائی، بی‌فکری
warentake	تقسیمات محلی قدیم
war	حرب، جنگ
Civicl =	حرب داخلی، جنگ خانمانسوز
laws of =	حقوق‌حرب، مقرراتی که‌حین جریان جنگ‌ازطرف دول مبارزه کننده رعایت‌میشود.
mixed war	جنگ بین قوای دولتی وغیردولتی
perfect =	جنگ کلی‌وعمومی، جنگی که دران تمامی‌یك ملت علیه دیگری درمبارزه میباشد
public =	جنگ بین دو دولت
solemn =	جنگی که بموجب اعلامیه رسمی‌بوقوع می آید
war office	وزارت جنگ
ward	محافظ، قراول، ناحیه
= - corn	محافظ، شیپورچی
= - fegh	فیس حفاظت

wardage	پولی که بغرض حفاظت پرداخته میشود
wards of court	اطفال وعلیلان عقلی
warden	محافظ ، نگهبان
ware house	گدام، دیپو
= book	دفترتجارتی برای ثبت اجناس تحت معامله
bonded =	گدام گمرك
warehouseman	مامور گدامهای عمومی
warning	اخطار، اطلاعیه
warp	طناب، ریسمان بغرض بستن کشتی
warrandice	ضمانت، تضمین
warrant	تضمین، اجازه، امر
death =	امر رئیس قوه اجرائیه بیك آمر محلی برای اجرای حکم مجازات اعدام
warrantee	کسی که از تضمین استفاده میکند، شخص تحت امر احضار
warrantor	ضامن
warranty	اجازه ، تضمین
= of title	تصدیق سند
breach of =	قطع کفالت
personal =	تضمین شخصی
= deed	سند حاوی عقد کفالت
= of fitness	ضمانت بایع مبنی برا ینکه جنس موافق بهدف مطلوب است .
washout signal	زنگ خطر برای توقف فوری ریل
waste (V)	اتلاف ملکیت توسط مالك ، ضایع کردن ، تلف نمودن
commissive =	اتلاف ارتکابی
nul =	دعوی تردید ضیاع
permissive =	اتلاف اهمالی، ضیاع دراثر اهمال

voluntary =	اتلاف ارادی
waste–book	دفتر تجارتی تاجر که دران خلص معاملات بالنوبت درج میگردد
wasting property	حق الامتیاز
watch (v)	مراقبت نمودن ' مواظبت کردن
watch (n)	محافظین ، گزمه
water	آب
coast =	آبهای ساحلی
Inland =	آبهای داخلی
private =	آبهای خصوصی که از استفادهٔ عامه خارج باشد
subterranean =	آبهای زیر زمینی
water power	انرژی آبی
water right	حق آبه
= bailiff	محافظ ماهیگیری
= - mark	واتر مارك، علامت تشخیص متن اسناد
waterscape	مجرای آب
water ordeal	محاکمه توسط آب جوش
waves of condition	انصراف از ارائه شرط
way	راه ' سرك ' معبر
private =	حق عبور از ملکیت غیر
right of =	حق عبور پیاده یاسوار ویا توسط عراده از ملکیت غیر
way –bill	فهرست اسماء مسافرین ' فهرست اموال تحت حمل و نقل
wayleave	حق عبور معادن از محل استخراج از طریق ملکیت غیر
ways and means	کمیته شورای برای تحقیق بغرض جستجوی طرق حصول عایدات
wealth	دارائی ' ثروت ' دار وندار
weapon	سلاح ' حربه ' وسیله مبارزه با دشمن
wear and tear	تکه و پاره
wed	مقاوله ' میثاق
wedlock	ازدواج

born in =	متولد بعد از نکاح
born out of =	متولد خارج نکاح
week	هفته
wehading	دوئل ، مبارزه قضائی
weighage	فیس وزن گیری
weight	وزن ، بار ، قدرت ، اهمیت
gross =	وزن مال باوزن بار جامه و گرد وخاك
net =	وزن خالص مال
weight of evidence	وزن شواهد
welfare	آسایش،رفاه
well	خوب ، کافی مقنع از نگاه قانون
wend	مقیاس مساحت زمین
wera or were	بهای سر یك انسان
weregild	وجهی که در صورت ارتکاب جرم‌قتل از مرتکب گرفته میشد وقسماً به دولت ، به بادارو و ارثین مقتول داده میشد
werelada	برائت جرم باثر سوگند یك یا چند نفر
whack (V)	تقسیم کردن
whafage	عوارض وحقوقی که در لنگرگاه ازدرك اموال کشتی تادیه میشود ·
wharfinger	مالك لنگرگاه
wheel	چرخ مجازات‌مروج‌دراروپادرقرون‌وسطی که‌موجب شکستاندن پارچه های قفس سطری میشد .
wheelage	عوارض‌وحقوق‌عبور ومرورعراده‌جات‌ازخطوط معین
when	وقتی که ، در موقعی که
when ever	در هر موقع که ، در هر زمان که
where	کجا ، در جائیکه
where as	درصورتیکه ، در حالیکه ،حالانکه
where by	بدانوسیله ، که بوسیله آن

where upon	روی آن ، بعد از آن
which	کدام ، کدام یك ، که ، واین هم
whigh	لیبرال
the whigh party	حزب لیبرال
while	هنگامیکه
whipping	مجازات دره
white persons	مردم سفیدپوست ، اهل قفقاز
white rents	کرایه بشکل نقره
white spurs	شاطر
whoever	هرانکه ، هر کسی که
whole	تماماً، قوی،قادر
wholesale	عمده فروشی
= bakery	میلو
wholesaler	عمده فروش
whore	زن فاحشه
whoremaster	خوشگذران ،عشرت کار
wick	قریه ، قصبه
widow	زن بیوه
grass =	زنیکه از شرهرش جدا بسر میبرد
widow—bench	حصه میراث زن علاوه بر مهر او
widow's Quarantine	میعاد چهل روز بعد از مرگ شرهر که در طول آن زن بیوه میتواند درخانه شوهر بدون پرداخت کرایه برای اخذ مهریه خود باقی ماند .
widower	مرد بیوه
wifa	علامه تجدید ملکیت عقار (زمین)
wife	زوجه ، زن شوهردار
wild land	اراضی لامزروع
will	اراده ، خواهش ، قصد ، وصیت نامه

double will	خواهش متقابله ،اراده متقابله
counter =	اراده متقابله ، خواهش متقابله
holographic =	وصیت نامه تحریری،تاریخدار و امضاشده شخص متوفی
joint =	وصیت نامه مشترك
mystic =	وصیت نامه مهرولاك شده
mutual =	وصیت نامه متقابله
unofficious =	وصیت نامه که باعدم رعایت مکلفیت های طبیعی بوارث ترتیب یافته باشد
willful	قصدی ،لجوج ، خودسر
= and malicious injury	جرح ارادی ولی بدون تفکر قبلی
=misconduct of employee	رویه بی اعتنای کارمند
wind up (V)	تصفیه حساب یك شرکت تضامنی وتوزیع دارائی آن
winding up	تصفیه قضائی
winding - up acts	تصاویب شورای در انگلستان راجع به تصفیه امور شرکتها
window envelope	لفافه های شفاف
window tax	تکسی که ازروی تعداد کلکین های خانه اخذ میشد
winter	زمستان
= circut	دوره زمستانی محاکم انگلستان
wista	مقیاس مساحت اراضی معادن شصت اکر
wit	آموختن، فرا گرفتن
witan	شخص خبیر مخصوص درامور قانون
witchcraft	سحر ،جادوگری که درسابق مجازات میشد
wite	مجازات ،جزائی نقدی
witena dom	حکم محاکم مبنی برحقوق عینی یاشخصی
witenagemote	مجلس حکما وخردمندان در (انگلستان)
with	با ،معه
= all faults	هرگاه درعقد مشترك هرنوع نقایص احتمالی آنرا مشروط برآنکه ماهیت عقد زایل نگردد متقبل گردد
with all possible dispatch	بزودی ممکنه، بسرعت ممکنه
withdrawal	کناره گیری ؛ اخذ ازحساب بانکی
withdrawing a juror	حذف یکی ازاعضای هیئت منصفه قسمی که نصاب هیئت ناقص گردد

withdrawal of charges	صرف نظر ازتعقیب جزائی
withdrawing record	باز گیری ادعی قبل ازمحاکمه
withhold (V)	مضایقه داشتن ' مانع شد ن
without day	مو کول نمودن یك جلسه بدون تعین تاریخ جلسه آینده
= *delay*	بلا وقفه
= *her consent*	خلاف میل (یك زن، درصورت جرم اختطاف)
= *justification*	قصداً ، اراد تاً
= *notice*	باحسن نیت
= *recourse*	بدون تقبل مسئولیت (درصورت امضای اسناد تجارتی)
= *stint*	بلاقید ، بدون تعین حد
witness (V)	شهادت دادن ' (شفاهی یا تحریری)
witness(n)	شاهد، شخصی که خودش چیزی را دیده یا احساس کرده باشد
competent =	شخصی که قانوناً شهادتش قابل سمع است
expert =	نظر اهل خبره
hostile =	شاهدی که ویه عنادآمیزش ایجاب میکند تاشهادتش تدقیق وامتحان شود
prosecuting =	شاهد اثبات
subscribing =	شاهدی که ازامضای یك شخص در یك سند تصدیق میکند
swift =	شاهدی که ازیکی ازطرفین جـانبداری میکـند
witness against himself	شهادت علیه خود (درقوانین ایالات متحده امریکا منع است)
wittingly	قصـداً ' عمداً
wittword	مطالبه قانونی ملـکیت حیازت
wolf's head	بغاوت
woods	جنـگل
woodwards	محافظین جنـگل
wool - sack	چوکی رئیس سنای انـگلستان
work	کار ' شغل ، اثر
work-house	محلیکه آنجا محکومین کار میکنند =
working capital	سرمایه نقـدی

working days	روزه‌-ای کار
workman	کارگر
works	بناه-ای تولیدات صناعتی
new works	بناهای جد ید التأسیس در زمین
workshop	ورکشاپ، محل تدویر کارهای ماشینی بهطور تجارتی
world	جهان ، دلیـا
worship	پرستش ، عبادت ، لقب افتخاری قضات ومامورین عالی رتبه در انـگلستان
worth	ارزش ، قیمت
worthiest of blood	تفوق مرد برزن
wound	جرح
wounded feeling	احساسات جریحه دار
wrath	غضب، غیظ
wreck	تخریب کردن ، شدیدآخساره‌مندساختن ، (کشتی)
writ	فرمان ، حکم
alias =	حکم ثـانـی
concurrent writs	کاپـی های حکم گرفتاری
writ of attachement	امر حجر
= of prohibition	امر محکمه فوقانـی بالای محکمه تحتانـی مبنی برممانعت ازاصدار فیصله
writ of possession	امرتصرف ؛ امرخیانت
patent writ	امر سرباز ، امرمکشوف
writ of covenant	حکمی که باثر مطالبه خسارات ناشی‌ازعدم‌اجرای مقاوله صادر میشود
= of debt	حکمی که دردعوی مطالبه دین صادر میشود
= of deceit	حکم مبنی برتلافی خساره‌ناشی‌از او از لقب‌شخصی توسط شخصی دیگر
= of delivery	امرتنفیذ فیصله مبنی تحویلدهی اشیای‌منقوله
= of dower	حکمی که باثر دعوی زن راجع به حق ورانتش صادر میشود

= *of entry*	دعوی تصاحب مجدد زمین از طرف مالك
= *of execution*	امر تنفیذ فیصله محکمه
= *of prevention*	حکمی که قبل ازوقوع دعوی صادر میشود
= *of right*	حکمی که به نفع مالك وبه ضرر متصرف صادرمیشود
written law	قسمت مدون حقوق (در روم قدیم)
wrong	تخلف از حق غیر
private =	تخلف از حقوق افراد خصوصی
public =	تخلف از حقوق ووجایب عامه
wrongdoer	متخلف ، جابع
wrongful	خساره آمیز ، ناصواب

X

xenodochium	شفاخانه ، مرکز تربیوی خارجی ها(درحقوق قدیم انگلستان)
xylon	نوعی از مجازات درروم قدیم که باثرآن مجرم در محلی به محضر عام میخ میشد

y

ya et nay — ردادعابدون سوگند خوردن

yerd — مقیاس اندازه گیری (سه فت یاسی وشش انچ)

yea and nay — بلی و نه

year — سال

year and day — میعادی که دراکثر مقاولات برای سمع مطالبه تعین میشود

year to year tenancy from — این عبارت در عقود اجاره وقتی استعمال میشود که عقد سال بسال تجدید شود

yeas and nays — برای مثبت یامنفی که درشورای راجع بیك پیشنهاد قانون ابراز میگردد

yellow dog contract — عقدیکه بموجب آن کار گردربر ابر کارفرما تعهد میکند که به هیچیك اتحادیه ملحق نشود واگرشد مرخص خواهد گردید

yeme — زمستان

yeoman — مالك کوچك ، نگهبان

yeomanry — طبقه یاصنف مالکین کوچك

yeven — تاریخدار

yield — انجام خدمتی توسط اجاره دار به نفع مالك

z

zamindar — مامورین حکومتی درهند که موظف به مراقبت امور مالی اراضی اند

zealous witness — شاهدطرفدار همانطرف دعوی که شهادت اورا مطالبه کرده

zetetick — تحقیق

zigari — اوباش و ولگرد (مروج درقرون وسطی)

zygocephalum — مقیاس اندازه گیری زمین معادل آنچه گاو قلبه ای دریك روز میتواند شخم بزند

zygostates — مامور مراقبت وزن مسکوکات

سلسله کتب درسی

۳

مصطلحات حقوقی

انگلیسی - دری

مؤلف

دکتور محمد قاسم فاضلی

سلسلهٔ کتب درسی

ریاست پوهنتون کابل بادرك نیازمندی شدید به کتب درسی
چاپ این سلسله را روی دست گرفت . پیروزی
درین راه نه تنها به استفاده بیشتراز وسایل
ومنابع موجود بلکه بههمکاری
استادان محترم نیز
بستگی دارد .